
حسن کیانی
بهایی
ازکجا و چگونه پیدا شده؟



بهایی از کجا و چگونه پیدا شده؟

نویسنده:

حسن کیائی

ناشر چاپی:

سایت بهائی پژوهی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

بهایی از کجا و چگونه پیدا شده؟

مشخصات کتاب

سرشناسه : کیائی، حسن

عنوان و نام پدیدآور : بهائی از کجا و چگونه پیدا شده؟/ نوشته حسن کیائی

وضعیت ویراست : [ویرایش ۲؟]

مشخصات ظاهری : ۳۲۶ ص.عکس

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی

شماره کتابشناسی ملی : ۴۸۹۱۹

اظهار نظر درباره‌ی این کتاب

سخت گیری و تعصب خامی است تا جنینی کار خون آشامی است مولوی من تا کنون درباره‌ی بهائیت کتابهای متعددی خوانده‌ام، چه موافق و چه مخالف. مثلا ـ اگر روزی «کشف الحیل» آواره را دیده‌ام در قبال آن «مفاوضات» را هم از نظر گذرانده‌ام. یا اگر کتاب مستدل «بهائی گری» کسروی را مطالعه نموده‌ام، از خواندن «فرائد» میرزا ابوالفضل نیز غافل نبوده‌ام، چنین است داستان کتابهای دیگر از قبیل «ایراد» تالیف مهین پور و «شیخیگری - بهائیگری» تالیف مدرس چهاردهی و کتاب «فلسفه نیکو» و امثالهم. این کتاب را که دوست دیرینه‌ام آقای سید حسن کیائی (خرازی سابق) تألیف نموده و نام آن را «بهائی از کجا و چگونه پیدا شده؟» گذارده است، [صفحه ۴] برای آن نزد من آورده بود که هزینه چاپ آن را برآورد نموده و از حیث نحوه‌ی چاپ ایشان را راهنمائی کنم. او، نه از من خواسته بود که آن را بخوانم و نه قصد مشورت داشته است که چاپ بکند یا نکند؟ و شاید احتیاجی نیز به این کار نداشته است، زیرا کسی که به اعتراف خودش ۷۴ سال عمر کرده و سالها در روسیه و ترکمنستان و ترکستان و غیره گذرانده و یا سر تا سر ممالک اروپا را گشته و در خود ایران هم به همه جا رفته و با همه کس معاشرت داشته و در احزاب و دستجات سیاسی و اجتماعی در سیر سلوک دائم بوده است، بهتر از من می‌داند که چه می کند و برای چه می کند. من اگر بیست سال دیگر زنده مانده و مثل او اندیشه پیما و جهانگرد باشم شاید بتوانم به تجربه و دریافت او برسم یا هیچ نرسم. من از ایشان تقاضا کردم که آیا اجازه دارم این کتاب را قبل از چاپ بخوانم؟ گفت: چرا نتوانید؟ این کتاب را برای خواندن مردم تالیف کرده‌ام چه قبل از چاپ و چه بعد از چاپ، شما هم یکی از آن کسانی هستید که باید آن را بخوانید. سعادت یاری کرد و تعطیل دو روزه‌ی پیش آمد و من فرصتی یافتم که آن را بخوانم، و خوب هم بخوانم و پس از خواندن به این نتیجه رسیدم که «کتابی به این خوبی کمتر به دست می‌آید».. نه آنکه بگویم «بی‌نظیر است» یا «عالمانه است» یا «ابتکار آمیز»، خیر هیچکدام از اینها نیست، کما آنکه خود مؤلف نیز در پایان کتاب اذعان به بی‌بضاعتی خود نموده و هرگز خود را نویسنده مقتدر و عالم بی‌نظیر نخوانده و بلکه اعتراف دارد که «بضاعت مزجات آورده» و اینکه [صفحه ۵] می‌نویسم «کتابی به این خوبی کمتر به دست می‌آید» از این جهت است که این کتاب دلسوزانه و عقیده مندانه نوشته شده و مطالبی از دل برخاسته دارد که در کمال هوشیاری و بیداری تنظیم یافته و استنباطات صحیح مؤلف نیز بدان افزوده گشته است. همچنین معلومات گرد آمده در این کتاب عموما مستند است و مؤلف همه‌ی آن مآخذ را دیده و تجارب شخصی و مشهودات عینی خود را نیز با آنها تلفیق کرده است. از طرفی آنچه این کتاب را جالب ساخته، استفاده مطلوب از محتوای کتبی است که مؤلف در این زمینه خوانده و آن مطالب را طوری تنظیم و از نظر خوانندگان گذرانده است که گوئی معلمی درس می‌دهد. یعنی بر خلاف سایر نویسندگان و مخالفان که به فحاشی می‌پردازند او، اول ریشه‌ی

موضوع را روشن کرده بعد شاخه‌ها را نشان داده و سپس میوه‌ی آن را که نتیجه‌ی کار باشد ارائه داده است، و اگر در برخی جاها عباراتی چون «گوسفندان» به کار برده مستخرج از گفتار خود ز عمای قوم است که خود آنان مریدان را «اغنام الله» خوانده‌اند.. محسنات دیگر این کتاب بیان ساده و همه فهم آن است که قضیه بغرنج و سرپوشیده «بهائیت» را گام به گام پیموده و با بیان ساده موضوع را شیر فهم ساخته است. از این جهت می‌توان گفت خواندن این کتاب برای همگان به ویژه برای نوجوانان و نو آموزان ضرورت کامل دارد، تا آنان به خوبی بدانند که ریشه‌ی درخت بهائیت، «شیعیگری» و بعد از آن «شیخیگری و کریمخانی گری» است و از روی آنها است که «بابیگری» جوانه زده و از روی آن نیز دو شاخه‌ی جداگانه به نام «ازلیگری» و «بهائی [صفحه ۶] گری» بالا آمده است. با خواندن این کتاب به خوبی دانسته می‌شود که چرا «سید علی محمد شیرازی» خود را «باب» خوانده و نیز برادران مازندرانی به نامهای «یحیی و حسین علی» چگونه به میدان آمده و برای چه با یکدیگر جنگیده‌اند؟ و چطور شده است که میرزا حسین علی» به برادرش فایق آمده و توفیق یافته که خود را «من یظهر الله» بخواند و بعد عنوان «خدائی» پیدا کند؟! این کتاب نشان می‌دهد که پس از فوت «میرزا» جانشینان او چه کسانی بوده‌اند و با چه سرنوشتی؟ مهمتر از همه «باب» و «جانشینان» او چه می‌خواسته‌اند و سرمایه‌ی علمی و عملی و معنویشان چه بوده و چه چیزهایی را در چنته داشته‌اند؟ و دقیق‌تر آنکه چه موجب شده است که کتابهای «اقدس» و «بیان» را جمع‌آوری نموده و ممنوع المطالعه گردانیده‌اند؟ از این روی خواندن این کتاب نه تنها برای جوانان مسلمان زاده لازم است بلکه برای جوانان بهائی زاده لازمتر می‌باشد. به دلیل آنکه اگر بچه مسلمان در کناری ایستاده و مردد است که آیا وارد این غرقاب بشود یا نشود؟ ولی بچه بهائی وارد شده و دارد در میان گرداب دست و پا می‌زند و باید این غریق نجات داده شود که بمانند پدران‌شان زیر خیز آب نادانستگی خفه نشود. بنابراین عقیده داشتم که نام کتاب «چرا بهایی شده‌ای؟!» گذارده شود تا در درجه‌ی اول آنها بخوانند و آنها بدانند. آن هم به خاطر جلوگیری از جدا شدن آن قوم از ملت ایران و ممانعت از به هم خوردن [صفحه ۷] یکپارچگی ملی... تکرار می‌کنم که طرز تالیف این کتاب طوری است که خواننده را به کنه مطلب سوق می‌دهد و او را به پاره‌ی از مطالب سر بسته و نقاط ضعف اساسی قضیه روشن می‌گرداند. یکی از آن افراد این جانب هستم که با وجود اهل مطالعه بودنم به کنه پاره‌ی قضایا پی نبرده و حتی نتوانسته بودم به کتابهای «اقدس» و «بیان» دسترسی پیدا کنم. و هر وقت از آشنایان بهائیم خواسته بودم. گفته بودند: در کتابخانه مبار که ضبط است و ما اجازه خواندن آنها را نداریم. یعنی کیش ما محرمانه است. اما در این کتاب احکام «اقدس» و سایر احکام و الواح مربوط به بهائیان آمده و به فارسی ترجمه‌ی زیر لفظی شده، در اطراف هر یک از آیات،ایرادات ژرفا و آفرین آمیزی شده است. این ایرادات و خرده گیریهای مدلل می‌رساند که مؤلفین کتبی که مورد مطالعه آقای کیائی قرار گرفته عموما مردمان عام و ژرف بین بوه‌اند. آری همین ایرادات است که با لحن طنز آمیز این مؤلف عجین شده خواننده را به به‌به گوئی توام با خنده‌های تاسف آور وادار می‌سازد.. به علاوه نفع دیگر این کتاب این است که پاره‌ای از اشکالات حاصله از تبلیغات بهائیان را از مغز خوانندگان بیرون می‌ریزد. نمونه این اشخاص باز خود نگارنده هستم که تا کنون نخواسته بودم ماجرا را شکافته و به متن قضیه وارد شوم، زیرا که بود و نبود بهائیت را برای خود علی السویه می‌دانسته‌ام، از طرف دیگر در میان [صفحه ۸] بهائیان آشنایانی داشتم که اخلاق و رفتار شخصی‌شان طوری شیفته‌ام کرده بود که گاه وسوسه در دلم ایجاد می‌شد یعنی کردار فردی آنها را ناشی از تعلیمات کیشی‌شان می‌دانستم نه از محافظه کاری منبعث از اقلیت بود نشان که در این کتاب به طور عقل پذیری بدان اشاره شده است. هکذا سالها در این اندیشه بودم که قطعاً در تعلیمات و تلقینات و افکار ارائه شده از ناحیه «باب» چیزهائی وجود داشته که توانسته است افرادی چون قرة العین‌ها و بشرویه‌ها و سلیمانخانها و تا اندازه میرزا آقاخانها و یا بعضی از رجال قدیمی ایران را جذب کرده و به سوی خود بکشاند؟ و یا همان قرة العین شاعره معروف را با آن شوریدگی و سراندازی بسرودن اشعاری چون «گر بتو افتدم نظر...» و «جذبات عشقک...» وادار سازد؟ (اگر چه برخی آن اشعار را اقتباس و التباس از گفته‌های صحبت لاری می‌دانند) در این فکر بودم تا در کسی یک نوع آتش گرفتگی وجود نداشته

باشـد، نمی‌توانـد یـک چنین احساساتی از خود بروز بدهـد. خوشـبختانه کتاب حاضـر به همه‌ی این پرسشـها جواب می‌دهـد و برای خوانندگان یادآور می‌شود که چگونه در زمان بروز (باب) مغزهای شیعیان آکنده از خرافات سنگین بوده و چگونه مسئله «ظهور» از نظرگاه آنها اهمیت داشته است، و چسان این گرانباری مغزی با آرزوی رستن از زیر بار فشار استبداد و بی‌قانونی و ستم و ستمکاری دست به هم داده و موجب آن شده بوده است که از طرف هر کسـی روزنه نجاتی به آنها نشان داده شود و یا عده‌ای و لو سر خرمن به میان آید به سوی وی سرازیر [صفحه ۹] شده و به او امید می‌بستند. در واقع عدم رضایت ملت ایران از اوضاع و احوال زمان ممد و مؤیـد قضـیه بوده است. به علاـوه دامن زدن سیاسـتهای شـمال و جنوب به این آتش، نه آنکه تصور کنیم افکار آوردنـده‌ی کیش موثر بوده است. چه آنکه اگر احکـام و دسـتورات بهائیت همین‌ها باشـد که در «اقـدس» و «بیان» و سایر الواح منزل وجود دارد باید گفته شود که هیـاهوئی به این زنـدگی برای «هیـچ» بوده است. قطعـا همین‌هـا بوده که در این کتاب آمـده است و همین سبکسـریها است که آئین زندگی گروهی را تشکیل می‌دهد، و از همین گفتارهای سست و نامعقول است که انتظار دارند مذهبشان جهانگیر و گیتی پـذیر گردد! دریغـا از بشـری که زود بـاور است و گول خور.. حال که چنین است بایـد با کمال تاسف سـخن خود را با جمله معروف آن دانشـمند ایرانی به پایـان برده و در نهـایت غمخوارگی بگوئیم: چه نـادانی‌ای آدمی زاده، چه نادانی!! نصـرت الله فتحی «آتشباک» اردیبهشت ماه ۱۳۴۹ [صفحه ۱۱]

پیش گفتار

آقایان بهائیان ما با شـما هیـچ گونه خصومت و دشـمنی به خصوصـی نداریم، شـما هم وطنان عزیز ما هستید در یک خانه و در یک خـانواده بـا هم بزرگ شـده نسبت به هم مهر ورزیـده برادروار یکـدیگر را دوست داشـته حتی وصـلت و زنـاشوئی هم بـا هم کرده خانواده‌ها تشـکیل داده‌ایم، اختلاف عقیده و سلیقه نباید روابط به این نزدیکی و اساسی را از بین ببرد. این کشور خانه ما است، و ما را در دامن پر مهر و عطوفت خود پرورانـده، حق بزرگی به گردن مـا دارد، مـا هم بایـد اختلاـف مـذهبی را کنار گذاشـته دست در دست هم داده هر چه بهـتر و آبـاد ترش سـاخته و در بین ملـل دیگر سـر فرازتر و آبرومنـد ترش گردانیم. حـال که خداونـد تفضـلی فرموده، رهبر و پیشوای لاـیق و توانـائی ماننـد شاهنشـاه آریـا مهر به ما ارزانی داشـته و تکانی در جسم و روح مردم به وجود آمـده، چرخهـای زنـگ زده و از کـار افتـاده به حرکت در آمـده است، بایـد ما هم به کمکش شـتافته ملت خود را از زیر بار [صـفحه ۱۲] خرافـات و موهومات نجات دهیم، آنچنان موهوماتی که مثل موریانه جان و روانش را خورده و از کار و فعالیت بازش داشـته است، و تـا مـا این فـداکاری را نکرده‌ایم ملت مـا به شاه راه سـعادت و نیکبختی نخواهـد رسـید. مگر در کشورهای دیگر همه دارای یک کیش و یک عقیده‌اند؟ بین کشورهای مسیحی هم فرقه‌های مختلف زیادی وجود دارد که هیچ یک با هم دشمن نبوده، رفت و آمد و آمیزش و حتی وصـلت بـا هم دارنـد، برای پیشـرفت و آبـادی کشور خود از هیچگونه فـداکاری دریغ نورزیـده در امور اجتمـاعی کاتولیک و پرتسـتان نمی‌شناسـند. پس این کناره‌گیری و خودخواهی شما برای چیست؟ شما که می‌گوئید انسان تعصب نباید داشته باشد، و بلکه باید با ادیان با روح و ریحان رفتار نماید، پس این تعصب خشک چیست که شـما را از سائر هم وطنان دور نگه داشـته و همیشه سـعی داریـد همه چیزتـان سوا باشـد و تنها زنـدگی کنیـد؟ در خوف تعصب نداریـد اما در عمل از تمام ملت‌ها و کیش‌ها متعصب‌تر می‌باشـید، چرا اینطوریـد؟ چرا بـا سـائر هم وطنانتـان نمی‌جوشـید؟ چرا به حرفهـای حسابی و منطقی آنان توجه نداشـته و می‌گوئیـد مرغ یـک پـا دارد؟ مخصوصـا در امـور اجتمـاعی که نفع فردی هم در آن مسـتتر است، چرا به کلی کنـار گرفته بلکع در بعضـی مواقع مخالفت و دشـمنی شدیـد هم می‌نمائیـد؟ شـما روی گفته رهبر یا خـدای خودتان که می‌گوید «لیس الفخر لمن یحب الوطن بل لمن یحب العالم» از وطن پرستی که اس اساس بقای یک ملت است کناره گرفته حتی به اندازه‌ی خروس و کبوتر به خانه و [صفحه ۱۳] لانه خود علاقه نداشـته ناسونالیستی را فراموش بلکه به دور انداخته‌اید! شـما در انتخابات مجالس شورا و سنا و حتی

شهرداری و غیره که مقدرات مملکت را تعیین می‌کنند، نباید هیچ گونه دخالتی داشته باشید و هم ندارید، آیا این عمل شما از نظر عقلانی درست است؟ مگر شما فرزندان این آب و خاک نیستید مگر نباید در امور زندگی خود دخالت داشته باشید، مگر صغیر هستید که مقدراتتان باید در دست دیگران باشد؟! دیگران برای شما تکلیف معین می‌کنند و شما بالاجبار آن تکالیف مرا بدون لا و نعم عمل می‌نمائید. زمانی زنان مملکت ما از حقوق اجتماعی محروم بودند اکنون به حقشان رسیده‌اند، و شما که این حق را دارا بوده‌اید از دست داده کنار رفته نشسته نظاره می‌کنید. در دنیا می‌توان جمعیت دیگری را پیدا کرد که این قدر بی‌حال و بی‌حس بوده با دست خود، خود را از حقوق اجتماعی محروم کند؟ یا بر عکس برای به دست آوردن آن از هیچ گونه کوشش و فداکاری دریغ نکرده حتی از خون خود هم می‌گذرد؟ همین زنهای خودمان برای به دست آوردن این موهبت خدادادی جلو چشممان دیدیم چندین سال کوشش و دوندگی کرده سرزنش‌ها شنیده ملامت‌ها و تهمت‌ها دیده و گاهی هم چه از اولیاء خود و چه از اجتماع عقب مانده کتک‌ها نوش جان کرده‌اند تا عقربه‌ی ساعت زمان به نفع آنها به حرکت در آمده حقوق خود را از دست توانای پیشوای عظیم الشأن خود گرفته از ردیف دیوانگان و مجانین خارج شدند. انسان زنده اختیار خود را، خود باید داشته باشد. مجانین و دیوانگان و اطفال صغیر هستند که قیم داشته و از خود اختیاری ندارند، [صفحه ۱۴] شما که به حمدالله کبیر و عاقل هستید پس چرا به خود نمی‌آئید؟ این کیش شما را از کانون خانواده میهن خود جدا کرده، افکار شما را توی قالب پرس گذاشته آنقدر فشرده که یک هندوانه را به اندازه‌ی یک گردو در آورده است، شما از دنیا و اجتماع به کلی به دورید؛ افکار شما در محور خیلی کوچکی می‌چرخد. آرزو و امید دنیاگیر شدن بهائیت جای تمام صفات خوب انسانی را که خدمت به بشریت عشق و علاقه به هم نوع، ترقی وطن و هموطنان، نیکی و انسان دوستی، مهر و محبت با بناء بشر و غیره باشد گرفته و پر کرده و دیگر محلی برای کارهای عام المنفعه اجتماعی باقی نگذاشته است. این امید و آرزو را که روزی بهائیت جهان گیر گردد، پدران شما هم داشتند ولی با خود به گور بردند، گذشته از اینکه شما با هموطنان خود معاضدت و همکاری ندارید باطنا هم بدخواه و دشمن جامعه هستید اگر فرصتی به دست آید از وارد کردن ضربتی به مغزش مضایقه نمی‌کنید. تعجب نکنید که از باطن شما خبر می‌دهم این کینه و عداوت منحصر به شما نیست، تمام اقلیت‌ها در دنیا با اکثریت بدند، علت هم معلوم است چون شب و روز می‌تازند تا به اکثریت برسند و موفق نمی‌شوند، کینه اکثریت را در دل گرفته می‌گویند چرا به جرگه‌ی ما وارد نمی‌شوی؟ چرا به ما نمی‌پیوندی؟ (همین در اقلیت ماندن) عقده شده که همه عقب ماندگی‌های خود را از چشم اکثریت می‌بیند، بدین جهت است که نمی‌خواهند سر به تن اکثریت باشد. کینه شما شدیدتر است. شما اقلیت بسیار کوچکی هستید و از توی [صفحه ۱۵] این توده بیرون آمده‌اید، در این راه کشته داده‌اید، کتک خورده‌اید، به غارت رفته‌اید، صدمات و خسارات از این اجتماع بزرگ خود زیاد دیده‌اید، شب و روز هم برای تبلیغ خود را هلاک کرده و نتیجه نگرفته و گاهی هم تو دهنی‌های محکم خورده‌اید، بدیهی و قطعی است که کینه اجتماع در دل شما خیلی بیشتر و بزرگتر از اقلیت‌های دیگر است. هنوز هم سر سختی می‌کنید، مثلا این کتاب که با بی‌طرفی و بی‌نظری فقط برای روشن شدن افکار شما و مطلع گرداندن سائر هموطنان نوشته شده چون خیال می‌کنید که ممکن است بر ضرر جمعیت شما تمام شود، حکم تحریم آن را محفل روحانی صادر و با حبای اللهی ابلاغ خواهد کرد که از خواندن و مطالعه آن خودداری نمایند، این الهامی است که از عبدالبهاء و شوقی افندی به محفل روحانی رسیده است که اغنام را از مطالعه و داشتن کتاب اقدس که برای همین مردم نازل شده منع نموده و حرام کرده‌اند، گویا این کتاب آسمانی که یک آیه آن بهتر از تمام کتابهای اولین و آخرین است، برای ضبط در صندوقخانه نازل گردیده است نه برای مردم روی زمین همین جلوگیری از مطالعه دلیل بر بی‌پا بودن کیش شما است، زیرا اگر هر کیشی پایه و اساس محکمی داشته باشد و حرفهایش روی عقل و منطق قرار گرفته باشد از جایش تکان نخواهد خورد، بلکه گفتار مخالف ایمان و عقیده ایمان آورندگان را استوارتر گردانیده ثابت و محکم در جای خود خواهد ماند. دین قلابی و ساختگی که از روی هوا و هوس درست شده [صفحه ۱۶] باشد و با حرفهای بی‌معنی بی‌سر و ته عده‌ای را دور خود

جمع نماید، البته خواندن این قبیل کتابها به ضررش تمام شده عاقبت متلاشی گردیده و از بین خواهد رفت... آقایان بهائی، به خدا و به شرف و وجدان قسم، مقصود و منظور از نوشتن این کتاب نه قصد استفاده مالی نه عناد و دشمنی با شما، نه محرک داخلی و خارجی، نه خودستائی و جاه طلبی، نه عنوان نه مقام هیچ یک از اینها نبوده و نیست. منظور و مقصودم به همان خدای نادیده فقط و فقط اول برای اطاعت امر خدا و بعد شما بهائیان و بهائی زادگان عزیز که از کیش خود خبر نداشته و ارثا به شما رسیده و شما نیز مثل سایر ادیان چشم بسته قبول کرده و در راهش خودکشی و فداکاری می کنید نوشته شده است. جمال مبارک شما در اول کتاب اقدس می‌فرماید: همه کس باید مرا بشناسد و سپس اوامرم را اطاعت نماید هر کس یکی از این دو امر را فاقد شد از اهل ضلال است، ولو صاحب جمیع اعمال و اخلاق حسنه و دارای تمام فضائل و کمالات باشد، بنا به فرموده‌ی ایشان تولستوی، جرجی زیدان، گاندی، شبلی شمیل، سید جمال الدین، اتاترک، شاهنشاه فقید، پرفسور برون، شیخ محمد عبده، جمال زاده، پروین اعتصامی، خلاصه تمام مخترعین و مکتشفین علماء و نویسندگان که هر یک در مقام خود از رجال و صلحا و خدمتگزاران عالم شمرده شده و مثل ستاره روشنی در آسمان علم و ادب دنیا می‌درخشند و مورد تقدیس و احترام تمام ملل جهان می‌باشد و از خود بهاء الله خیلی معروف‌تر و محترم‌تر و با ارزش‌تر و عالی مقام‌ترند، نزد شما بهائیان بفرموده [صفحه ۱۷] پیشوا و رهبرتان از اهل ضلال محسوب و وجودشان پشیزی ارزش ندارد. زیرا جمال مبارک را به خدائی قبول نکرده‌اند ولی در میان شما اشخاص کلاه بردار، حقه باز، سرمایه‌دار، جانی، خائن، سارق همه جور فاسد الاعمال و الاخلاق به فراوانی وجود دارد، ولی چون به خدائی جمال مبارک ایمان آورده و او را شناخته از تمام علماء و دانشمندان عالم مقدم‌تر و در دستگاه الهی مقرب‌تر خواهند بود. از شما خواهش دارم، استدعا و تمنا می‌نمایم ولو برای یک دفعه هم شده مندرجات این کتاب را از نظر بگذرانید و وقتی هم می‌خوانید با دقت بخوانید چون اکثرا آیات جمال مبارک شما است، سبک سنگین کنید، تجزیه و تحلیل نمائید، در اطراف همین یک آیه قدری بیندیشید، به بینید شما خودتان اگر ادعای نبوت بکنید از او بهتر نخواهید نوشت؟! هیچ شخص عاقلی ممکن است چنین حرفی بزند؟! این کتاب برای باطل بودن کیش شما و یا روی عداوت و دشمنی با شما نوشته نشده در این کتاب آنچه به نظر شما خواهد رسید تماما از آیات و احکام و گفته و فرموده‌های پیشوای شما است. شما چون از کیش خود اطلاع ندارید یا کورکورانه قبول کرده و یا ارثا به شما رسیده است، برای اینکه بدانید به چه گردابی فرو رفته‌اید نوشته شده است. با نظر بغض و عداوت نگاه نکنید، از نظر انصاف و وجدان و بی‌طرفی مطالعه فرمائید، وقتی که خواندید خواهید دید که هیچ کدام جواب ندارد. شما که نمی‌خواهید با خدا بجنگید شما برای تقرب به او به این کیش در آمده‌اید، به شرافت و انسانیت قسم، من شخص بی‌نظری [صفحه ۱۸] هستم مثل شما تعصب ندارم، شما دارای هر مذهب و کیشی باشید برای من بی‌تفاوت است با هیچ کدام از شما خصومت و دشمنی ندارم، بلکه شما را هم مثل سایر مردم دوست دارم در بین شما دوستان و رفقای چندین ساله دارم، رفقای بسیار خوب مخصوصا رفیقی داشتم که در بهائیت مقام و منزلتی ارجمند داشت، این دوست و رفیق را با هیچ یک از دوستانم حاضر نبودم عوض کنم، مرد بسیار نیک، مهربان، صمیمی و راست‌گو، با عاطفه دارای اکثر صفات انسانی بود با انتشار این کتاب می‌دانستم که رنجیده خاطر گشته و محتملا روابطش با من به سردی خواهد گرائید. زیرا در عقیده خود سخت استوار بود. هیچگونه تحقیق و تفحص در صحت و سقم کیش خود نکرده و شاید تحقیق و تفحص را یک نوع گناه می‌دانست، خود بهائی زاده و کیشش موروثی و در این راه شهید هم (به قول شماها) داده بود، و مسلما از رفیق چندین ساله‌اش انتظار انتشار این چنین کتابی را نداشت، راستش من هم دو دل بودم نمی‌خواستم رفیق چندین ساله‌ام را برنجانم و نه می‌توانستم از یک سلسله حقایق صرف نظر کرده جماعتی گمراه را به بینم که درصدد شکار دسته دیگر در تلاش می‌باشند، اگر خاموش بنشینیم گناه کرده‌ام، لذا تصمیم به انتشار گرفتم و در ضمن از او عذر خواهی مفصلی نموده و قسمش دادم که کتاب را خوانده و اگر تقصیر و گناهی متوجه من دانست هر نوع مجازاتی را با جان و دل حاضرم قبول کنم و در ضمن چون به پاکی طینت او واقف بودم بسیار امید داشتم که پس از مطالعه کتاب و آشنائی به قضایا ترک کیش آبا

اجدادی خود گفته راه صحیح و درست را در پیش گیرد. در این حیث و بیص که تصمیم به انتشار گرفته [صفحه ۱۹] بودم غفلتا خبر مرگ این رفیق شفیق و دوست با وفایم را در روزنامه خواندم، بسیار گریستم، چون خاطرات ۴۵ سال بسیار مفصل و شیرین از او از اخلاق حسنه او اثبات و مردانگیش، صمیمیت و وفایش، انسانیت و صفایش وجدان بیدار و بشر دوستی‌اش نزد خود داشتم، گریستم خیلی هم گریستم، چون دیگر دست رسی به او ندارم، به درگاه خدای بزرگ پناه برده و عاجزانه طلب می‌نمایم که در زیر سایه پر عطوفت خود پناهش داده و اگر هم گناه و تقصیری داشته باشد، به کرم و بزرگی خود قلم عفو بر تقصیراتش کشیده به بخشایش، انشاء الله. س. ح. کیائی [صفحه ۲۰]

مقدمه

خدایش بیامرزد شادروان حسن نیکو را، عکسی که سال‌ها از سرادق اسرار خدا بازی مستور و در حجاب سیاست شریعت سازی مخفی و محجوب بود، با دریدن نقاب تزویر و ریا و چاپ در کتاب فلسفه نیکو و سرودن اشعار شیرین که در این صفحه از نظر قارئین محترم می‌گذرد ما را به یاد آن مرحوم انداخته است که بگوئیم: روانت شاد ای مرد نیکو. عکس خدای بهائیان هله این است عکس خداوند آسمان و زمین است مرسل پیغمبران و آدم و خاتم خالق ارض سماء و عرش برین است مژده که معبود انبیاء همه یکسر جلوه انوار این جمال مبین است ذات خدایست می‌دهیم بشارت یوم لقاء الله است و وعده همین است آنکه منزه ز لوت فرش مکان است بهر تفضل بعرش جسم مکین است حین که خدایست بر تمام خدایان صاحب روز جزا و مالك دین است طعنه به آنان سزد که از ره اوهام می‌نستایند هیکلی که چنین است قامت رعنای اوست عین قیامت خلق ندانند روز باز پسین است ناله بلبل به چهره‌ی گل از آن شوخ نرگس فتان و لعبت نمکین است ملك سلیمان به یاد اهرمنی شد ملك دو عالم تو را به زیر نگین است محتجبین راست حور و جنت و ما را روی دل آرام او بهشت برین است مطلع مردود بین بگفته نیکو عکس خدای بهائیان هله این است [صفحه ۲۱] تا کوری مازندرانی است که کلاه نمدی درویشی بلند یا به قول پسرش عبدالبهاء «تاج مبارك» بر سر دارد بهاء الله است. جمال قدم است. جمال مبارك است. جمال مبین است. غیب منیع است، نور لمیع است. مرسل رسل است. منزل کتب است. مکلم [صفحه ۲۲] طور است. منور نور است. مسجود انبیاء است. مقصود اولیاء است. خدای لم یلد و لم یولد است. ذات لایعرف و لا یوصف است... خلاصه این عکس بهاء الله است که خود را ظهور کل و من یظهر الله به اغنام قالب کرده و می گوید: من خدا هستم همه کس باید مرا به خدائی بشناسد و اوامرم را اطاعت کند، هر کس یکی از این دو امر را فاقد شد از اهل ضلال است ولو صاحب جمیع اعمال و اخلاق حسنه و دارای تمام فضائل و کمالات باشد، بنابراین تمام مخترعین و مکتشفین و دانشمندان بزرگ عالم که بهاء الله را به خدائی نشناخته‌اند اهل ضلال می‌باشند. کمال و علم و معرفت و انسانیت و غیره در بست متعلق به اغنام است که جمال مبارك را به خدائی شناخته و می‌شناشند! [صفحه ۲۳]

آغاز کتاب

بسم الله تعالی شانه بهائی از کجا و چگونه پیدا شده؟ اگر چکیده و خلاصه‌اش را بخواهیم بدانیم باید گفت بهائی تخم بابی و بابی جوجه‌ی شیخی و شیخی طفل ناقص الخلقه شیعه‌ی اثنا عشری است، چه آنکه از قدیم الایام معمول بوده علماء مراجع تقلید شیعیان اکثرا در عتبات عالیات (نجف کربلا کاظمین سامرا) که سابقا بین النهرین و حالیه کشور عراق گفته می‌شود ساکن بوده دستورات دینی را به وسیله‌ی رسالاتی صادر و به شیعیان که در بلاد دیگر بودند می‌رساندند، در واقع عراق کانون و مرکز روحانیت و پایتخت پیشوایان مذهب جعفری بوده است. علماء مراجع تقلید به دو گونه بوده‌اند: یك دسته اخباریون که به اخبار و احادیث سخت پای بند بوده حتی گاهی اوقات اخبار را بر آیات قرآن هم مقدم می‌داشته‌اند به طوری که معراج پیغمبر را هم روحانی

می‌دانند و این دسته به شیخی معروفند... دسته‌ی دیگری که اصولی گفته می‌شوند زیاد به اخبار و احادیث توجه نداشته به آیات و دستورات قرآن بیشتر عقیده مند [صفحه ۲۴] بوده و معراج را جسمانی می‌دانند به متشرع مشهورند. اینها یعنی متشرعین اصولی امام زمان را پسر بلافصل امام حسن عسکری دانسته زنده و غائب از نظرها می‌دانند، و آنها یعنی شیخیه معتقدند که امام زمان به عالم «هور قلیا» که عالم برزخ باشد رفته یعنی مرده و روحش در کالبد دیگری پیدا خواهد شد، و کارهائی که باید بکند خواهد کرد. بین این دو دسته هیمشه کشمکش و گفتگو و منازعه بوده است.

شیخ احمد احسائی

تقریبا در صد و شصت سال قبل دوره‌ی فتحعلی شاه قاجار در رأس علماء اخباریون در کربلا شخصی به نام شیخ احمد احسائی که مرد پارسا و فاضل و تیزهوش و در عین حال مجتهد مسلم و مرجع تقلید آن دوره بوده قرار داشته است. همان او بوده که مکتب شیخیه را پایه گذاری نموده، حرفهای تازه‌ای که بامذاق آن دسته‌ی دیگر از علماء ناسازگار بوده ساز کرده، نزدیکی ظهور امام را بشارت داده و چنین گفته است «و اما مولای صاحب الزمان فخاف من اعدائه و فرو دخل فی العالم الهور قلیائی» یعنی آقای من صاحب الزمان چون از دشمنان خود ترسید گریخت و به جهان هور قلیائی رفت، از این قبیل حرفهای تازه که با عقاید شیعه اثنا عشر ناسازگار بوده گفته، خصومت و کشمکش بین پیشوایان دین شدیدتر شده، عداوت و دشمنی به جائی رسیده که علماء متشرع، شیخ را بی‌دین و مرتد خوانده تکفیر نموده مطرود از اسلام دانسته‌اند، [صفحه ۲۵] ولی شیخ و هوا خواهانش که بسیار بوده‌اند عقیده و راه شیخ را تعقیب و ترویج نموده‌اند تا اینکه در سال ۱۲۴۲ هجری شیخ بدورد زندگی گفته.

سید کاظم رشتی

پس از فوت شیخ احسائی یکی از شاگردانش به نام سید کاظم رشتی جای او را گرفته، مجلس درسش را اداره و مکتب شیخیه را هر چه گرمتر می‌گردانید، این سید کاظم رشتی حرفهای عجیب و غریبی در کتاب شرح القصیده‌اش گفته و نوشته است که برای نمونه یکی از آنها را بازگو می‌کنم: جمله‌ی (انا مدینهٔ العلم و علی بابها) را چنین گفته مدینهٔ العلم شهری در آسمان است که هزاران کوی می‌دارد و به هر کوئی هزاران هزار کوچه می‌باشد، من نامهای همه‌ی این کوی‌ها و کوچه‌ها را می‌دانم ولی شمردن همه آنها بسیار دراز است. بشمردن برخی از آنها می‌پردازیم: «عقد صاحبه رجل اسمهٔ شلحلحون» یعنی کوچه‌ای است که دارنده‌اش مردی به نام شلحلحون است. «عقد صاحبه کلب اسمه کلحلحون» کوچه‌ای است که دارنده‌اش کسی به نام کلحلحون است. و از این قبیل حرفها زیاد دارد که فرصت نوشتن آنها را فعلا نداریم... این جناب سید که تمام آسمانها را گشته کوچه و محله‌ها را با اسامی که ذکر شد دیده، تقریبا ۱۷ سال جانشین شیخ می‌بوده، و در سال ۱۲۵۹ هجری در گذشته است. یکی از سخنان او در زندگی‌اش این بوده که زمان پیدایش امام نزدیک است و بعد از مرگ [صفحه ۲۶] من ظاهر خواهد شد و به همین جهت هم جانشینی برای خود معین نکرده است.

مدعیان امام زمانی

بعد از مرگ سید، سه نفر از شاگردانش که اولی حاجی کریم خان نوه‌ی فتحعلی شاه در کرمان، دومی حاج میرزا شفیع در تبریز، و سومی سید علی محمد در شیراز، بدعوی برخاسته هر یک ادعائی داشتند، چون سید کاظم جانشینی برنگزیده و این به زبانها افتاده بود که سید گفته پیدایش خود امام بعد از مرگ من است و از آن سوی گفته شیخ احمد درباره‌ی مرگ امام محمد بن الحسن العسکری «امام زمان» و اینکه گفته هر امام زمانی در کالبد دیگری پدید آید، راه دعوی مهدی گری یا امام زمانی را بروی هر کس

باز می‌داشت. اینها چیزهائی بود که سید علیمحمد را که جوان بیست و چند ساله و مغز پر از خرافاتی داشت به آرزوی امام زمانی وامیداشت، ولی جرئت نمی‌کرد علنا اظهار کند خود را «در» امام زمان معرفی کرده که باب باشد، ولی بعدا جنونش گل کرده خود را امام دانسته و مبشر خوانده مهدی موعود دانسته، ادعاهای جور واجور نموده، در شیراز زیر شلاق غلط کردم و توبه نمودم گفته، بعدا در تبریز توبه نامه نوشته و از گفتار و ادعای خود اظهار ندامت کرده و استغفرالله و اتوب الیه فرموده که شرحش در کتابها موجود است. خلاصه هر چه بوده، دسته‌ی از شیخیه به حاج کریم خان گرویده و به کریم خانی معروف شدند، و عده‌ی [صفحه ۲۷] به حاج میرزا شفیع گردن نهادند به نام شیخی شناخته گردیدند، و جمعی هم از آخوندهای شیخی که از شاگردان شیخ احسائی و سید رشتی بودند به سید علی محمد تسلیم شده به نام (بابی) معروف گردیدند.

بابی شدن برادران نوری

از اشخاصی که به باب گرویده و بابی شده بودند دو برادر بودند که یکی میرزا یحیی نام داشت و دیگر میرزا حسن علی نوری مازندرانی که بعدا این شخص (بهاء الله) لقب گرفت این دو برادر از بابیان سرشناس و معروف گردیدند. میرزا یحیی که معروف «بصبح ازل» شده بود خیلی مورد توجه سید باب بوده و از طرف او به حضرت «ثمره» ملقب گردید، این مرد کمتر میان مردم می‌آمد، تابستانها در شمیران و زمستانها را در نور مازندران می‌گذرانید و با سید باب، باب مکاتبه مفتوح و روابط این دو به هم خیلی نزدیک بود، تا جائی که باب میرزا یحیی را وصی و جانشین بعد از خود قرار داد که در واقع رهبر و پیشوای (بابیان) بعد از باب این شخص می‌بود، برادرش بهاء الله در خدمت برادر مطیع اوامرش بوده و دستورات او را با دل و جان انجام می‌داده است.

فرار سید باب از شیراز به اصفهان

سید باب که در شیراز تحت نظر بوده (به واسطه‌ی ناخوشی و با و درهم ریخته شدن اوضاع حکومتی و فرار مردم به کوهستانها و دهات) [صفحه ۲۸] با کمک منوچهر خان معتمدالدوله «گرجی الاصل» حاکم اصفهان به وسیله‌ی سواران او شبانه از شیراز گریخته به اصفهان آمد، که مخفیانه در خانه حاکم زندگی می‌کرد، پس از مرگ معتمدالدوله و آفتابی شدن سید باب بر اثر فشار علماء اصفهان به فرمان محمد شاه قاجار و دستور حاج میرزا آغاسی صدر اعظم، تحت الحفظ به تبریز و از آنجا هم به ماکو برده شده در قلعه چهریق زندانی گردید.

اعدام سید باب در تبریز

چون بابی‌ها در بعضی شهرها آشوب بپا کرده مخصوصا ملا حسین بشرویه‌ی در قلعه شیخ طبرسی مازندران با دولت به جنگ برخاسته امنیت و آرامش از میان رفته و ناصر الدین شاه که تازه به سلطنت رسیده بود و خطر تاج و تخت را تهدید می‌کرد، به دستور دولت وقت و امر شاه سید را از چهریق به تبریز آورده، پس از محاکمه و مواجهه با علماء تبریز محکوم به مرگش نموده تیربارانش کردند.

سوء قصد به ناصرالدین شاه

چند نفر از جوانان متعصب بابی که نام یکی از آنها صادق تبریزی بود، به خونخواهی سید باب در نیاوران شمیران به شاه تیراندازی کرده شاه جان به سلامت برده و آنها گرفتار و نابود شدند. از طرف دولت دستور دستگیری بابی‌ها صادر و بابی کشی راه افتاد، بابی‌ها را دستگیر کرده هر کدام از عقیده خود برگشته باب را [صفحه ۲۹] سب و لعن می‌کرد از مرگ معاف و زندانی می‌نمودند،

و هر یک در عقیده خود راسخ بوده و حاضر به لعن و سب و بدگوئی نمی‌شد، با وضع بسیار فجیعی مهارش کرده با دهل و سرنا دور شهر گردانده و به سبزه میدان برده سر از تنشان جدا می‌کردند.

دخالت سفارت روسیه تزاری

این کشتار بی‌رحمانه مورد اعتراض سفارت روسیه تزاری قرار گرفته، پس از مذاکره و گفتگو مقرر شد که با نظارت و کنترل نماینده سفیر بابی‌های زندانی را به عراق تبعید نمایند و همین کار را هم کردند. بین بابی‌های زندانی که سیدر العن و انکار نموده و از او برگشته بودند یکی همین میرزا حسین علی نوری مازندرانی (بهاء الله) بود که به بغداد تبعید گردید. میرزا یحیی صبح ازل پیشوای بابیان آن موقع در مازندران سکونت داشت، به محض شنیدن دستگیری بابیان از همانجا با کشکول و تبرزین ناشناخته با لباس درویشی پای پیاده راه بغداد را در پیش گرفته قبل از رسیدن تبعیدی‌ها در بغداد سکونت اختیار کرده بود. در مدتی که این جمع تقریبا ده سال در بغداد بودند، میرزا یحیی همیشه از انظار دور بوده و در پشت پرده (دری) دستورات و اوامر را به وسیله‌ی برادرش (بهاء الله) که پیشکاری برادر را داشت به بابیان می‌رسانید. حضرت «ثمره» را کمتر کسی می‌توانست زیارت کند، چون [صفحه ۳۱] جانشین و قائم امام زمان یعنی سید علی محمد بوده، تماس بابیان با میرزا حسینعلی (بهاء الله) که رابط بین مرید و مراد باشد بوده، و برای برادر که پشت پرده اسرار قرار گرفته خیلی عنوان و احترام قائل بوده‌اند، و مقام او را تقریبا مقام خدائی می‌دانسته‌اند و با آنکه سید باب به او اجازه داده بود، که دعوی خدائی کند ولی او از حدود وصایت خارج نشده و دعوی الوهیت ننموده، اما برادرش بدون اجازه و پروانه خود را بروی مقام خدائی انداخته و نگذاشت از این مقام چیزی نصیب برادرش که جواز هم داشت بشود.

اجتماع بابیان در بغداد

بعد از اعلام سید باب و منکوب شدن بابیان، بابیان بی‌سرپرست که در گوشه و کنار ایران پراکنده و مخفی می‌زیستند، هر یک به نحوی پیاده و سواره یک پا گیوه یک پا چاروق گرسنه و سیر به هر شکلی که ممکن می‌شد، خود را به بغداد رسانده و به جمع بابیان می‌پیوستند، تا آنکه عده‌ی نسبتا قابل توجهی جمع و بغداد تقریبا کانون و مرکز بابیان گردیده. ناراحتی‌هائی برای حکومت ایجاد کرده بودند، و نیز سر و صدای علماء شیعه کاظمین و کربلا بلند شده بود، و آنها از حکومت بغداد دفع شر یک مشت مردان از جان گذشته را تقاضا داشتند، بهاء الله که نقشه مرادی در سر می‌پروراند و از یک مشت بابی و گیج و بی‌سرپرست که در هیچ جا راه نداشته و تکلیف خود را نمی‌دانستند و در پی یک مراد و سر می‌گشتند، می‌خواست حداکثر استفاده را ببرد، بنای زد و بند را [صفحه ۳۲] با آنهائی که سرشان به کلاهشان می‌ارزید گذاشته، صحبت‌ها و نقشه‌ها کشیده می‌شد، تا آنکه طرفداران و مؤمنین میرزا یحیی از توطئه با خبر شده به حضرت ثمره گزارش و تذکر دادند، قریبا برادر دست به کودتا زده و خود به جای تو خواهد نشست. میرزا یحیی برادر را مورد بازخواست قرار داده یا از دستگاه اخراجش نمود، و یا بهاء الله زمینه را نامساعد دیده از بغداد خارج و به سلیمانیه رفته با دراویش و قلندران انیس و جلیس شد. تقریبا دو سال دوره‌ی درویشی را گذرانده، بعدا با وساطت ز عمای قوم، میرزا یحیی از تقصیرش گذشته به وسیله‌ی نامه مجددا به سر خدمت دعوت نمود، و ایشان هم به بغداد آمده این دفعه با نقشه دقیق‌تر و همدستانی مطمئن‌تر پروژه و نقشه را عملی کرده کلاه را تا پیشانی به سر برادر بیچاره گذاشت.

کلاه گذاری برادر به سر برادر

روزی از ایام بهار (گویا اردیبهشت ماه بوده) با مقدمه‌ای که با همدستان فراهم کرده بودند در غیاب میرزا یحیی و بی‌خبر از او به

عنوان گردش و تفریح بـا جمعی بابی به باغی می‌رونـد، در آن باغ که اسـباب کار همه قبلا آماده شـده بوده، بهاء الله لب به سـخن گشوده می گویـد: نـائب و قائم مقام امام زمان من هسـتم، ولی برای آنکه من از مخاطرات محفوظ بمانم برادرم به این عنوان معرفی شـده بوده است. البته تعزیه گردان‌ها و یا آنهائی که قرار مـدار گذاشـته شده بود ادعای او را [صـفحه ۳۳] قبـول و جمعی دیگر که مؤمنین ازل باشـند مخالفت می‌نمایند، زد و خورد از همان روز شـروع مجادله و کشمکش دو برادر علنی گشته کار به ضرب و شتم و کشـتار می کشـد، همه روزه یکی دو نفر از طرفین مضـروب و گاهی مقتول می‌شدنـد. حاکم بغـداد از این جنگ و جدل به سـتوه آمـده به بـاب عـالی اسـلامبول «عراق آن موقع جزء امـپراطوری عثمـانی بود» گزارش داده کسب تکلیف می‌نمایـد دسـتور می‌رسـد همگی را روانه اسلامبول نمایند.

خروج از بغداد به مقصد اسلامبول

دو دسـته‌ی که به خون یکـدیگر تشـنه بودنـد داخل یک کشتی با هم در زد و خورد تا به اسـلامبول می‌رسـند از آنجا هم مجددا به ادرنه تبعیـد می گردند، در اینجا بوده است که بهاء الله خواسـته است برادر را با زهر مسـموم کند که برادر فهمیده و بهاء الله موفق به جنایت خود نگشـته و بعـد طرفین به مباهله دعوت می‌شونـد خلاصه طرفداران بهاء الله البته به اشاره خودش چند نفر از مؤمنین میرزا یحیی را بـه قتـل می‌رساننـد، که حـاکم ادرنه هم مثـل حـاکم بغـداد خسـته شـده از اسـلامبول کسب تکلیـف می‌نمایـد. بـاب عـالی کمیسـیونی از قضاة تشـکیل و کمیسیون این دو دسته را از هم جدا کرده بهاء الله را با اعوان و انصارش به قلعه «عکا» و میرزا یحیی و مؤمنینش را به جزیره قبرس تبعید و در آنجا زندانی می‌شوند. [صفحه ۳۴]

بی رحمی بهائیان و انسانیت بابیان

نکته جـالب این است که چهـار نفر از بابی‌هـا را جزء بهائی‌هـا به عکـا و چهـار نفر از بهائی‌هـا را جزء بابی‌ها به جزیره قبرس کسـیل می‌دارند از چهار نفر بابی به نامهای حاجی سـید مهدی اصفهانی و میرزا آقا خان کج کلاه و میرزا رضا قلی تفرشی و میرزا نصر الله اول یکی را که میرزا نصـر الله باشد قبل از حرکت از ادرنه مسموم و معدومش می کنند و چندی بعد در عکا غفلتا با شمشیر و خنجر و کـارد و سـاطور به سـر سه نفر بـابی دیگر ریخته با کمال قساوت تکه پاره‌شان کرده به قتل می‌رساننـد که به واسـطه‌ی این جنایت بی‌رحمـانه علنی شـخص بهـاء الله مـدتی گرفتـار بازپرسـی و دادگـاه و غیره بـوده است ولی چهـار نفر بهـائی در میـان بابیـان قـبرس هیچگونه مزاحمت و ناراحتی برایشان پیش نمی‌آید و به سلامتی زندگی می کنند.

سکوت بابیان و میدان داری بهائیان

میرزا یحیی صـبح ازل از روز تبعید به جزیره قبرس هیچگونه فعالیتی از خود نشان نداده حتی طرفدارانش که ازلی نامیده می‌شوند تا به امروز فعالیتی نداشته بلکه می‌توان گفت کیش خود را فراموش کرده‌اند. دولت آبادیها و ثمری‌ها از بازماندگان آنها می‌باشند که هیچگونه فعالیت دینی ندارنـد. ولی بهاء الله که مثل عباس افنـدی (عبـدالبهاء) پسـر جوان و با [صـفحه ۳۵] هـوش و زرنگی داشت، دست به کار شـده با ایران مشـغول کاغذ پرانی و جمع آوری مرید و نزول الواح و آیات گشـته روز به روز بر دامنه‌ی فعالیت افزوده بابیهای پراکنده‌ی توسری خورده بی‌سرپرست را که در گوشه و کنار ایران گمنام و مخفی زندگی می کردند با بشارتها و وعده‌های تـو خـالی امیـدوار نمـوده داخـل گله کرده از پشم و کشـک و پشـکلشان بهره برداری نمـوده یواش یواش دسـتگاه را توسـعه داده و ادعایش را هم بالا برده (من یظهر الله) شـده، موعود کتاب بیان «سـید باب» گشـته، سـید مبشـر و خبر دهنده‌ی این ظهور اعظم شده، تمام انبیاء بنـده و چاکرش گردیـده، احکام خود را مایه سـعادت بشـر و کلید هدایت مردم جهان دانسـته تا جائی که به مقام خدائی

رسیده و فرموده:

خدا شدن بهاء الله و مرگ خدا

ان اول ما کتب الله علی العباد عرفان مشرق و حیه و مطلع امره الذی کان مقام نفسه فی عالم الامر و الخلق من فاز لقد فاز بکل الخیر و الذی منع انه من اهل الضلال و سوانی بکل الاعمال). ترجمه: اول چیزی که خدا به بندگان خود واجب گردانیده شناختن من است که از سوی او وحی آورده‌ام و در آفریدن جهان و گردانیدن آن جانشین خدا بوده‌ام» و در جای دیگر کتاب اقدس ص ۴ سطر ۷ می‌گوید: «ان الذی وجد عرف الرحمن و عرف لمطلع هذا البیان انه لیستقبل بعینه السهام لاثبات الاحکام بین الانام طوبی لمن اقبله و فاز بفضل الخطاب» [صفحه ۳۶] ترجمه: کسی که بوی خدا را استشمام نمود و به شناسائی شخص من (میرزا حسینعلی نوری) نائل گردید هر آینه چشمان خود را در راه استوار ساختن احکام من در بین مردم هدف تیرها قرار خواهد داد. خوشا به حال کسی که روی آور شد و به فضل خطاب (به من) رسید خلاصه موعود تمام کتب آسمانی گردیده و در سال ۱۳۱۲ هجری در عکا بدرود زندگی گفت و در بیت مبارک یا مقام اعلی به خاک سپرده شد.

جنگ بر سر ارث خدائی

پس از فوت بهاء پسرش عبدالبهاء که گرداننده اصلی دستگاه بود جای پدر را اشغال و بین او و برادرش میرزا محمد علی که مرد با سواد و هم بسیار خوش خط بود چنان که هفت نوع خط را با استادی می‌نوشته که اکنون پنج نوع آن را می‌شناسند و خوانده می‌شود و دو نوع دیگرش را نمی‌توانند خواند مخصوصا خط شکسته را به حد اعلی استادانه نوشته و شکایت از روزگار کرده که حقش را غصب نمودند این برادر خدا زادگی برادر را قبول نداشته و خود را صالحتر برای این مقام می‌دانسته و بر سر ارث و میراث دعوی و کشمکش شروع می‌شود طرفین به یکدیگر اتهامات ناروا و کلمات خیلی زشتی گفته و نسبت‌های بسیار بدی به هم داده آبروی یکدیگر را هر چه بیشتر در نزد دوست و دشمن به خاک ریخته‌اند ولی عباس مثل پدرش برادر را از میدان به در کرده او را ناقض اکبر و شیطان و فلان خوانده مقام را اشغال و به چرای گوسفندان مشغول گردیده، روی کینه و عداوتی که از برادر در دل [صفحه ۳۷] داشته بر خلاف گفته پدرش که می‌گوید: «قد اصطغینا الاکبر بعد الاعظم» که باید بعد از خودش که «غصن اعظم» می‌بود میرزا محمد علی «غصن اکبر» جانشین گردد حکم خدا را که در کتاب اقدس نازل شده زیر پا گذاشته شوقی افندی نوه دختری خود را به جانشینی تعیین و برادر را از این حق مسلم هم که جزء احکام الهی است محروم گردانیده.

اشغال مسند خدائی به دست عبدالبهاء و مسافرتش به اروپا و آمریکا

پس از واژگون شدن رژیم استبدادی سلطنتی آل عثمان و برقراری مشروطیت در کشور ترکیه زندانیها نیز آزاد گردیده عبدالبهاء خود شخصا به میدان آمده الواح و مناجاتها صادر احبای الهی یا به قول بهاء الله اغنام الله را به اتحاد و یگانگی دعوت و به تبلیغ امر الله تشویق و مبلغینی به گوشه و کنار فرستاده میرزا ابوالفضل گلپایگانی را به نوشتن کتاب فرائد در جواب ردیه شیخ الاسلام تفلیسی مأمور، آواره را به کشورهای عربی و نیکو و صبحی را به هندوستان سید مهدی گلپایگانی و شیخ محمد علی قائنی و میرزا منیر نبیل زاده و چند مبلغ دیگر را به عشق آباد و ترکستان برای تبلیغ گسیل داشته خلاصه بازار گرمی به وجود آورده تا خود شخصا در تاریخ ۱۳۲۸ هجری به مصر و اروپا و آمریکا مسافرت نموده پدرش را مبتکر یک عده تعالیمی که اساس آن را فلاسفه بزرگ قرن نوزدهم نهاده و رفته‌اند نسبت داده و او را مرد مصلح بزرگ عالم بشریت معرفی ولی در همه جا به محاسن [صفحه ۳۸] مبارک و گیسوان درویش منش روی شانه ریخته شده‌اش تبسم نموده به زبان حال گفته‌اند خدا روزیت را جای دیگر حواله کند چنان که

این مطلب را خود درک کرده و در سفرنامه خویش می‌نویسد مردمان پاریس بسیار مادی هستند از دین و معنویات بوئی نبرده‌اند اگر برای سائر ممالک و شهرها صد درجه حرارت لازم باشد برای پاریسیان هزار درجه لازم است. مع ذلک قابل نیستند و و و... همچنین در آمریکا احدی جز تفریح از شکل و هیکل مبارك مقصود دیگری نداشته و اعتنائی به حرفهای پوچ و بی‌مغز که مکرر شنیده و خوانده بودند نکرده روزی‌اش را به جای دیگر حواله نمودند آخر چیز تازه‌ای در چنته نداشته که به مردم ارائه کند خود مردم بیشتر از او حرفها و مطالب سودمندی داشتند که لازم بود ایشان یاد گرفته و در الواحی که برای گوسفندان ایران صادر می‌نمودند از آن کلمات سود جسته به حساب پدر خود می‌گذاشتند. باز در همان سفرنامه می‌نویسد سفری که هیکل مبارك به قصد آمریکا به کشتی نشست و دریاها را می‌پیمود در موقع صرف نهار به سالن کشتی تشریف فرما شدند تمام میز و صندلیها را قبلا مسافرین اشغال کرده بودند و هیکل مبارك با اینکه مبتلا به زکام بودند ناچار پشت میزی که در مقابل کوران در واقع شده بود قرار گرفت و احدی از مسافرین کوچکترین اعتنائی را به هیکل مبارك ننموده و حضرتش ناچار در پست‌ترین مکان جای گرفت و فرمود (خطاب به ملتزین) مقصود از بیان این لاطائلات این است که در مدت یکصد و خورده سال در عین آزادی عقاید در دنیا و اعزام مبلغین و طبع و نشر کتاب و مجلات به اکثر [صفحه ۳۹] زبانها و پشتیبانی سیاست خارجی احدی از مردم متمدن جز معدودی شیعه بدبخت ایرانی به دام اینها نیفتاد در هیچ جا نتوانستند جای پائی برای خود باز کنند الا ایران این سرزمین مفت خور پرور هر چه بابی و بهائی بوده و هست از شیعیان مرتضی علی می‌باشند از مسلمانان تسنن حتی یک نفر را هم نتوانستند تبلیغ کنند آنچه بوده و به دست آمده ایرانی شیعه بوده و بس، بهاء الله به جای قدردانی و تشکر در الواح خود چندین دفعه به شیعه فحش داده و شیعه شنیعه گفته است در عین حال همین بهاء الله مخصوصا عبدالبهاء همه روزه برای اغنام ایرانی الواح نازل فرموده و مژده شرق منور شد و غرب معطر گردید پرچم یا بهاء الابهاء در بیشتر از چهل اقلیم در نهایت عظمت و جبروت باهتزاز در آمده چندین هزار نفر در فلان کشور دسته جمعی به امر مبارك ایمان آوردند، ملکه هلند بهائی و تصدیق امر الله نموده در آمریکا چندین صد هزار آمریکائی در اندونزی چندین قبیله چند هزار نفری در ژاپن چندین پرفسور عالی مقام وچه وچه وچه تماما از مؤمنین شده به دیانت مقدسه ایمان آورده‌اند. این لاف‌ها و دروغهای شاخدار فقط برای ایرانیان بوده و بس.

مسلمان دو آتشه بودن بهاء و عبدالبهاء

در خود مرکز امر که عکا و حیفا باشد مطلقا از این حرفها خبری نبود بلکه در آنجا جناب بهاء الله و سر کار عبدالبهاء یك فرد مسلمان بسیار مؤمنی بوده که هر جمعه مرتب در مسجد مسلمین حاضر [صفحه ۴۰] شده و پشت سر امام سنی اقتداء و نماز خوانده در ماه مبارك رمضان روزه گرفته و یك نفر قاری قرآن خوش صدا استخدام کرده بود که در منزلش همه روزه به صدای بلند قرآن بخواند تا صدایش را همسایه‌ها شنیده و به مسلمانی خدا و خدا زاده یقین حاصل کنند، اصولا مردم آنجا کلمه‌ی بهائی به گوششان نخورده اگر از همسایه یا بقال سر کوچه عبدالبهاء سئوال شود در عکا چند نفر بهائی هست تعجب خواهد نمود، چون تا کنون اسم بهائی را هم نشنیده‌اند. پس از قرار گرفتن در زیر پرچم یهودیان که دشمن آشتی ناپذیر مسلمانند اطلاع صحیحی ندارم که عقیده خود را آشکار نموده‌اند یا هنوز هم مسلمانند. غرض این است که این سر و صداها فقط در ایران بوده است، جمعی شیعه عده‌ی کمی کلیمی همدانی و کاشانی و چند نفر هم زردشتی که تماما ایرانی می‌باشند جمعیت بهائی را تشکیل می‌دهند. بیچاره ایرانی بیچار ایرانی اینها که نوشته می‌شود افسانه نیست حقیقت است بپرسید تحقیق کنید. همین میرزا ابوالفضل گلپایگانی که بهائی‌ها پرفسور شرق نامش داده‌اند در مدت دو سال توقف در بخارا که مشغول تألیف کتاب فرائد و تبلیغ امر الله بود یك نفر را به نظر خودش تبلیغ نموده بوده است و او را بهائی دو آتشه می‌دانسته روز حرکت از بخارا مشارالیه را مخاطب قرار داده می‌پرسد شما به توفیق الهی به حقانیت نقطه اولی (سید علی محمد باب) و جمال مبارك (بهاء الله) اقرار و اعترف دارید انشاالله؟ بخارائی می‌پرسد

اینها که شما نام بردید مسلمان بودند یا کافر؟ میرزا ابوالفضل جواب می‌دهد البته مسلمان بودند، بخارائی می گوید: خوب الحمدلله که ما هم مسلمانیم این بود نتیجه دو سال فعالیت یک مبلغ زبر دست [صفحه ۴۱] در بین اهل تسنن که نقل از خود میرزا ابوالفضل است. اکثر بهائیان عشق آباد از وی شنیده‌اند و برای اثبات بی‌علاقه گی اهل تسنن به مذهب نقل مجالس کرده‌اند که نگارنده مکرر از زعمای بهائی بلکه از مبلغین بزرگ شنیده‌ام و من خود چهار و پنج سال در ترکستان بوده‌ام و یک نفر بهائی غیر ایرانی ندیده‌ام.

عشق آباد بزرگترین مرکز بهائیت

عشق آباد مرکز ترکمنستان اتحاد جماهیر شوروی بزرگترین سرمایه داران و دانشمندان بهائی چندین سال در آنجا ساکن بوده حتی اولین مشرق الاذکار در آنجا ساخته شده و در الواح به نام ارض (خا) عنوان گردیده ترقیات و پیشرفتهای بزرگی برای احبای آنجا وعده داده شده و حتی خود عبدالبهاء مژده مسافرت و دیدن روی احبای عشق آباد را در لوحی صریحا وعده داده که برای ورودش بهائیان عشق آباد نقشه‌ها و پروژه‌های وسیعی تهیه می‌دیدند که خبر مرگش تمام امید و آرزوهایشان را نقش بر آب کرد، غرض این است همین عشق آباد که مرکز ترکمنستان است و چندین سال هم بهائی‌ها آنجا سکونت داشته و دولت تزاری روس هم آزادی کامل به آنها داده و پشتیبانی جدی هم از آنها می‌نمود و بهترین و بزرگترین مبلغین بهائی مقیم آنجا بوده‌اند در این مدت شصت و هفتاد سال نتوانستند حتی یک نفر ترکمن را برای نمونه تبلیغ و بهائی نمایند اینکه می‌نویسم حتی یک نفر به معنی راستش نوشته می‌شود واقعا با آن التهاب و عشق و علاقه و تأکیدی که [صفحه ۴۲] در هر لوح برای تبلیغ می‌شد با فراهم بودن تمام اسباب و ابزار کار موفق به تبلیغ یک نفر آری یک نفر هم نگردیدند بیچاره ایرانی بیچاره ایرانی در تمام ترکمنستان و ترکستان از شمال دریای خزر تازه شهر (گراسنا و داسکی) گرفته تا عشق آباد و مرو و تجن و بخارا و سمرقند و تاشکند و فرغانه و غیره از ترکمن و تکه و سارت و تاجیک و ازبک که تمام مسلمان سنی هستند با فراهم بودن تمام ابزار کار و فعالیت شبانه روزی در مدت هفتاد سال یک نفر آری فقط یک نفر هم بهائی نشد که نشد

تحفه‌های پیغمبر یا خدای قرن بیستم

خوب حالا که فهمیدیم بهائی از کجا و چگونه پیدا شده به ببینیم این پیغمبر و خدای قرن بیستم برای بندگانش چه تحفه‌هائی آورده است؟ ما با عنوان و مقامش که پیغمبر یا به قول خودش خدا یا هر چه ادعا می‌کند کاری نداریم ما به گفته‌ها و احکام آسمانی‌اش که در کتاب اقدس یا قرآن بهائیان که برای حداقل یک هزار سال نازل شده کار داریم پیغمبری آمده با کتاب و احکام آسمانی، به بینیم چه چیز تازه‌ای آورده که انبیاء سلف نیاورده باشند چون بهائیان معتقدند ادیان گذشته کهنه شده سطح فکر بشر هم بالا آمده هیچ یک از قوانین آسمانی قابل هضم بشر امروزه نیست. قوانین توره و انجیل و قرآن نمی‌تواند دنیای امروزه را اداره کند مثلا قرآن که بهترین و کاملترین احکام آسمانی را دارد امروز عمل نمی‌شود چنان که طبق حکم قرآن دست سارق باید [صفحه ۴۳] قطع شود و در هیچ یک از کشورهای اسلامی باستثناء کشور سعودی این حکم خدا اجری نمی گردد چرا برای آنکه سطح فکر بشر بالا آمده و یک فرد انسان را برای یک عمر نباید از داشتن دست محروم نمود و امثال این حرفها، خلاصه ادیان گذشته کهنه و پوسیده و قابل استفاده نیست تنها احکام کتاب اقدس بهاء است که مطابق اقتضای زمان نازل گردیده و می‌تواند در دنیای امروز عرض اندام نموده در زیر سایه خود امن و امان و آسایش را فرام و بشر را برادر وار گرد هم جمع کرده زندگی سرشار از نشاط و خوشبختی را فراهم نماید، این حرف مکرر در الواح آمده و مبلغین بهائی همین چرندیات را به رخ مردم ساده لوح کشیده و مثل خودشان گمراه و بیچاره می‌کنند، برای اثبات گفتار خود چند آیه از اقدس را من باب نمونه اینجا می‌آوریم: ص ۳ سطر ۱ یا ملاء الارض ان اوامری سرج عنایتی بین عبادی و مفاتیح رحمتی لبریتی کذلک نزل الامر من سماء مشیت ربکم مالک الادیان). ترجمه: ای مردم روی

زمین احکام و فرمانهای من بمنزله چراغهای یاری و راهنمائی بندگانم بوده و کلیدهای بخشش برای مخلوقم می‌باشد. بدین گونه فرود آمد فرمان از آسمان خواست پروردگار شما که صاحب و دارنده کیش‌ها است. (ص ۳ سطر ۱۱ لعمری من شرب رحیق الانصاف من ایادی الالطاف یطوف حول اوامری المشرقه من افق الابداع لا- تحسبن انا نزلنا لکم الاحکام بل فتحنا ختم الرحیق المختوم باصابع [صفحه ۴۴] القدره و الاقتدار یشهد بذالک ما نزل من قلم الوحی تفکر و یا اولی الابصار). ترجمه: به جان خودم سوگند کسی که از شربت زلال انصاف با دستهای ظریف چشیده باشد هر آینه گرد احکام فروزنده و تابان من که از ابتکار فرود آمده خواهد گردید گمان نکنید که ما فقط احکامی برای شما نازل کردیم بلکه به وسیله انگشتان توانای خود مهر از سر شربت و باده سر به مهر برداشتیم اگر اندکی بیندیشید به درستی و صحت گفتار آنچه از قلم وحی نازل شده گواهی خواهید داد). (ص ۴۲ سطر ۶ طوبی لمن و جد عرف المعانی من اثر هذالقلم الذی اذا تحرکت فاحت نسمته الله فیما سواه و از اتوقفت ظهرت کینو نته الا طمینان فی الامکان تعالی الرحمن مظهر هذا الفضل العظیم) ترجمه: (خوشا به حال آن کسی که بوی خوش معانی را که بر اثر حرکت این قلم منتشر شده استشمام کند قلمی که هر گاه به جنبش آید نسیم خدا را در جهان پخش کند و هر گاه بایستد چگونگی اطمینان در جهان هستی آشکار سازد بزرگ و بلند است مظهر این بخشش بسیار بزرگ) ملاحظه فرمودید آیات سه گانه مذکور و یکی دو آیه دیگر که خواهد آمد جان کلام و عصاره ادعای بهاء الله است بهائیان که من غیر تعقل همین حرفها را به رخ مردم می‌کشند و شاید اکثر آنان نیز به واسطه‌ی عدم اطلاع به این حرفها عقیده داشته باشند. [صفحه ۴۵]

بهائی انسان نیست حیوان است

خوانندگان عزیز، باید بدانند این جناب خدا امت و بندگان خود را از جرگه انسانها خارج و در ردیف حیوانات قرار داده و همگی را بدون استثناء اغنام الله (گوسفندان خدا) گفته است ما هم به متابعت از ایشان گوسفند یا غنم می‌گوئیم اگر اعتراضی داشته باشند به مولا و پیشوایشان باید رجوع کنند، به قول ترکها منیم تقصیرم یوخدور خودش سر خورده..... فام الاحکام: احکامی که سعادت بشر منحصرا در قویل و عمل و به جا آوردن آن است به این شرح می‌باشد؟

ناموس بهائی نه مثقال طلا است

(ص ۱۵ سطر ۱۲ قد حکم الله لکل زان و زانیه دیهٔ مسئلهٔ الی بیت العدل و هی تسعته مثقالا من الذهب و ان عاد امرنهٔ اخری عور و بضعف الجزاء هذا ما حکم به مالک الاسماء فی الاولی و فی الاخری قدر مما عذاب مهین) ترجمه: به تحقیق حکم کرده است خداوند برای مرد و زن زنا کننده دیه که به بیت العدل تسلیم نمایند و آن دیه عبارت از نه مثقال طلا است اگر دوباره تکرار کردند شما هم تکرار کنید به دو برابر جزا (هیجده مثقال) این است آنچه حکم کرده است به آن دارنده نامها در دنیا و در آخرت مقدر شده برای آنان عذاب بزرگ) به عبارت خیلی ساده هر کس توانست ۹ مثقال طلا فراهم نموده [صفحه ۴۶] به صندوق بیت العدل بپردازد می‌تواند به ناموس هر کسی تجاوز کند آخرین و بزرگترین مجازاتی که برای زنا کننده در نظر گرفته شده فقط پرداخت ۹ مثقال طلا به بیت العدل است. برای زنا هم «محصنه و غیر محصنه» قائل نشده و از نظر بهاء الله زنا زنا است یا با مادرش باشد یا با زن شوهر دار و یا بی‌شوهر یا دوشیزه یا دختر خودش یا خاله و عمه و غیره، عمده فراهم کردن ۹ مثقال طلا است، با داشتن ۹ مثقال طلا هر دختر و زنی که نظرش را جلب کرد می‌تواند کام دل ستانده و هم بستر شود، پسر و دختر بدون هیچگونه ترس و وحشتی طرفین ۹ مثقال طلا تهیه و با خاطر آسوده به مقصود و منظور خود رسیده دعا به ذات بی‌مثال خواهند نمود. با این حکم حضرت بهاء الله دست اغنیا را نسبت به ناموس فقرا باز گذاشته چون از نظر او تنها اغنیاء هستند که حق حیات داشته و از تمام مزایا و خوشی‌های دنیا باید بهره‌مند شوند، بی‌چیزان و فقیران باید خار خورده بار بکشند. با این فرمان آسمانی ثروتمندانی که مثلا روزی ده هزار تومان

عایدی دارند می‌توانند همه روزه صبح به بیت العدل رفته (۹۰) مثقال طلا به صندوق پرداخته ۱۰ قبض رسید ۹ مثقال طلا گرفته در بغل گذاشته درب دبیرستانهای بهائی یا به خانه‌های امنای بیت العدل یا به منازل اعضاء محترم محافل روحانی و ایادی امر الله رفته با اسناد آزادی که در بغل دارد شکار دلخواه خود را به دست آورده و دعا به ذات با برکات جمال مبارک می‌نماید. [صفحه ۴۷]

فقط زنان پدران حرامند

(ص ۳۰ سطر ۱۰ قد حرمت علیکم ازواج آبائکم انا نستحیی ان نذکر ذکر الغلمان اتقوا الرحمن یا ملاء الامکان و لاتر تکبو مانهیتم عنه فی اللوح و لا تکونو فی هیماء الشهوات من الهائمین) ترجمه: به تحقیق حرام شد بر شما زنهای پدران شما ما حیا می‌کنیم آنکه ذکر کنیم بچه‌ها را (لوط) به پرهیزید خداوند را ای مخلوق دنیا و مرتکب نشوید آنچه را نهی شدید از آن در لوح و نباشید در وادی شهوات از حیرت زدگان. در این حکم حضرت بهاء الله غیر از زنهای پدران، سائر زنها را حرام نداسته است چون فقط زنهای پدران را اسم برده و حرام کرده است اگر سایرین را هم حرام می‌دانست مثل زنهای پدران اسم می‌برد، حرام دانستن یک نفر از محارم بهترین دلیل بر غیر حرام بودن سائر محارم است. بنابراین برای یک فرد بهائی به موجب این آیه مبارکه جز زنان پدران، کلیه محارم از مادر و دختر و خواهر و عمه و خاله و خواهرزاده و برادرزاده به طور کلی تمام طبقات محارم در قانون اسلام حلال و قابل تمتع می‌باشد برای توضیح مطلب فرض کنید پاسبان دو نفر به نام حسینعلی و علیمحمد را به عنوان دزدی دستگیر نموده ولی چون برای پاسبان معلوم نبود کدام از این دو نفر مرتکب دزدی شده هر دو را به دادگاه جلب، قاضی پس از تحقیق و رسیدگی دزد را تشخیص و بی‌گناه را [صفحه ۴۸] تبرئه و به پاسبان می‌گوید حسینعلی دزد است پاسبان، به محض شنیدن این حرف بلادرنگ علیمحمد را آزاد و حسینعلی را دست بند زده به زندان می‌برد، دیگر لازم نیست قاضی محکمه تصریح کند علیمحمد دزد نیست، زیرا مفهوم حسینعلی دزد است می‌رساند که علیمحمد بی‌گناه و بی‌جهت دستگیر شده، با این مثال ساده معلوم می‌شود که حضرت بهاء الله چون فقط از طبقات محارم به ذکر حرمت زنان پدران پرداخته مفهوم صریح آن می‌رساند که سائر طبقات عموما حلال و قابل استفاده می‌باشند. لواط را هم آزاد فرموده‌اند زیرا حکم لواط تنها حیامی کنم است اگر کسی با یکی از آقازاده‌های امنای بیت العدل عمل خلافی مرتکب شد و او را پلیس بهائی دستگیر و نزد امنای بیت العدل برد امنای بیت العدل دسته جمعی باید بلند شده در مقابل مرد دستگیر شده دست به سینه گذاشته هم صدا با هم بگویند من حیا می‌کنم مرد مقصر آزاد شده بشکن زنان از آنجا خارج و به کار مشروع خود ادامه داده به سراغ آقازاده‌های دیگر می‌رود.

زنده زنده بسوزانید

(ص ۱۸ سطر ۵ من احرق بیتا متعمدا فاحر قوه و من قتل نفسا فاقتلوه خدوا سنن الله با یادی القدرة و الاقتدار ثم اتر کوسنن الجاهلین) ترجمه: کسی که عمدا خانه را بسوزاند او را بسوزانید و کسی که قتل نفس کند او را بکشید بگیرید روشهای خدائی را با دستهای توانا [صفحه ۴۹] سپس ترک نمائید روش‌های نادانان را) در این حکم می‌فرماید هر کسی خانه‌ای را بسوزاند او را زنده زنده بسوزانند قیمت خانه را هم معین نمی‌کنند که خانه صد هزار تومانی یا خانه ۱۰ تومانی حصیر آباد آبادان، در هر صورت سوزاننده هر نوع خانه‌ای باشد باید در میدان عمومی شهر نفت به سرش ریخته کبریت زده و به آتشش کشید. از ابتدای تشکیلات بشری تا کنون احدی جرئت گفتن چنین حرفی را نکرده که در برابر سوزانیدن خانه «ولو یک خانه گلی رعیتی یا حصیری» یک انسانی را زنده زنده بسوزانند. در قرن بیستم و عصر تمدن که قاتل را زندانی کرده و نمی‌کشند، جناب بهاء الله که خود را مبعوث از طرف خدا دانسته و خویشتن را مظهر کل پنداشته تمام انبیاء را بنده و چاکر خویش می‌شمرده احکام خود را مایه سعادت بشر و کلید هدایت مردم انگاشته در مقابل یک خانه گلی حکم سوزاندن انسانی را می‌دهد. اگر شما امروز همین حکم را در آمریکا و یا اروپا

یا در بحبوحه توحش افریقا بر زبان آورده و از فوائد و محسنات و نتایج اجرای آن در جوامع بشری سخن رانید شنوندگان شما را بلادرنگ دستگیر و به تیمارستان جلب نخواهند کرد؟ مغز شما را مورد آزمایش قرار نخواهند داد تا بدانند چنین مغزی از چه موادی ترکیب یافته که محل تراوش این افکار واقع شده تا باب تازه‌ی در علم طب و روانشناسی بگشایند؟! عجب است که عده‌ی مردمان بیچاره کورکورانه به چنین شخص و چنین احکامی گرویده و این احکام را مایه سعادت بشر می‌پندارند! عجب‌تر این است که حاضر نیستند اندکی در اطراف این احکام فکر [صفحه ۵۰] کرده با موازین عقلی بسنجند. حال آنکه عباس افندی یکی از اصول دوازده گانه را تحری حقیقت دانسته یعنی بر هر فرد بهائی لازم دانسته که در درک حقیقت بکوشد، بخواند، بشنود، به پرسد، تا حقیقت را در یابد ولی متأسفانه اینان نه برای شنیدن حاضرند نه خواندن نه تفکر، نه اندیشیدن نه گفتن و نه نوشتن، صم بکم عمی فهم لا یعقلون خوانندگان گرامی پس از اطلاع برشمه‌ای از احکام بهاء الله باالطبع به فکر و حیرت دچار خواهند شد که چگونه با این احکام و این روش فریفته چنین کیش و آئینی شده‌اند؟ باید به عرضتان برسانم که نود و نه درصد بهائیان از این احکام مشعشع بی‌اطلاعند زیرا کتاب اقدس خیلی کمیاب و از دست رس عموم خارج است، بر فرض دست رسی عموما به عربی آشنا نیستند تا بر مطالب آن آگاهی یابند و اگر تک و توکی هم عربی بدانند به قصد و نیت چیز فهمیدن مطالعه و تحقیق نمی‌کنند لذا می‌توان گفت بهائیان عموما از احکام آسمانی خود بی‌خبرند، عباس و شوقی افندی با زبردستی و زرنگی تمام نام اقدس را از میان بهائیان برانداخته و آن را متروک و ترجمه و چاپش را ممنوع ساختند و اغنام را با الواح سرگرم نمودند. اگر در اقدس مطلب جالب یا خبر چشم گیری بود تا کنون به همه‌ی زبانهای دنیا ترجمه و با دهل و سرنا به گوش همه عالمیان رسانده بودند چون انتشارش باعث رسوائی و تمسخر و خنده مردم دنیا می‌گردید با لطایف الحیل به جمع‌آوری‌اش همت گماشته اغنام الهی را محروم از اطلاع چنان احکام درخشانی نمودند، عباس و شوقی افندی حتی در الواحی [صفحه ۵۱] که نازل می‌فرمودند ابدا نامی از اقدس نبرده همه‌اش همان جملات مبتذل همه باریک دارید و برگ یک شاخسار با ادیان با روح و ریحان معاشرت کنید، بادهای صرصر امتحان وزیدن گرفته مبادا از راه راست منحرف شوید، تبلیغ امر الله نمائید قریبا دنیا در مقابل تعالیم مبارکه سر فرود آورده و پرچم یا بهاء الابها در تمام جهان به اهتزاز در خواهد آمد، همت کنید و تبلیغ نمائید که بزرگترین خدمت به امر مبارک امروز تبلیغ است و بس. گذشته از اینها بهائیان امروز بهائی زاده‌هائی هستند که هیچ خبر از کیش خود نداشته در خانواده بهائی به دنیا آمده در محیط بهائیت نشو و نما کرده بزرگ شده همان کلمات مبتذل را همه روزه از طفولیت در کلاس درس اخلاق و بعد از پدر و مادر و خانواده و مجالس تبلیغ شنیده و ملکه‌شان شده با ادیان دیگر به کلی بیگانه و تنها بهائیت را دین کامل و جامعی می‌دانند که قریبا دنیاگیر شده شرق و غرب عالم را منور خواهد نمود. بیچاره ترو گوسفندتر از این دسته گمان نمی‌کنم در دنیا جمعیتی را پیدا نمود که با دست خالی و نداشتن هیچ چنین گنده....هائی داشته باشند، کیش موروثی از پدر و مادر رسیده که خواهی نخواهی در آن غوطه ورند. بلاهت و سادگی و حماقت فوق التصوری که در عموم بهائیان مشاهده شده به حدی است که می‌توان گفت بهائی‌ها بی‌مغزتر و بی‌فکرتر از تمام مذاهب و ادیان شمرده می‌شوند، یکی به یک شعر نامعلوم و یکی به یک حدیث مجهول مغلوط و یکی به یک سور چرب و شیرین و جمعی هم به صرف توارث به این وادی ضلالت کشیده شده‌اند خداوند خودش تفضلی فرموده نجاتشان بدهد. [صفحه ۵۲]

فقط دو زن

(ص ۱۷ سطر ۸ قد کتب الله علیکم الانکاح ایکم ان تجاوز و عن الاثنین و الذی اقتنع بواحدة من الاماء استراحت نفسه و نفسها و من اتخذ بکرا لخدمة لابأس علیه کذالک کان الامر من قلم الوحی باالحق مرقوما). ترجمه: به درستی که نوشته است خداوند بر شما زناشوئی را مبادا از دو تجاوز نماید و کسی که به یکی از کنیزکان اکتفا نماید آسایش یافته خودش و زنش و کسی که دوشیزه را

برای خدمت خود بگیرد باکی بر او نیست چنین بوده است فرمان از قلم وحی به حق نوشته شده) به نص صریح این آیه داشتن دو زن در یک زمان جائز است ولی شوقی افندی ولی امر الله برخلاف فرموده خدا و حکم کتاب آسمانی اقدس دو زن گرفتن را ممنوع ساخته باید دید شوقی حق لغو و نسخ و اصلاح احکام الهی را دارد و می‌تواند تصرفاتی در کلمات خدا بنماید یا خیر؟ مطابق قاعده‌ی کلی و عقلی صرف نظر از بطلان یا حقانیت بهاء الله و احکامش هیچ یک از اوصیا و اولیاء هیچ پیغمبری چنین حقی را نداشته‌اند زیرا تغییر و اصلاح امری پس از برخورد به اشتباه اصلاح می‌شود. ولی احکامی به خدا منسوب است در آن خطا و اشتباه راه ندارد تا اصلاح شود. حالا که شوقی افندی جسارت نموده احکام آسمانی اقدس را [صفحه ۵۳] نسخ و لغو کرده یا باید بهاء الله را از طرف خدا ندانسته و کتاب او را آسمانی ندارد (که مطمئنا چنین است) و اگر او را فرستاده از طرف خدا دانست علاوه بر آنکه حق هیچگونه دخالت در احکام او را ندارد ناچارا باید به کفر خود اعتراف کند در آن صورت صلاحیت ولایت امر بهائی را نخواهد داشت، یعنی اصلا بهائی نخواهد بود. شاید هم چنین بوده که توفیق دفن در جوار خدا در بیت مبارك و مقام اعلا در عکا نیافته و در لندن کعبه‌ی آمالش به خاك سپرده شد. باز به موجب صراحت همین آیه شریفه کذب و دروغ عباس افندی که یکی از اصول دوازده گانه منسوب به پدرش را تساوی حقوق زن و مرد دانسته ثابت و آشکار می گردد. بهاء الله دو زن را در یك زمان جائز می‌داند، پس اگر اصول دوازده گانه را چنان چه پسرش گفته، بهاء الله بدانیم بهاء الله دو جور حرف زده هم اجازه گرفتن دو زن را داده و هم تساوی بین زن و مرد قائل شده که این دو با هم مغایرت کلی دارد. پس ناچاریم بگوئیم عباس افندی دروغ گفته و این حرف را به پدرش نسبت داده تازه به فرض اینکه پدر یا پسر هر یک گفته باشند خانه از پای بست ویران است، وقتی که مرد اختیار گرفتن دو زن در یک زمان را داشته به زن هم باید این اختیار داده شود که در یك زمان دو شوهر اختیار کند تا تساوی برقرار شود اگر زن چنین حقی را نداشته باشد تساوی معنی و مفهومی نخواهد داشت. اصولا بهاء الله هیچ به فکر تساوی زن و مرد نبوده و در همین آیه زنان را کنیزکان خوانده در موضوع ارث هم پسر را بر دختر مقدم داشته [صفحه ۵۴] راجع به حج هم فرق قائل شده زن را پست‌تر و کوچکتر از مرد دانسته و خود در موقع مرگش دارای چهار زن می‌بوده این سر هم بندیها و اصول دوازده گانه درست کردن‌ها کار جناب عباس افندی عبدالبهاء است چون در موقع مسافرت اروپا و امریکا چیزی جز هیکل مبارك در دست نداشت که به رخ مردم کشیده و به دام بیندازد با سران قوم نشسته فکر کرده این اصول دوازده گانه که تجدد مآبانه به نظر می‌رسید از گفته‌های فلاسفه قرن نوزدهم دزدیده اصول پدر خود قرار داده، خوشبختانه هیچگونه نتیجه‌ای هم تا به امروز حاصل نشده. به یاد دارم در چهل و چند سال قبل روزی در مشرق الاذکار عشق آباد یکی از مبلغین بزرگ یکی از الواح عبدالبهاء را خوانده و تفسیر نموده و نتیجه گرفت که به زودی تا یکی دو سال دیگر بهائیت عالم گیر خواهد شد و بنا به فرموده سر کار اقا (عبدالبهاء) از ماها خوشبخت‌تر و سعادتمندتر نسلی تا کنون به دنیا نیامده و نخواهد آمد که هم در چنین دوره نورانی پا به عرصه وجود گذاشته و هم ناظر و شاهد این همه پیشرفت سریع بوده‌ایم، شنوندگان که همگی اشك در چشم داشته و پشت سر هم الله ابهی گفته به آرزوی آن روز به هم تبریك می گفتند امروز نه از گوینده و نه شنونده (به استثناء چند نفری که هنوز در انتظار آن روز هستند) اثری نیست، همگی این آروز را با خود به گور بردند این سعادت را به بازماندگانشان گذاشته و بازماندگان هم به نسل بعد حواله داده غزل خداحافظی را خواهند خواند و وعده عبدالبهاء روی کاغذ باقی خواهد ماند، مثل موضوع سال ۱۳۳۵ که بهائیان انتظار جهان گیر شدن بهائیت را داشته و خیلی‌ها آرزوی رسیدن آن سال را می‌کشیدند ولی [صفحه ۵۵] سال ۱۳۳۵ آمد و گذشت و اثری ظاهر نگشت. شوقی افندی برای آرام کردن اغنام روی حسابهائی که فعلا از تفصیلش می گذریم هفت سال بر ۱۳۳۵ اضافه نموده سال ۱۳۴۲ را سال ظاهر شدن وعده‌های جمال مبارك و عبدالبهاء و خودش معین نموده که تمام اغنام اللهی برای رسیدن به سال ۱۳۴۲ دقیقه شماری می‌نمودند سال ۱۳۴۲ هم رسید و گذشت آب از آب تکان نخورد و رو سیاهی به ذغال ماند. بیچاره‌ها فکر نمی کنند که با چه وسیله پیشرفت باید بشود؟ باید چیزی در دست باشد که به امید و اتکاء به او شخص امیدوار

شود که به مقصود می‌رسد با حلوا حلوا گفتن که دهن شـیرین نخواهد شد خدا عقلی بدهد. باز در همین آیه نامبارکه اسـتخدام زن بیوه برای بهائیان حرام است حتما باید دوشـیزه و باکره باشد زیرا اسـتخدام را فقط به دوشیزه منحصر نموده و اگر ممنظور هر دو بود بـایستی به جـای کلمه‌ی بکرا امرئته بگویـد تا بیوه و دوشـیزه هر دو را شامل شود علاوه بر این مگر اسـتخدام دوشـیزه در سائر ادیان ممنوع بوده که بهـاء الله بر اغنـام منت گـذارده و اجـازه اسـتخدام داده است، همین اجازه اسـتخدام دوشـیزه خود دلیل بر حرام بودن اسـتخدام غیر دوشـیزه است زیرا اگر استخدام زن بیوه مانعی نداشت ذکر اسم دوشیزه لزومی پیدا نمی‌کرد واقعا مسخره عجیبی است چگونه اینها را می‌خواننـد و می‌بیننـد و به خود نمی‌آیند؟ و نمی‌خواهند در اطراف این حرفها و احکام که اگر از یک بچه دبسـتانی چنـان چه شـنیده شود او را مورد ملامت و سـرزنش قرار خواهنـد داد، یک خورده فکر [صـفحه ۵۶] کننـد که آیا ممکن است این پرت و پلاها را روی هم انبار نموده اسمش را دین گذاشت؟

زر و سیم یا دوشیزه شهری و دهاتی

حکم دیگر: (لا یحقق الصـهار الا باالامهار قد قدر للمدن تسـعه عشر مثقالا من الذهـب ابریز و للقری من الفضهٔ و من اراد الزیاده حرم علیه ان یتجاوز عن خمسه و تسعین مثقالا کذلک کان الامر باالعز مسطورا) ترجمه: زناشوئی صدق نمی‌کند مگر به مهریه مقرر شده از برای شـهرها نوزده مثقال زر ناب و از برای دهات نوزده مثقال سیم، کسی که بخواهد زیاد نماید حرام است بر او که از ۹۵ مثقال تجـاوز کنـد چنین بوده است فرمان به گرامی نوشـته شـد) جناب بهاء الله زناشوئی را بـدون مهریه باطل دانسـته و بین زنان شـهری و دهاتی به انـدازه زر و سـیم تفاوت قائل شـده مهریه حداقل ۱۹ و حداکثر ۹۵ مثقال تعیین نموده شـهری زر دهاتی سـیم. بایـد از این جنـاب پرسـید چرا زناشوئی بـدون مهریه صـدق نمی‌کنـد مگر زن یا دوشـیزه کالای بازرگانی است که در برابر زر و سـیم خریـد و فروش شود. بشر به دوره جاهلیت برگشته و یا برده فروشی آزاد شده که زن حتما مثل برده باید با پول معامله شود، از یک طرف دم از تساوی حقوق زن و مرد می‌زنند و از طرفی زن را در ردیف بردگان و چهار [صفحه ۵۷] پایان قرار می‌دهند یا للعجب؟ چشم باز و گوش باز و این عمی حیرتم از چشم بنـدی خـدا زنان امروز با مردان همـدوش در دانشـگاه‌ها به تحصـیل و تدریس مشـغول و در بعضـی مواقع معلم و آموزگار مردان بوده در بیمارستانها ده‌ها دکتر و صدها مریض زیر نظرش قرار گرفته و در مقام پرفسوری انجام وظیفه می‌کنند برای آنها عیب و کسـر شأن است که خود را پست‌تر از مرد دانسـته و در مقابل پول خود را بفروشـند مسلما به زودی موضوع مهریه از بین رفته و زن متمدن امروز خود را از زیر بار ننگ مهریه رها خواهد نمود زن تحصیل کرده و متمدن امروز حاضر نخواهـد شـد در مقابـل مرد این انـدازه کوچـک و برده‌وار خود را به بینـد. اصولا ـ زنـاشوئی در نظر بهـاء الله غیر از تعریفی است که بزرگـان عـالم نموده‌انـد، در نظر او زن فقـط برای شـهوت رانی است به همین نظر هم دوشـیزگان شـهری را دلرباتر و طنازتر و برای عیش و خوشـی مناسبتر و شایسـته‌تر از دوشـیزه‌گان دهاتی تشخیص داده و ارزش بیشتری برای آنان قائل شده و الا شهری و دهاتی چه معنی دارد؟ در احکام و قوانین اجتماعی تبعیض نمی‌تواند وجود داشته باشد.

روزه نوزده روزه

(ص ۶ سطر ۸ یا قلم الاعلی قل یا ملاء الانشاء قـد کتب علیکم الصیام ایاما معـدودات و جعلنا النیروز عیدا لکم بعد اکمالها کذالک اضائت شـمس البیان من افق الکتاب من لدن مالک [صفحه ۵۸] المبدء و المآب و اجعلوا الایام انزائدهٔ عن الشـهور قبل شهر الصیام انـا جعلناهـا مظـاهر الها بین اللیالی و الایام لـذا ما تحـددت بحـدود السـنهٔ و الشـهور ینبغی لاهل البهاء ان یطعموا فیها انفسـهم و ذوی القربی ثـم الفقراء و المسـاکین یحللـن و یکـبرن و یسـجن و یمجـدن ربهم بـالفرج و الانبسـاط؟! ترجمه: بلنـد بگـو ای گروه آفریـده شـدگان نوشـته شـد بر شـما روزه روزهای شـمرده شـده و قرار دادیم نوروز را عیـد برای شـما پس از پایان آن این چنین بدرخشـید

«خورشید بیان» از افق کتاب «مقصود از خورشید بیان سید علی محمد باب است» از نزد خداوند آغاز و انجام و قرار دهید روزهای زیادی از ماهها پیش از ماه روزه ما قرار دادیم آنها را مظهرها (۵) میان شبها و روزها از این رو محدود به حدود سال و ماهها نیست شایسته است برای بهائیان که اطعام نمایند در آن روزها (پنج روز) خودشان را و خویشاوندان خود را پس از آن نیازمندان و بی‌چیزان را و تهلیل و تکبیر و تسبیح و تمجید نمایند البته پروردگار خود را به خوشی و شادمانی). یکی از احکام مبتکره سید علی محمد باب که واقعا بهترین دلیل بر جنون و دیوانگی‌اش می‌باشد تقسیم سال به ۱۹ ماه و هر ماه به ۱۹ روز است که سید باب آن را ابتکار و میرزا حسینعلی نوری (بهاء الله) تصویب و تسجیل نموده است چون سال را به ۱۹ ماه و ماه را به ۱۹ روز محسوب داریم ۳۶۱ روز خواهد شد و در هر سال چهار یا پنج روز به اختلاف زیادی خواهد ماند. آقای بهاء الله روزهای زیادی را به پنج روز محدود معین و ثابت [صفحه ۵۹] قرار داده‌اند یعنی سال را برخلاف علم نجوم ۳۶۶ روز به طور ثابت محدود ساخته بدون کم یا زیاد «برای سالهائی که ۳۶۵ روز است خرشان به گل فرو رفته» به خیال خودشان پنج روز زیادی را نیز بین ماه‌های ۱۸ و ۱۹ قرار داده نام آن پنج روز را روزهای بخشش نهاده و پیروان خود را به خوردن و خورانیدن دیگران مأمور ساخته‌اند. شما را به خدا قدری بهتر و بیشتر در همین موضوع به خصوص خوب تعمق و فکر فرمائید. به بینید از هیچ آدم عاقلی می‌توان چنین عملی را انتظار داشت. وای بر این مردم نفهم و متعصب که با جان و روان خود دشمن می‌باشند.

نام ماه‌ها

توجه به نام ماهها نموده ولی مواظب باشید که شاخ در نیاوریـد جناب بهاء الله از بیخ عرب بوده و واقعا این نام‌ها شایسته و سزاوار قرن علم و تمدن است؟! اینک ماهها: ۱ – شهر البهاء ۲ – شهر الجلال ۳ – شهر الجمال ۴ – شهر العظمه ۵ – شهر النور ۶ – شهر الرحمه ۷ – شهر الکمالات ۸ – شهر الاسماء ۹ – شهر الکمال ۱۰ – شهر العزه ۱۱ – شهر المشیه ۱۲ – شهر العلم ۱۳ – شهر القدره ۱۴ – شهر القول ۱۵ – شهر المسائل ۱۶ – شهر الشرف ۱۷ – شهر السلطان ۱۸ – شهر الملک ۱۹ – شهر العلماء ای کاش به همین نامهای ماهها قناعت نموده به روزهای هفته دست [صفحه ۶۰] درازی نمی‌کرد. نامهای هفته را ملاحظه نمائید: شنبه: یوم الجلال یکشنبه: یوم الجمال دوشنبه: یوم الکمال سه‌شنبه: یوم الفضال چهارشنبه: یوم العدل پنجشنبه: یوم الاستحلال جمعه: یوم الاستقلال اگر به یک بچه بهائی دبیرستانی بگوئی برای ماه و هفته اسامی انتخاب نمایـد. آیا خیلی بهتر و قشنگ‌تر و ظریف‌تر و مناسب‌تر از این اسامی بهاء الله انتخاب نخواهد نمود؟ بهاء الله می‌خواسته اسامی ایام هفته‌اش هم با سائر ادیان باالاخص مسلمانان فرق داشته باشد چون دین و کیش تازه آمده همه چیزش باید تازه باشد ولی لازم بود به جای یوم الفضال و یوم الاستحلال و غیره اسامی فارسی خیلی ساده و آسان و کوتاه و مختصر و مفید مثل مثلا شنبه را شنبه یکشنبه را – یومیه دوشنبه را – دمبه سه‌شنبه را – سمبه چهارشنبه را – چمبه پنجشنبه را – پومبه جمعه را جمعه انتخاب می‌نمودند که هم سهل و آسان هم مقرون به صرفه بود یعنی از ۹ حرف یوم الجلال و یوم الکمال ۵ حرف و از ۱۲ حرف یوم الاستحلال و یوم الاستقلال ۸ حرف صرفه جوئی کرده می‌شد و چون به اسامی ایام هفته اسلامی همه سابقه و آشنائی ذهنی داشتند از شر حفظ نمودن کلمات غیر متجانس قلمبه به عربی هم آسوده می‌شدند به اضافه این اسامی که نظائرش در اقدس به فراوانی موجود است. لایق و سزاوار نزول از آسمان بوده برازنده ثبت در کتاب مقدس [صفحه ۶۱] اقدس که (یک کلمه‌اش را اولین و آخرین قادر نیستند بیاورند) می‌بود که گفته شود کلمات خدا است. خواننده عزیز هر که می‌خواهی باش، به هر مذهب و راهی که انتخاب کرده و می‌روی برو، با تو کاری نداریم فقط تمنا دارم اندکی به موضوع توجه فرما، یک نفر ایرانی فارسی زبان اولا اگر از طرف خدا مبعوث شده چرا به زبان قوم خود سخن نگوید که عالم و جاهل با سواد و بی‌سواد آن را بفهمند تا حجت خدا تمام شود؟ کدام یک از انبیا به زبان غیر سخن گفته هر کدام به زبان قوم خود که همان زبان مادری باشد حرف زده‌اند و باید هم چنین باشد، ولی بهاء الله به واسطه‌ی کوتاهی فکر نفهمیده و خیال کرده زبان وحی همان زبان

عربی است. ثانیا سال را که تمام ملل جهان به دوازده ماه روی اصل علمی تقسیم کرده‌اند چرا به ۱۹ ماه تقسیم نمایند که پنج روز زیادی بیاورند و مجبور شوند آن پنج روز را جزء ماه و سال نشمارند و از حدود سال و ماه خارج نمایند. اندکی بیندیشید و فکر کنید اگر توانستید برای همین موضوع علتی بیابید جز جنون و دیوانگی گوینده آن نخواهید یافت، عربی گفتن فارسی زبان برای چیست؟ آن هم آن چنان عربی که اگر یغرب بن قحطان واضح لغت عرب می‌دانست که در آینده شخصی به نام بهاء الله و با دعای خدائی به زبان و لغت او سخن خواهد گفت اصلاً چنین لغتی را وضع نمی‌کرد، عربی بهاء الله صرف نظر از اغلاط صرف و نحوی به اندازه زننده و مهوع است که اگر برای مطالعه به دست یک نفر عرب با سواد [صفحه ۶۲] داده شود از قرائت آن مشمئز شده و به دور خواهد افکند. علت عربی گفتن بهاء الله چند چیز بوده؟ اولا عربی دانستن در آن زمان خودش نشان عالم بودن بوده است و سخن گفتن به عربی برای شیعیان فارسی زبان دانش به حساب می‌آمده. ثانیا چون قرآن به عربی گفته شده و پیغمبر اسلام هم عرب بوده به علت کوتهی فکر زبان خدا یعنی زبان وحی را عربی دانسته خود را به زحمت انداخته اقدس را البته با کمک دیگران به عربی نازل و خیال می‌کرده نزول آیات حتما باید به زبان عربی باشد اگر به زبان دیگری گفته شود آیات آسمانی نخواهد بود و مردم قبول نخواهند کرد هیچ نتوانسته است بفهمد چنانچه زبان مادری پیغمبر اسلام انگلیس بود مسلما قرآن به انگلیسی نازل می‌شد زیرا پیغمبر هم مثل سایر مردم و با زبان قوم خود حرف می‌زده است. اگر به زبان دیگر می‌گفت حرفش را کسی نمی‌فهمید چنانکه حرفهای بهاء الله قابل فهم نیست و از طرفی هم چون برای ایرانیهای فارسی زبان بوده فهم مطالب اقدس که به عربی آب نکشیده نازل می‌شده برایشان مشکل بلکه نامفهوم بوده است و گفتن و نوشتن هر نوع چرندی به عربی امکان پذیرتر و خود یک نوع علم از نظر شیعیان ایرانی به حساب می‌آمده هر چه دلش خواسته و بفکرش رسیده روی کاغذ آورده و نامش را آیات و احکام الهی گذاشته است، اگر به فارسی این مزخرفات را می‌گفت اولا عالم به نظر نمی‌آمد ثانیا مشتش زود باز می‌شد. [صفحه ۶۳]

حکم قتل و زنا

قد حرم علیکم القتل و الزنا ثم الغیبة و الافتراء اجتنبوا عما نهیتم عنه فی الصحف و الالواح) ترجمه: حرام شد بر شما آدم کشتن و زنا کردن پس از آن غیبت کردن و تهمت زدن بپرهیزید از آنچه باز داشته شدید از آن در اوراق و برگها) راجع به حکم زنا و کیفیت آن قبلا گفته و نوشته شده است. اما موضوع حرمت قتل که بدی او به نظر توضیح واضحات است باید گفت این حکم نسخ یکی از احکام مشعشع و اساسی بیان «کتاب آسمانی سید علیمحمد باب» به شمار است که به موجب آن حکم غیر من فی البیان (غیر بابی) حق حیات و ادامه‌ی زندگی در روی زمین ندارد بر بابیان و پیروان باب واجب است که غیر بابی را هر که و در هر جا باشد بی‌درنگ به قتل رسانده معدوم سازند. آقای بهاء الله چون دیدند این حکم عملی که نیست بر ضرر هم تمام می‌شود هنوز مرکب آن خشک نشده لغو و نسخ نمودند، گرچه تمام احکام سید باب که به عنوان قائم منتظر ظاهر شده بر همین منوال است، مانند سوزاندن تمام کتب آسمانی و زمینی، انهدام تمام معابد، قتل عام عموم افراد غیر بابی و خیلی از این قبیل چیزها، تعجب اینجا است که عده‌ی از پیروان سید باب به نام ازلی وجود دارند که احکام سید باب را موجب سعادت بشر می‌پندارند و یگانه دشمن فطری و سرسخت بهاء الله و بهائیان می‌باشند و بر خلاف رویه بهائیان به تشکیلات و [صفحه ۶۴] تبلیغات عقیده‌مند نبوده و معتقدند عنقریب عموم مردم جهان در مقابل دین و کیش سید باب سر تعظیم فرود خواهند آورد، هر قدر نسبت به بهاء الله دشمن و بدبین هستند صد برابر آن درباره برادر وی میرزا یحیی صبح ازل خوش بین و جان نثارند مقام او را خیلی بزرگ دانسته حضرت ثمره خطاب می‌کنند برخلاف بهائیان که اغنام هستند این طائفه بسیار خشن و درشت و تندخو می‌باشند.

ارث عجیب خیلی هم عجیب

(ص ۷ سطر ۱۱ قد قسمنا المواریث علی عددالزاء منها قدر لذریاتکم من کتاب الطاء علی عدد المقت و للازواج من کتاب الحا علی عدد التا و الغلاء وللاباء من کتاب الزا علی عدد التاء و الکاف و الامهات من کتاب الوا وش علی عدد الرفیع و للاخوان من کتاب الها علی عدد الشین و للمعلمین من کتاب الجیم علی عدد القاف و الفاء کذالک حکم مبشری الذی یذکرنی فی اللیالی و الاسحار) ترجمه: بخش کردیم ارث را بر شماره زا (۷) از آن جمله مقرر کردیم برای اولاد و از کتاب طا (۹) بر شماره مقت (۵۴۰) از برای شوهرها و زنها از کتاب صا (۸) بر شماره تا وفا (۴۸۰) از برای پدران از کتاب زا (۷) بر شماره تا وکاف (۴۲۰) از برای مادران از کتاب واو (۶) بر شماره رفیع (۳۶۰) برای برادران از کتاب‌ها (۵) بر شماره شین (۳۰۰) از برای خواهران از کتاب دال و میم (۴) بر شماره را ومیم (۲۴۰) از برای آموزگاران از کتاب جیم (۳) بر شماره [صفحه ۶۵] قاف وفا (۱۸۰) بدین گونه فرمان داد مژده دهنده‌ی من که به یاد من می‌بود، در شبها و سحرگاهان) چنان که از جمله آخر آیه مستفاد می‌شود این حکم ابتکاری عجیب نیز از احکام سید باب است که بهاء الله از روی عجز و ناتوانی آن را به نام خود قلمداد کرده و تصویب نموده است که در واقع یک نوع آکروباسی و معما سازی است. احکام باید ساده و همه فهم باشد نه آنکه با زبان مرغی و زرگری قانون آسمانی نازل کند. واقعا جای تعجب است. بهاء الله در عین آنکه می‌گوید سید باب مبشر و خبر دهنده‌ی ظهور او بوده معذلک ناچارا اعتراف می‌نماید که سید باب خود آورنده دین و احکام بوده است. اگر مطابق گفته بهاء الله سید باب مژده دهنده بوده حق نزول احکام نمی‌تواند داشته باشد که هنوز مرکب احکامش خشک نشده بهاء الله آمده آنها را نسخ و لغو نماید، این کار به این می‌ماند پزشکی که بر سر بیماری خواهد رفت. نوکرش را قبلا به خانه بیمار برای اطلاع بفرستد و نوکر بر سر بالین بیمار رفته خود را پزشک معرفی و به کار درمان پرداخته به بیمار دواها خورانده و دستور حجامت دهد، در گرما گرم این کار خود پزشک رسیده همه آنها را بیهوده شمرده و درمان را از سر گیرد، آیا چنین کار عاقلانه است؟! مبشر و خبر دهنده مأموریتش فقط اطلاع است. نه پایه دین گذاشتن و احکام غلاظ و شداد صادر کردن، آنکه احکام صادر می‌کند [صفحه ۶۶] و آیات نازل می‌نماید خود را آورنده دین می‌داند. ادعای بهاء الله بر اینکه سید باب مبشر و خبر دهنده ظهور او بوده از ریشه دروغ و بی‌اساس و بدون هیچ گونه مدرک و دلیل است. در هیچ جا سید باب اسمی از میرزا حسینعلی نوری نبرده اگر شما در تمام نوشته‌های سید باب توانستید اسمی از بهاء الله یا جمال مبارک یا جمال قدم یا به اسم حقیقی‌اش میرزا حسینعلی نوری مازندرانی پیدا کنید؟ در هیچ جا اسمی از این مرد نبرده است ولی به نام برادرش میرزا یحیی صبح ازل لوح نازل کرده و لقب داده و وصی و جانشین خود گردانیده است. یحیی ازل ۱۳ شسال پیشوا و رهبر بابیان (یعنی رهبر خود بهاء الله هم که یک نفر بابی بوده) بوده است. بهاء الله می‌گوید: من یظهر الهی که ظهورش را سید باب در کتاب آسمانی بیان خود وعده کرده آن منم، این ادعا چه دلیلی دارد؟ هیچ. در صورتی که ظهور من یظهر الله را پس از انقضاء مدت المستغاث که بیش از دو هزار سال می‌شود داده و برای آنکه من یظهر الله باید از مادر متولد شده و به دنیا نخواهد آمد، آب منی را پاک اعلام داشته که من یظهر الله از نطفه پاک به وجود آمده باشد، نه از آب منی نجس! حالا بهاء الله چگونه این دو هزار و خورده‌ی سال را با سیزده سال تطبیق داده، خود را ظهور کل و من یظهر الله، موعود کتاب بیان دانسته و روی مقام خدائی افتاده است، معمائی است که فقط گوسفندان باید جواب دهند. [صفحه ۶۷] بهاء الله فردی از مؤمنین ناقض باب بوده شکه شاید باب هیچ او را ندیده و نشناخته باشد، به هر حال بهاء الله به تبعیت از سید باب کلیه وراث را در یک ردیف قرار داده و به هفت دسته تقسیم کرده است که مجموع سهمیه هفت طبقه وراث نام برده بر ۴۲ بالغ می‌شود، یعنی مأخذ ارث را ۴۲ وارثیه را ۲۵۲۰ قرار داده. برای روشن شدن موضوع فرض کنیم مورث ۲۵۲۰ ریال از خود ارث گذارده این مبلغ را اگر بخواهیم مطابق دستور بهاء الله بین هفت طبقه نامبرده تقسیم کنیم باید عمل زیر را انجام دهیم: ۱ - اولاد ذکور واناث هر چند نفر هستند (۵۴۰) ریال ۲ - شوهران یا زنان (۴۸۰) ریال ۳ - پدران (۴۲۰) ریال ۴ - مادران (۳۶۰) ریال ۵ - برادران (۳۰۰) ریال ۶ - خواهران (۲۴۰) ریال ۷ - آموزگاران (۱۸۰) ریال سهم می‌برند ضمنا تجدد مابی به خرج داده یعنی عوام فریبی نموده به آموزگار هم حقی قائل شده. اینک در در

اطراف این حکم که در دنیا تازگی دارد انـدکی دقت نمائیـد تا علت و حکمت آن را دریافته به جنون ذاتی گوینـده آن پی برده و بریش مبـارک تصویب کننـده‌اش تبسم فرمائیـد. سـید باب و بهاء در طرز نزول و انشاء این حکم زحمت زیادی متحمل شـشده و به طور رمز این حکم را نازل فرموده‌انـد که خود این سـبک و انشاء جزء معجزات ایشان است، زیرا اشـخاص معمولی و حتی [صـفحه ۶۸] انبیـاء و نوابغ جهان همیشه کوشـش کرده‌انـد که به زبان ساده قوم تکلم کننـد که فهم مطلب آسان بوده و حجت بر عموم تمام شود. ولی این آقایـان خود را پـای بنـد این قیود ندانسـته بلکه چون مـایه علمی لازم را نداشـته‌اند سـعی کرده‌انـد مطـالب را هر چه بغرنـج‌تر و پیچیـده‌تر گفته و بنویسـند که هم فضل و کمالشان در نظر اغنام بالا رفته و هم چیزی فهمیـده نشود، همین قدر مطلبی که در کتاب بیان و اقدس نازل شده باشد که فهمیده نشود از نظر اغنام بزرگترین معجزه است که هیچ بشـری قادر به فهمش نشده و هر رطب و یـا بسی به هم ببافنـد و نـامش را آیـات بگذارنـد، اغنـام الهی آنها را احکام آسـمانی دانسـته بـدون لا و نعم و بـدون تفکر گوسـفندوار قبول داشـته و بهتر از کلمات انبیای گذشـته تصور کنند. آقایان خواسـته‌اند بگویند ارث را بر هفت تقسیم کردیم که از آن جمله برای اولاد ۹ قسمت مقرر شداشتیم الی... اکنون ملاحظه فرمائید با چه طرز غریبی داد سخن داده و کتاب ط و عدد مقت و غیره را به میان آورده علوم اولین و آخرین را به عقل خود یک جا از حیث لفظ و معنی در همین آیه جمع نموده‌انـد، صـرف نظر از طرز اداء مطلب از حیث لفـظ و اعجـاز آقایـان بنـا به این حکم اگر مورث ده نفر اولاـد داشـته باشـد سـهم هر یک از آنان نسـبت به سایرین از دارائی پـدر خود به نسـبت زیر خواهـد بود. نسـبت به یک زن متوفی یک هشـتم به پدر یک هفتم مادر یک شـشم برادر یـک پنجم خواهر یک چهارم آموزگار، یک سوم به عبارت دیگر هر یک از اولاد ده گانه ۹ ریال زن مورث ۸۰ ریال پدر ۷۰ ریال مادر ۶۰ ریال برادر ۵۰ ریال خواهر ۴۰ ریال آموزگار ۳۰ ریال [صفحه ۶۹] ارث خواهند برد. یعنی یک پسر یا یک دختر از دارائی پدر خود چهار برابر از آموزگار کمتر ارث خواهند برد (درست دقت فرمائید مجددا بخوانید) فرض بفرمائید زنی در مدت عمر خود نه شوهر اختیـار کرده و هنگـامی که در حبـاله نکـاح شوهر دهمی بوده وفات نمود از ترکه او مطابق این حکم هشت سـهم به شوهر می‌رسـد، شوهر بایـد هشت سـهم ارثیه خود را با نه نفر شوهرهای قبلی عیال خود با السویه تقسـیم نمایـد و اگر مرد باشد زن دهمی باید سهم خود را با ۹ نفر زنهای شوهر خود یعنی با هو وهای خود که مطلقه شده‌اند باالتساوی تقسیم کند، یا اینکه شخص وارث نه برادر مادری داشـته باشـد پنـج سـهم از ترکه حق خود را بایـد با نه برادر مادری باالسویه تقسـیم نمایـد، این فرضـیه بین تمام طبقات وراث مجری است. ملاـحظه فرمائیـد چه خر تو خری می‌شود، چگونه می‌توان ۹ برادر را پیـدا کرد و اگر پیـدا نشود آن ترکه به چه کسـی بایـد برسـد و دست چه شخصـی سپرده شود؟ اصولاـ چرا ثروت و دارائی متوفی که به موجب ناموس طبیعت (بر اصل احترام اصول مالکیت) مخصوص اولاد اوست بـدون منطق به عده‌ی دیگری که هیچگونه اسـتحقاقی ندارند تخصـیص داده ارثیه آنان را به تاراج و یغما برده نام آن را قانون آسمانی گذارند! شما ای آقازاده بهائی، اگر درباره شخص شما پس از فوت پدر همین حکم بهاء الله را اجرا و اموال شـما را در پیش چشـمتان غارت نموده یک هزارم آن نصیب شما نشود آیا واقعا راضی خواهید بود؟ هرگز، زیرا این عمل بر خلاف ناموس طبیعت است مادام که اولاد [صـفحه ۷۰] باشد. برادر و خواهر و آموزگار چه استحقاقی دارند «آنان قبلا ارث خود را برده‌انـد» چرا بایـد هر یک چنـدین برابر اولاد ارث برند؟ مخصوصا ارث بردن آموزگار خیلی مضـحک و خنده آور و غیر عملی است، چه آنکه اکثرا آموزگـار از شـاگرد خود دست کم سـی سـال بزرگتر و به مرگ طبیعی نزدیکتر است و کمتر اتفاق می‌افتد که ده ساله بمیرد چهل ساله زنده باشد یا چهل ساله بمیرد و هشتاد ساله از وی ارث ببرد، گذشته از اینها یک کودک از سن هفت سالگی شـروع به تحصـیل می‌کند در طی دوران تحصـیلات خود از کودکسـتان گرفته تا دانشـگاه چندین نفر آموزگار، دبیر، اسـتاد خواهـد دیـد و ممکـن است هر چنـدی از شـهری به شـهر دیگر و از مـدرسه‌ای به مـدرسه دیگر رفته و برای ادامه تحصـیل به کشورهـای خارج مسافرت نموده در دانشـگاه‌های اروپا و آمریکا و غیره اسـتادان و معلمان مختلف دیـده باشـد. در این صورت اگر چنین شاگردی فوت نمایـد اسامی این همه وراث را به چه وسـیله می‌توان به دست آورد و چگونه می‌شود آنها را پیـدا کرد؟ اصولا

چرا باید آموزگار یا دبیر یا استاد از شاگرد خود ارث ببرد؟! آنان اشخاصی هستند اجیر و در برابر دریافت اجرت معین انجام وظیفه می‌نمایند و در مقابل حقوقی که دریافت می‌دارند با سائر کارمندان دولت چه تفاوتی دارند که از ترکه شاگرد خویش چندین برابر اولاد ارث ببرند؟ این بیچارگان چنان در دریای اوهام و خرافات بی‌عقلی و بی [صفحه ۷۱] اطلاعی شناور بوده و به قدری از طرف اغنام خیالشان راحت که هر چه به نظرشان رسیده روی کاغذ آورده، به نام احکام بخورد اغنام داده‌اند. به عوض این همه طول و تفصیل اگر فهم و شعوری در بین می‌بود می‌فرمودند مبلغی از ترکه به وزارت فرهنگ برای آموزگاران و دبیران و استادان فقیر بی‌بضاعت از کار افتاده بپردازند، کاری بود عملی ولی با ترتیبی که آقایان گفته‌اند عملی نیست و حکمی هم که قابل اجرا و عمل نباشد در نظر عقلا قبیح بلکه وقیح است، عمل قبیح و وقیح هم هیچگاه موجب سعادت و خوشبختی جامعه نخواهد شد.

شیون اولاد در پشت پدران

پس از تصویب و تائید این حکم عجیب حضرت بهاء الله به خود آمده و یا اطرافیان که همیشه مورد مشورت و اصلاح فرمایشاتشان حکم کمک دنده را داشته‌اند متوجه و متنبهاش ساخته‌اند که این حکم بسیار ظالمانه و حقوق حقه‌ی اولاد را پایمال خواهد کرد، شما به ظهور کل و فرستنده سید باب هستید اگر احکام او را در بعضی موارد اصلاح یا به کلی منسوخ سازید احدی حق ایراد نداشته و بابیان و پیروان وی را نرسد که بر من یظهر الله خورده گیرند، بهاء الله قوت قلبی گرفته و تشجیع شده خواسته است حقوق اولاد را جبران و ضمنا به بابیان و ازلیان بفهماند که آنان حق دخالت و فضولی در اوامر او ندارند و او خود مختار است هر چه بخواهد می‌کند، چنانکه این مطلب از آیه زیرین و آیات بعدی کاملا آشکار است. [صفحه ۷۲] (انا لما سمعنا ذجیج الذریات فی الاصلاب زدنا ضعف ما لهم و نقصنا عن الاخری انه لهو المقتدر علی ما یشاء و یفصل بسلطاته کیف اراد) ترجمه: ما چون ناله و شیون اولاد را در پشت پدرها شنیدیم زیاد کردیم دو برابر آنچه برای ایشان بود و کسر کردیم از دیگران او فقط توانا است بر هر چیزی که بخواهد و به جا می‌آورد و به پادشاهی خود هر چه خواسته است). آقای بهاء الله برای جبران حقوق تضییع شده اولاد دو برابر سهمی که قبلا داشته تعیین می‌کند، حال آنکه خانه از پای بست ویران است اصولا پدر و مادر و خواهر را در شمار اولاد قرار دادن درست نیست حال چه یکصدم و چه پنجاه صدم این آقای بزرگوار یا ظهور کل اگر به قدر یک فرد آدم معمولی عقل و شعور داشت و منطق سرش می‌شد، برادر - خواهر - آموزگار - عمو و عمه - پسر عمو و پسر دائی و دختران آنان را «چنانچه به زودی خواهد آمد» با اولاد متوفی در یک قطار و یک ردیف قرار نمی‌داد فرضا سهم اولاد را ده برابر سهم سایر طبقات نماید باز غلط خواهد بود. بیچاره بینوا که از تشخیص یک موضوع پیش پا افتاده عاجز و ناتوان است ادعای غیر معقول می‌کند، ناله و شیون میکروب یا نطفه‌های ذره‌بینی را که هنوز در کتم عدم هستند می‌شنود اگر چنین گوش شنوا داشت چرا به اصل موضوع پی نبرد؟ واقعا به حال چنین جمعیتی که چنین شخصی را مافوق بشر می‌دانند باید گریست، چقدر باید بی‌شعور و چه اندازه باید گوسفند باشند که یک فرد بشر بیچاره‌تر از خود را که از ترس جان [صفحه ۷۳] بابی بودن خویش را در زندان تهران انکار و سید باب را سب و لعن نموده و یا در لوح ناصر الدین شاه خود را غلام حلقه به گوش شهریار زمان می‌خواند، مافوق بشر دانسته و در مقام خدائی قبولش داشته باشند. اگر شما با روشن فکرترین و متجددترین بهائی روبرو بشوید فرضا از اختراعات محیر العقول امروز سخن برانید روشن فکر بهائی با کمال وقاحت و پر روئی خواهد گفت که تمام اینها بر اثر ظهور جمال مبارک است. اگر از جنگ و بدبختی‌های افراد بشر گفتگو کنید جواب خواهد داد. تا افراد بشر قوانین و احکام بهاء الله را پیروی و اجرا نکنند همین بدبختی و مصائب را خواهند داشت، اگر سؤال کنید قوانین بهاء الله چیست و کدام است؟ خواهد گفت: صلح عمومی و تحری حقیقت و تساوی حقوق زن و مرد و غیره که مجموع آنها دوازده اصل است که عباس افندی در سفر اروپا و امریکا به نام احکام پدرش منتشر ساخت. در صورتی که نه تنها روح بهاء الله از این دوازده اصل بی‌اطلاع است بلکه خلاف آن را هم در اقدس گفته است، چنان که

راجع به تساوی حقوق زن و مرد گذشت. احکام بهاء الله همین‌هائی است که در این کتاب با ترجمه‌اش از اقدس کتاب آسمانی گرفته شده و می‌شود. بهاء الله نه در الواح و نه در کتاب آسمانی‌اش و نه در جای دیگر به هیچ یک از آنها تفوه نکرده و عباس افندی به طوری که گفته شد برای [صفحه ۷۴] پیشرفت منظورش چون مطلب چشم گیری در اقدس نبوده این دوازده اصل که گفته‌های دانشمندان قرن نوزدهم و از ترجمه‌های مصری که در سوریه و فلسطین منتشر بوده گرفته و صورت‌های دیگری به آن داده به نام پدر خود قالب زده و منتشر کرده است و با این تقلبات و دروغها مرتکب چه جنایاتی گردیده، باعث ریختن چه خونهای بی‌گناهی گشته چه خانواده‌ها نبر باد رفته، چه سرگردانی و در به دریها دامن گیر یک مشت مردم ساده لوح و مؤمن گردیده است. برگردیم به اصل مطلب، بهاء الله باز هم از رو نرفته در دنبال احکام ارث می‌گوید: (ص ۸ سطر ۴ والذی له ذریه و لم یکن مادونها عما حدد فی الکتاب یرجع الثلثان مما ترکه الی الذریه و الثلث الی بیت العدل کذلک حکم الغنی المتعال بالعظمه و الاجلال و الذی لم یکن له من یرثه و کان له ذوی القربی من انباء الاخ و الاخت و بناتهما فلهم الثلثان و الا للاعمام و الاخوان و العمات و الخالات و من بعدهم و بعدهن لابنائهم و ابنائهن و بناتهم و بناتهن و الثلث یرجع الی مقر العدل امرا فی الکتاب من لذی الله مالک الرقاب) ترجمه: آن کسی که برای او اولاد است و نیست پائین‌تر از آنها از آنچه محدود شده است در کتاب بر می‌گردد دو سهم از ترکه او به اولاد و یک سوم به خانه داد چنین فرمان داد بی‌نیاز بلند به بزرگی و بزرگواری و کسی که نباشد برای او کسی که ارث ببرد از او و دارای خویشاوندان باشد از پسر برادر و پسران خواهر و دختران آنان پس برای ایشان دو سوم و اگر نبودند یا نباشند از برای عموها و دائی‌ها و [صفحه ۷۵] عمه‌ها و خاله‌ها و بعد از ایشان و پس از آنان برای پسران و دختران ایشان و یک سوم بر می‌گردد به قرارگاه به موجب فرمان در کتاب از نزد صاحب گردنها). توجه فرمائید در اینجا نسبت به اولاد بر سر لطف آمده و ایشان را با پسر دائی و دختر خاله پدر اولاد از حیث ارث پدر خود مساوی قرار داده است. در هر صورت دو ثلث از ترکه رابه ورثه و یک ثلث به خانه داد تخصیص داده است. فاعتبروا یا اولی الابصار

ترجیح بلا مرجح

ص ۸ سطر ۱۳ و جعلنا الدار المسکونه و الالبسته المخصوصه للذریه من الذکران دون الاناث و الوارث انه هو المعطی الفیاض) خشت اول گر نهد معمار کج تا ثریا می‌رود دیوار کج برای اصلاح یک عمل غلط هزاران غلط دیگر مرتکب شدن از عقل و خرد به دور است. آقای بهاء الله برای جبران حقوق اولاد ذکور یکباره تیشه به ریشه حقوق اولاد اناث زده به اصطلاح می‌خواسته ابرو را بسازد چشم را کور کرده. زیرا خانه نشیمن را ویژه اولاد ذکور قرار داده و اناث را محروم ساخته، غافل از اینکه شاید دارائی عده‌ی نسبتا زیادی (مانند اکثر کارمندان) [صفحه ۷۶] فقط منحصر به یک خانه نشیمن باشد لاغیر، فرض بفرمائید شخص متوفی یک پسر و پنج دختر و فقط یک خانه پنجاه هزار تومانی دارد و بس، در چنین موردی دختران بدبخت از ارثیه پدر خود محروم شده و ما ترک مختص همان آقا پسر خواهد بود: این است یکی از قوانین و احکامی که بهاء الله در اول کتاب اقدس وعده داد و این است یکی از قوانین مشعشع که بهائیان بدان می‌نازند و مقتضای قرن بیستم می‌دانند. این است یکی از اصول دوازده‌گانه عباس افندی که عبارت از تساوی حقوق زن و مرد می‌باشد که به پدر خود نسبت داده و بهائیان آن اصول را به رخ همگان کشیده و یکی از قوانین مبتکره بهاء الله می‌شمارند. به موجب این آیه بهاء الله ادعای پسر خود را تکذیب و او را کذاب و دروغ‌گو دانسته و حقوق زنان را به کلی پایمال و لگدکوب نموده و آنان را نه تنها با مردان مساوی ندانسته بلکه زن همان زن است که خودش چهار تایش را در یک زمان در حلیه نکاح خود داشت. زنان را به کلی از جرگه مردان خارج و از همان نصف حقوق هم محروم کرده است. باز هم به دروغگوئی عباس افندی می‌توان تردید داشت؟ یک ذره فکر، یک جو انصاف، یک نخود وجدان، انشاء الله ترجمه‌ی اقدس به انگلیسی که در دست ترجمه است تمام شده و چاپ شود احبای انگلیسی زبان هم به خدعه و نیرنگ این دین سازان قرن بیستم

آشنا شده و تصدیق خواهند نمود اگر غرب مخترع موشک برای رفتن به کروات [صفحه ۷۷] است شرق هم مبتکر و مخترع دین سازی است. آقایان بهائیان، شما چگونه انسانهائی هستید، اینهائی که تا اینجا گفته و نوشته شده تماما از کتاب اقدس استخراج گردیده وحی آسمانی است، که جمال مبارک نازل فرموده، درست و صحیح است یا ما از خود در آورده و جعل کرده‌ایم؟ آخر شما انسانید چشم و گوش دارید عقل و فهم خدا به شما داده قدری در اطراف این آیات و احکام فکر کنید، تجزیه و تحلیل نمائید، بیندیشید ببینید آن حرفهائی که به شما گفته و معتقدتان کرده‌اند واقعا با این آیات و گفتار جور در می‌آید؟ واقعا پیغمبری که از طرف خدا مبعوث گردیده یا خود خدا در جلد این مرد نوری ظاهر شده آمدنش به این جهان برای همین چرندیات بوده، این همه پرت و پلا- عربی‌های بی‌مزه و غلط ادعاهای خنک و لوس، دستورات غلط و غیر عملی، که از یک بچه نابالغ و یا دیوانه زنجیری شنیدنش به نظر بعید می‌آید از خالق جهان عاقلانه است؟! شما که با بهاء الله قوم خویشی ندارید، چرا اینقدر تعصب به خرج داده حقایق را زیر پا گذاشته و نادیده گرفته نابودش می‌کنید؟ این چه بیماری است که گریبان گیر شما شده است؟ با آفتابی شدن این حقایق شما اگر ذره‌ای شرم و حیا داشته باشید از خجالت نباید سر بلند کرده و خودنمائی کنید، شما به چه رو و با چه تحفه‌ی تازه‌ای دور دنیا به گردش در آمده و مردم را تبلیغ می‌کنید؟ آخر چه چیز را تبلیغ می‌نمائید هیچ خجالت نمی‌کشید؟ آن چیزهائی که شما به رخ مردم می‌کشید مگر همین‌ها نیست که ما از کتاب اقدس شما که یک کلمه‌اش را (به قول بهاء الله) هیچ یک از انبیاء قادر نبوده‌اند بیاورند؟ (رورانگاه [صفحه ۷۸] کن) استخراج کرده در این کتاب آورده‌ایم که هنوز عقبه دارد هر قدر پیش برویم به بی‌دانشی و پوکی مغز گوینده و حماقت و بیچاره گی معتقدینش بیشتر آشنا خواهیم شد. دست از جان این مردم بردارید، بروید به بیچارگی و گوسفندی خود فکری بکنید، به جوانان و نسل آینده رحم نمائید، گیرم که چند نفر بیچاره‌تر از خود را هم تبلیغ کرده داخل گله‌اش نمودید، آخرش چه با این عمل دنیا بهائی خواهد شد؟! صد سال است که اینکار را می‌کنید چه نتیجه‌ای حاصل شده کجا را گرفته‌اید؟ آزمایش را آزمایش کردن کار شخص عاقل نیست، اگر حرف تازه و عاقلانه‌ای می‌داشتید دنیا که تشنه‌ی یک قانون عادلانه بین المللی است با شوق و علاقه و آغوش باز از شما استقبال نموده بهائیت خود به خود پیش رفته دینا گیر شده و احتیاج به این همه خودکشی شما نمی‌داشت، و این اندازه مورد نفرت دنیا قرار نمی‌گرفتید که دولت‌ها از کشورشان شما را بیرون کنند، بروید جمشید معانی که بهترین خدمتگذار و مبرزترین مبلغ‌اش می‌دانستید جواب او را بدهید که دوره‌ی خدائی بهاء الله را خاتمه یافته دانسته و همان طوری که بهاء الله سید باب را مبشر و خبر دهنده خود به شما قالب کرده او هم جمال مبارک شما را پیش قراول ظهور خود دانسته شب و روز مشغول نزول آیات و جلب بهائیان به کیش خویش است. این همان جمشید معانی است که تا چندی قبل خدماتش به امر مبارک مورد توجه خاص قرار داشته و اینکه چندین هزار نفر را به کیش بهائی در اندونزی تبلیغ نموده، نقل هر محفل و مجلس و نشخوار تمام بهائیان بوده است؟ حال چرا محافل روحانی بر علیه این جوان بیست و چند ساله [صفحه ۷۹] قیام نموده با فعالیت شبانه روزی و خرج پولهای گزاف او را جنایتکار و کلاهبردار بین المللی در نظر دولت اندونزی معرفی و با اقدامات پیگیر اخراجش را از کشور خواستار شده‌اند داستان مفصلی دارد. ولی از این عمل نتیجه معکوس نصیبشان گردیده و دولت اندونزی بهائیان را به خوبی شناخته و تشخیص داده که وجودشان در کشور حکم بیماری سل یا مرض سرطان را خواهد داشت لذا تمام بهائیان را از کشور اخراج و بیرون ریخته و اجازه ورود را هم ممنوع حتی حضیره القدس که مرکز عبادت و تجمعشان است و به مبلغ نسبتا قابلی خریداری شده بوده به نفع دولت مصادره و ملت اندونزی را از شر و نحوست این جماعت ابله راحت کرده است. بروید به جمعیت خادمین میثاق که از خودتان است، در نشریه‌های چاپی‌شان هزاران ایرادات منطقی به کیش فعلی بی‌رهبر وارد دانسته و می‌گویند: شطبق نص صریح عبدالبهاء و شوقی افندی بیت العدل بدون وجود ولی امر که همیشه ریاست آن را بر عهده خواهد داشت معنی و مفهومی نداشته و بیت العدلی که از چند نفر کلیمی و غیره بدون ولی امر تشکیل شده باشد پشیزی ارزش ندارد، و بر خلاف دستور دینی و گفته‌های پیشوایان کیش است، جواب بدهید. هنوز این مسئله بر شما مسلم نشده که

پیاز بهائیت کونه نخواهد کرد؟ چنان که در این مدت یکصد و چند سال نکرده، آخر چیزی در چنته ندارید، آن هم که دارید مایه رسوائی است. دروغ هم باید حد و میزانی داشته باشد، دنیا احتیاج به قوانین و نظامات بسیار محکم و صحیحی دارد که بهائیت فاقد آنها است. [صفحه ۸۱] مگر می‌شود همیشه مردم را گول زد؟ اگر پدران شما گول خوردند و شما وارث آنها هستید آن مردمان و آن زمان گذشته و سپری شده، سطح فکر بالا آمده، درب دانش بر روی مردم جهان بازگردیده، دانش پایه این اوهام و خرافات را خراب کرده و این درخت وهم و خیال را از ریشه در آورده، چرا بی‌جهت خود را به این در و آن در زده و امیدوار می‌سازید و مردم را نسبت به خود بدبین و دشمن می‌نمائید؟ دست بکشید، بروید پی کار و زندگیتان، قدری عاقلانه فکر کنید، فرض کنید یک ملت یا کشوری بهائی شد (که از محالات است) و خواست احکام بهاء الله را اجرا کند، آیا واقعا قابل اجری است؟ این احکام ناقص دم بریده‌ی مضحک خنده آور دنیا را می‌تواند اداره کند؟ آن هم دنیای امروزه را؟ خجالت بکشید، قدری به خود آئید، این کشوری که وطن شما و شما را آزاد و دستتان را برای پول در آوردن به نحوی که هردومان می‌دانیم چگونه در می‌آورید باز گذاشته و آن زندگانی که در خواب هم دیدنش برای شما آرزو بود، در بیداری فراهم نموده از حمالی و عمله گی و نوکری و باغبانی و آشپزی پینه دوزی و رانندگی و دلالی و غیره خلاصتان کرده، آقا و تاجر و ملاک صاحب اتومبیل و خانه و مستقلات نموده قدرش را دانسته و شاکر بوده به این قدر گذشت و بزرگواری که کرده شکر خدا را به جا آورید، قدر این مملکت و هم میهنان خود را بدانید که شما را به زندگانی زنده‌ها رسانده و به شما اینقدر فرصت داده که قادر شده‌اید بچه‌های خود را برای کسب دانش به خارج فرستاده [صفحه ۸۲] و خودتان هم هر چندی یکی به عنوان سیر و سیاحت و دیگری به قصد تبلیغ امر الله اروپا و آمریکا و خاور دور را از زیر پا گذرانده چیزهای ندیده را دیده نزد اغنام آن حدود که از ایرانیان خودمان هستند و به عنوان مهاجرت به دستور شوقی افندی جلای وطن کرده‌اند پزی داده خودی گرفته یک مقداری شما دروغ به آنها گفته و یک مشت دروغ هم آنها تحویل شما داده هر دو خوشحال و خرسند خود را گول زده، همین که پولها ته کشید و کفگیر ته دیگ خورد مجددا به ایران این سرزمین خیر و برکت و این بهشت رحمت و سعادت برگشته باز روز از نو روزی از نو، حال دیگر شما آن مرد قبل از سفر نیستید خود را رجلی می‌دانید حرفهای گنده گنده باید بزنید، صحبت از شرکت در کنفرانس «کام بالا» و گفتگو و مباحثه با فلان دانشمند قادیانی یا هندی یا بودائی و مجاب کردن آنها بکنید، یا از تبلیغ چندین نفر ژاپنی و ویتنامی و غیره باید داد سخن بدهید که اغنام بدانند شما آن شخص بیچاره و زبون قبلی نیستید، با به دست آوردن مبلغی پول و گردش در چندین کشور تمام علوم و نقشه‌ها در مغز شما جا گرفته شما مرد مبتکر و خوش فکری شده‌اید دیگران باید از وجودتان استفاده کنند، از پیشرفت امر الله باید صحبت کنید از وحدت و یگانگی احباء و عشق و علاقه خدمت به امر و تکثیر جمعیتشان آنها را دلخوش نمائید تا باز پولی به چنگ آورده گشت دیگری بزنید، شما هیچ فکر کرده‌اید با این عملتان چه خیانتی به وطن خود می‌کنید؟ ارزهای مملکت خود را برده در خارج نفله کرده بر می‌گردید دو مرتبه کیسه‌های خود را پر کرده مجددا برده به جیب دیگران می‌ریزید و خوشحال هستید که نام بهائی را به گوش مردمان مثلا فلان [صفحه ۸۳] کشور رسانده‌اید، برای شما همین زاد و ولدی که می‌کنید. از لحاظ تعداد کافی است که دور هم جمع شده مناجات خوانده مثل بچه مکتبی‌ها از پیشرفت امر الله صحبت کرده و لذت برده به امید جهانگیر شدن بهائیت دل خوش داشته باشید، شما که اهل این دنیا نبوده جزء مجانین و صغار می‌باشید دیگران باید مقدرات شما را معلوم کنند، شما خلق شده‌اید برای پول به دست آوردن از هر راهی و هر طریقی ممکن شود مانعی نخواهد داشت برای تطهیر و پاک کردنش هم نگران نباشید، وقتی صدی ۱۹ خدا را پرداختید از شیر مادر هم پاک‌تر و حلال‌تر خواهد بود خاطر آسوده دارید. تماشائی است وقتی اینها دور هم می‌نشینند و صحبت از پیشرفت امرالله می‌نمایند انسان به یاد بچه‌ها می‌افتد که دور هم جمع شده برای یک چیز کوچک و بی ارزشی شوق و نشاطی از خود بروز می‌دهند اینها هم این مردان بزرگ ریش و سبیل‌دار هم همان حالات و حرکات بچه‌ها را دارند که از کثرت ذوق گاهی بلند می‌شوند گاهی می‌نشینند گاهی به طرف چپ و راست خود نگاه

می‌کنند چنان حرکاتی از خود ظاهر می‌کنند که از بچه‌ها کمتر دیده می‌شود خلاصه تماشائی است.

خانه‌ی داد یا بیت العدل

(ص ۹ سطر ۹ قد کتب الله علی کل مدینه ان یجعلو فیها بیت العدل و یجتمع فیها النفوس علی عدد البهاء و ان ازداد لابأس و یرون کانهم یدخلون محضر الله العلی الاعلی و برون من [صفحه ۸۴] لایری و ینبغی لهم ان یکونو امناء الرحمن بین الامکان و وکلاء الله لمن علی الارض کلها و شاور وافی مصالح العباد لوجه الله کما یشاورون فی امور الله و یختار و ما هو المختار کذلک حکم ربکم العزیز الغفار). ترجمه: نوشته است خداوند بر شهری که قرار دهند در آن خانه‌ی داد و گرد آیند در آن نفوسی به شمار بهاء (۹) هرگاه زیادتر شدند باکی نیست و ببینند مانند آنکه آنان وارد می‌شوند در محضر خداوند بلند بالا و می‌بینند کسی را که نمی‌بینند و سزاوار است برای ایشان آنکه باشند استواران خدا در میان هستی و وکیلان خدا بر کسانی که بر زمین هستند تماما و مشورت نمایند در مصالح بنده‌گان محض رضای خدا مانند اینکه مشورت می‌کنند در کارهای خدا و برگزینند آنچه را که شایسته برگزیدن است، چنین فرمان داد پروردگار شما که عزیز و آمرزنده است). این آیه و این حکم مربوط به سازمان مجلس شورای ملی یا به قول بهاء الله خانه‌ی داد است که بزرگترین مرجع حل و فصل امور بهائیان می‌باشد که اگر هزاران عیب و نقص بر احکام بهاء الله گرفته شود، مبلغ بهائی رفع و تکمیل آن را به عهده‌ی بیت العدل می‌گذارد و بزرگترین سنگر و تکیه گاه مبلغین است، در صورتی که طبق آیه‌ی نقل شده خود بهاء الله وظائف بیت العدل را تشریح کرده. مع ذلك بهائیان رفع و تکمیل و نواقص بهائیت و همچنین وضع کلیه‌ی قوانین را به عهده‌ی بیت العدل می‌گذارند، حال اینکه چنین عملی را از بیت العدل نخواسته، امنای بیبت العدل فقط مجری احکام بهاء [صفحه ۸۵] هستند و بس. نکته قابل توجه این است که صدها سال قبل از تولد بهاء الله این مجالس شورا یا به قول بهاء الله بیت العدل با اساسنامه و نظامنامه صحیح در دنیا وجود داشته و الان هم در اکثر کشورهای جهان پا بر جا و برقرار و قوانین مورد احتیاج کشور و جامعه را وضع و تدوین می‌نمایند، این بیت العدل یا مجلس شورای بهائیان با مجالس شورای کنونی و پارلمان‌ها چه تفاوت و امتیازی دارد؟ اگر وضع قوانین با بیت العدل است پس جناب بهاء الله چرا به خود زحمت داده تشریف آورده‌اند؟! اگر امنای ملت به اقتضای روز باید قوانین تنظیم و تدوین کنند بهاء الله چه کاره است؟ بهائیان می‌گویند قوانینی که مجالس مقننه تدوین کند هر چند که مقتضیات زمان را در نظر بگیرند چون تراوش افکار بشری است سعادت جامعه را تامین نخواهد کرد، در این صورت ادعای بهاء الله به اینکه از طرف خدا آمده یا خود خدا بوده و احکامش مایه سعادت بشر است، با امر به تشکیل بیت العدل و وضع و تنظیم قوانین جدید سازگار نبوده و تناقض بین مشهود است،

حج دو خانه

ص ۱۰ سطر ۱ قد حکم الله لمن استطاع منکم حج البیت دون النساء عفی الله عنهن رحمهٔ من عنده انه لهو المعطی الوهاب. ترجمه: حکم کرده است خداوند برای کسانی که توانائی دارند حج خانه را جز زنان بخشیده است، شخداوند از ایشان به صرف بخشش [صفحه ۸۶] از نزد او عطا کننده و بسیار بخشنده است). بهاء الله به تقلید ناقص از اسلام برای اغنام خود حج قائل شده که از قطار عقب نماند، بیچاره چنان در چهار دیوار تقلید محبوس بوده که نمی‌توانسته تصور نماید چنانچه دینش حج نداشته باشد طوری نخواهد شد، فلسفه حج اسلامی را ندانسته و یا لازم ندیده در اطرافش فکر کند، تمام توجهش به اسلام بوده که آنچه برای دین لازم است در کیشش آورده باشد، اصولا معنی دین را جز نماز و روزه و حج و زکات و غیره نمی‌دانسته، دیگر نمی‌دانسته و واقعا نمی‌دانسته است که دین مبارزه با گمراهی‌ها و برقراری و تعادل در زندگانی و زیستن به آئین عقل و خرد و شناختن جهان و راز آفرینش به عبارت الاخری انسان به معنی تمام انسان بودن است نه زیارت خانه خشت و کلی سید باب در شیراز و حسینیه‌ی بغداد

که چندی در آنجا سکونت داشته است. شما را به خدا فکر کنید آیا این شخص را جزء اشخاص معمولی هم می‌شود به حساب آورد؟ ببینید در مغز این مرد چه چیزها خوابیده بوده است. آخر خانه شیراز یا حسینیه بغداد که از خشت و گل ساخته شده چه زیارتی دارد؟ زیارت توام با زیارتنامه خود بت پرستی نیست؟ امروز اگر بین ملت‌های متمدن این موضوع گفته شود به ریش گوینده‌اش نخواهند خندید؟ ملتی که دارای چنین افکار و عقایدی باشند وحشی و غیر متمدن [صفحه ۸۷] نخواهند دانست؟ بت پرست و خدانشناس نخواهند گفت؟ از تحمل خرج و رنج مسافرت و زیارت کردن خانه شیراز و حسینیه بغداد چه طرفی می‌توان بست و چه سعادتی نصیب زائر بینوا خواهند شد؟ آیا شخص عاقل یا بشر متمدن امروزبه چنین عمل بی‌معنی و قبیحی مبادرت می‌ورزد که راه دور و درازی را طی کرده رفته در مقابل خانه پوسیده موریانه خورده‌ی (۱۵۰) ساله گردن کج کرده زیارتنامه خوانده اشک بریزد اگر این بت پرستی نیست پس بت پرستی چیست؟ وای وای وای از اینقدر جهالت و نفهمی، وای! بهاء الله که بزعم خود احکام اسلامی را نسخ نموده و تعالیم و احکام جدید مطابق مقتضای روز آورده به اغنام خود امر می‌کند در سلیمانیه و ادرنه و اسلامبول و در جاهائی که چند روزی زیسته کاخهای عالی ساخته زیارتگاهش قرار دهند (که به زودی خواهد آمد) این مرد نتوانسته بفهمد که بقای اسلام و نام محمد صل الله علیه و سلم کلمات و گفتار پر مغز اوست که در قرآن آمده نه گنبد و بارگاه ساختن، اگر کسی عمل خیر و خدمتی به جامعه‌اش کرده باشد پس از مرگ او مردم به پاداش خدمات و زنده نگه داشتن نام او مجسمه و یادبودی به پا می‌کنند، ولی کار و عمل بهاء الله همه‌اش باید وارونه باشد، خودش در زمان حیاتش باید دستور دهد که کاخ یا بارگاه بسازند، کدام یک از انبیاء یا ائمه دستور داده‌اند که برایشان بارگاه بسازند اینهائی که می‌بینید و در حال حاضر وجود دارد هیچ کدام را خودشان نگفته‌اند بسازند بلکه [صفحه ۸۸] مردم به پاس قدردانی و حق شناسی بعد از مرگ آنها به وجود آورده‌اند، این است احکام عالیه که در اول کتاب اقدس وعده دارد.

تا هزار سال پیغمبر نخواهد آمد

(ص ۱۱ سطر ۱۴ من یدعی امرا قبل الف سنه کاملته انه کذاب مفتر نسئل الله ان یئویده علی الرجوع ان تاب انه هو التواب) ترجمه: کسی که ادعای امری را نماید (ادعای پیغمبری) پیش از هزار سال کامل (شمسی) به درستی که او دروغگو و مفتری است از خدا می‌خواهم که او را به بازگشت تائید نماید و اگر توبه کند خداوند توبه پذیر است). از این آیه چنین مستفاد می‌شود که تمام دستورهای اجتماعی را بیان نموده و به اندازه‌ی دستوراتش کامل و تعالیمش برای حفظ نظم عمومی و سعادت بشر جامع و مکفی بوده که تا هزار سال دیگر هیچ احتیاجی به اصلاح و یا تجدید قوانین و احکام او نخواهد بود، ضمنان زندگی مادی اولاد و اعقابش نیز تا هزار سال از برکت اغنام الهی تأمین خواهد شد. بهائیان بر این عقیده‌اند که احکام بهاء الله کاملترین احکام و ناقض تمام کتب آسمانی بوده و به اقتضای زمان نازل گردیده است، بنابراین باید اثری از خود باقی گذاشته جامعه اصلاح شده باشد. در صورتی که همه می‌دانیم و گوینده‌گان این حرفها خود به خوبی مطلعند که تمام بدیها و پلیدیهای زمان بهاء الله تا به امروز به جای خود باقی و روز به روز هم بر پلیدیها پلیدیهای تازه‌ای از برکت انفاس قدسیه [صفحه ۸۹] حضرت بهاءالله اضافه گردیده است. ظاهر شدن هیکل مبارک جناب بهاء الله و احکام فروزنده و تابان که از ابتکار فرود آمده و با انگشتان توانای خود مهر از سر شربت و باده‌ی سر به مهر برداشته‌اند: کوچکترین تأثیری در اصلاح جامعه نداشته است. در این یک صد و چند سال که از ظهورش می‌گذرد، عبدالبهاء و شوقی افندی شب و روز الواح نازل و اغنام را تشویق به تبلیغ نموده وعده‌های پیشرفت قریب الوقوع امر بهائی را در دنیا بشارت داده که شاید تعداد الواح از ده هزار هم تجاوز کند، نه تنها پیشرفتی حاصل نشده و به اندازه‌ی خردلی در جامعه خود او ایران و کانون بهائیت تأثیری نه نموده و نود و نه درصد ایرانیان هنوز نام او را نمی‌دانند تا چه رسد به احکام و دستوراتش که باعث خنده و مسخره جهان امروز است. حقیقتا شرم آور است با دست خالی و نداشتن هیچ، بدبختان باید مطیع اوامر بوده به شهرها و

دهات و گاهی هم به خارج از کشور رفته مردم را به کیش خویش دعوت نمایند. در صورتی که اسلام در مدت کمتر از سی سال جهانگیر شد، یا عقاید کار لماکس در مدت کمتر از چهل سال این اندازه در دنیا مؤثر افتاده است. یک مشت حرفها و وعده‌های دروغ عباس و شوقی افندی سرمایه این بیچارگان است که باید تحویل مردم بدهند و برای پیشرفت کیش خود از گفتن هر گونه دروغ ابا و امتناعی نداشته باشند. کیشی که پایه‌اش با تزویر و ریا و دروغ گذاشته شده و رهبران و پیشوایانشان در سر تا سر زندگی دروغ را روی دروغ گره زده به گردن [صفحه ۹۰] این گوسفندان انداخته‌اند، قبح و زشتی این عمل در نظر آنها به کلی از بین رفته اصولا- توجهی به گفته‌ی خود ندارند که دروغ است. مبلغ فقط پیشرفت امر را طالب است که یک بدبخت دیگری مثل خودش را داخل گله نموده به جای سلام الله ابهی بگوید. دروغ که بدترین صفات و بزرگترین گناه به شمار آمده برای پیشرفت امر در نظر اینها مباح و بلامانع است، این دستوری است که پیشوایانشان عملا کرده و یاد داده اند.

کسی حق تأویل ندارد

(ص ۱۱ سطر ۱۷ من یئول هذالایهٔ او یفرسها بغیر ما نزل فی الظاهرانه محروم من روح الله و رحمه اللتی سبقت العالمین) ترجمه: کسی که تاویل نماید آیه را یا تفسیر کند به غیر آنچه در ظاهر نازل شده او محروم است از روح خدا و رحمت او که پیشی گرفته بر عالمیان). به موجب این آیه راه هر گونه تاویل و تفسیر را بر اغنام خویش مسدود ساخته و جای ایراد و شبهه باقی نگذاشته و پایه خدائی خود و آقائی اولادش را تا هزار سال محکم و استوار ساخته است. ولی مبلغین وقتی در سه کنجی گیر می‌کنند بر خلاف نص این آیه به تفسیر پرداخته و برای هر مطلبی معنی خاصی قائل می‌شوند که خدا نکند انسان با آنها روبرو شود که از عمرش سیر و از نفهمی‌شان خفه خواهد شد. [صفحه ۹۱] مرض تأویل و بیماری گذارش مثل تب در بدن اینها تمرکز پیدا کرده است.

زینت سر

(ص ۱۴ سطر ۴ لا تحلقو رئوسکم قد زینها الله بالشعر و فی ذالک لآیات لمن ینظر الی مقتضیات الطبیعه من لدن مالک البریه و انه هو العزیز الوهاب) ترجمه: سرهای خود را نتراشید زیرا خداوند آن را به مو زینت داده و در این کار نشانه‌هائی است برای کسی که به مقتضیات طبیعت ناظر باشد از نزد صاحب مخلوق که عزیز و حکیم است) موی سر را به مقتضیات طبیعت معلل نموده در صورتی که در آیه بعدی می‌گوید (ایاکم ان تجاوز عن حد الاذان) مبادا از برابر گوشها بگذرد و تجاوز کند. اگر اقتضای طبیعت در نتراشیدن است که باید آزاد باشد و به حال خود گذاشته شود چرا از حد گوشها نگذرد، آیا این تناقض بین نیست که در اول می‌گوید موی سر را نتراشید زیرا در آن آیاتی از مقتضیات طبیعت موجود است. بعد می‌گوید مبادا آن را به حال خود واگذارید که از حد گوشها تجاوز کند یعنی جلوش را بگیرید یا قیچی کنید هم کوسه هم ریش پهن هم نتراشید هم جلوش را بگیرید؟ مسخره عجیبی است. [صفحه ۹۲] تازه این حکم مخصوص اغنام است که باید عمل کنند حاکم یا حکم دهنده مقید به اجرای این حکم نه بوده است. زیرا بهاء الله و عبدالبهاء خدا و خدازاده گیسوانشان از حد گوش تجاوز کرده روی شانه‌هاشان منزل کرده بودند (که به رشحات مبارک معروف است). بر فرض بگوئیم خدا مختار است دستورات خود را خود عمل ننماید. عبدالبهاء که مروج این دین است باید احکام اقدس را به مو به مو خود عمل نماید که سرمشق سایرین قرار گیرد، ولی اول کسی که به محاسن مبارک پدرش پوزخنده زده و این حکم آسمانی را زیر پا گذاشت و گیسوان را بر خلاف دستور خدا آزاد گذاشته از شانه‌ها هم تجاوز نمود همین جناب عبدالبهاء غصن اعظم و سرکار آقا یا به عبارت الاخری عباس افندی بود. دستوری را که دستور دهنده خود عمل نکند و جانشینش هم به آن حکم اعتنائی نداشته باشد من نمی‌دانم چه نامی باید رویش گذاشت. از ایراد این حکم چنین به نظر می‌رسد که بهاء الله تمام نکات برجسته زندگی را گفته نیکیها را از بدیها تفکیک کرده دیگر مطلب مهمی باقی نمانده که در

کتاب آسمانی خود نگفته باشد به موی سر و گرفتن ناخن (چنان چه بیاید) پرداخته است. آیا شگفت آور نیست؟! آیا چنین کسی را که در زمان او هزاران بدبختی و پلیدی اجتماعی گریبان گیر مردم بوده و مردم در دریای خرافات و موهامات غوطه ور و احتیاج به یک نجات غریق داشته‌اند [صفحه ۹۳] که از این گرداب هولناك به ساحل نجات بکشاند به ریش و موی سر و ناخن و استحمام و غیره بپردازد؟ بیچاره چنان در حصار تقلید گرفتار بوده که هیچ توجهی به اطراف و دنیای خویش نداشته است چون در قرآن راجع به نظافت و تمیزی دستوراتی داده شده. این هم خیال کرده که در دین باید این چیزها گفته شود دیگر عقلش اینقدر قد نداده که فکر کند دستورات قرآن در هزار و چند سال قبل در جزیره العرب در بحبوحه‌ی توحش و بربریت که عرب بدوی از روز تولد تا دم مرگش حمام و نظافت نمی‌دید اصلا نظافت نمی‌دانست چیست گفته شده نه امروز که مردم به اصول بهداشت و نظافت کاملا آشنا و حمامهای مجهز به هر گونه وسائل در دست رس همگان قرار دارد. آیا چنین کسی را که این همه پلیدی و بدبختی را درک نکند می‌توان انسان فوق العاده نام نهاد به بینید چقدر کوته فکر بوده است.

داغ باطله

(ص ۱۴ سطر ۷ قد کتب علی السارق النفیی و الحبس و فی الثالث فاجعلوا فی جبینه علامه یعرف بها لئلا یقبله مدن الله و دیاره ایاکم ان یأخذکم الرئفته فی دین الله اعملو ما امرتم به من لدن مشفق رحیم) چون می‌دانم شما وقتی این عربی‌های من در آوردی و سخیف [صفحه ۹۴] را می‌خوانید آروارهایتان درد خواهد گرفت زود به ترجمه‌اش می‌پردازم: نوشته شده است بر دزد دربار اول به تبعید دربار دوم زندانی دربار سوم پس قرار دهید در پیشانی وی نشانه که شناخته شود به آن برای اینکه نه پذیرند او را در شهرهای خدا و آبادیهای او مبادا شما را مهربانی در دین خدا اخذ نماید رفتار کنید به آنچه مأمور شدید از نزد مشفق و بخشنده). عجبا بهاء الله احکام خود را چراغ راهنمائی بشر قرار داده آنها را احکام ندانسته بلکه به وسیله انگشتان توانای خود مهر از سر شربت سر به مهر برداشته و آن را داروی سعادت بشر انگاشته است. این حکم هم یکی از همان احکام کذائی است که وعده کرده و اینك به رخ اغنام می‌کشد و اغنام به آن بالیده و آرزوی اجرای آن را در جامعه بشری دارند. «آرزو بر جوانان عیب نیست». بهاء الله می‌گوید دزد هر که باشد «و لو دزد آفتابه» دربار اول تبعید دربار دوم زندانی دربار سوم در پیشانی‌اش داعی بدین مضمون (دزد است راه ندهید) بگذارید که در هیچ شهر و دهی وی را راه ندهند در آخر آیه هم تأکید می‌کند که مبادا در دین خدا رأفت و مهربانی به خرج دهید و از اجرای آن بازمانید خدا رئوف و مهربان است. گویند شخصی به قرائت قرآن مشغول بود عرب بدوی و بی‌سوادی نیز در گوشه لمیده گوش می‌داد خواننده قرآن به غلط چنین خواند. (السارق و السارقه فاقطعوا یدیهما ان الله عزیز غفور) اعرابی بانگ زد که کلام از آن کیست گفت کلام خدا است. بدوی گفت هان غلط گفتی اگر کلام کلام الهی باشد ان الله عزیز [صفحه ۹۵] حکیم است نه عزیز غفور. قاری پرسید از کجا دانستی جواب داد: از آنجا که غز و حکم و قطع: ان عز و غفر لا یقطع در واقع ایراد عرب بدوی که به صرف فراست طبیعی دریافته بود به جا و درست بود. زیرا اگر خداوند آیه را به کلا عزیز و آورنده حکم می‌کرد به بریدن دست دزد حکم نمی‌کرد و چون موضوع حفظ نظام اجتماعی بود او به بریدن دست دزد نمود و کلمه غفور با بریدن دست تناسب نداشت. بیچاره بهاء الله که به اندازه یك نفر عرب بدوی و بی‌سواد نتوانسته تشخیص دهد که با آن شدت بیان که مبادا در اجرای احکام خدا دچار عواطف و احساسات شوید و اجرای امر خدا را مختل سازید به کلمه مشفق و رحیم آیه خود را پایان می‌دهد که هیچ تناسبی با اصرار در اجرای حکم ندارد زیرا شفقت و رحم با داغ باطله منافات کلی دارد در اینجا باید گفته شود من لدن حکیم قهار یا مستقیم مختار که لااقل اصل حکم را تائید و تحکیم کرده باشد نه اینکه پیروان و قاضیان عدالت را بر خلاف صفات خداوندی مأمور سازد که چون خداوند مشفق و رحیم است. شما باید بر عکس بی‌رحم و قسی القلب باشید. به هر حال اکثر آیات کتاب اقدس بدون رعایت تناسب لفظ با معنی مقصود نازل و استفاده شده و بیشتر آیات به کلمات نامتناسب و

نامربوط به اصل موضوع ختم شده که به هیچ وجه با اصل مقصود مربوط نیست فقط به منظور اینکه آیات خود را به سبک و شیوه آیات قرآن جلوه دهد [صفحه ۹۶] همچون قرآن پیاپی (لو انتم تعلمون) (انه الهوا الغفور الکریم) (انه لهو الباقی الکافی الغفور الرحیم) و مانند اینها آورده. کلماتی بدون رعایت معنی و ارتباط با مقصود در آخر هر آیه تلقین نموده اعم از اینکه با اصل موضوع و مقصود مربوط باشد یا نه. گذشته از اینها این حکم نیز که اغنام به آن می‌بالند از همان احکامی است که به جنون گوینده‌اش دلالت تمام دارد باز اگر در دو سه هزار سال پیش بود شاید می‌توانستند محملی برایش بتراشند. ولی در دنیای متمدن امروز که زندانهای دزدان مجهز به تمام وسائل آسایش و بهداشت و تعلیم و تربیت بوده و با بهترین طرزی از زندانیان پذیرائی و روحیه‌اش را به کلی عوض می‌نمایند که پس از گذراندن دوره محکومیت یک فرد شرافتمند و صنعت گر و یک انسان واقعی و مفید با سرمایه‌ای که برایش اندوخته کرده‌اند از زندان خارج و به زندگی آبرومندانه شروع و دزدی را برای همیشه فراموش کرده و به دور انداخته و یک فرد مفید تحویل اجتماع گردیده است. در چنین دوره و زمانی جناب بهاء الله می‌فرمایند پیشانی‌اش را داغ نمائید که در هیچ جا راهش ندهند (خواهش می‌کنم بدون تعصب به میزان فکر این مرد درست توجه فرمائید) فرضا اگر روزی بنا به عقیده و آرزوی بهائیان بهائیت عالم گیر یا کشور گیر یا شهر گیر یا ده گیر شود که به هزار و یک دلیل امکان ندارد، یا یک جامعه بخواهند احکام بهاء الله را اجرا کنند، مردم آن کشور به جای سعادت و خوشبختی دچار شقاوت و بدبختی خواهند شد. چه آنکه فرضا کسی از زور بیکاری و بیچارگی به دزدی آفتابه پنج ریالی [صفحه ۹۷] مبادرت نمود حبس و تبعید هم رفع بیکاری او را نه نمود با رسوم محکوم به داغ باطله گردید (دزد است راه ندهید) که در پیشانی وی نقش بسته و معرف او است و هم ناچار به حکم حب حیات کینه جامعه را در دل گرفته و به منظور حفظ جان از دزدی تجاوز کرده به جنایت و آدم کشی پرداخته و از این راه امرار معاش خواهد کرد، بدیهی است در یک کشور و جامعه دزد منحصر به یک یا دو نفر نخواهد بود و هر روز بر عده‌ی‌شان افزوده و به خوردن داغ باطله محکوم می‌شوند اینان باالطبیعه به هم نزدیک شده دسته‌هائی تشکیل و به حکم حفظ جان و انتقام از جامعه به کشتار و جنایت خواهند پرداخت زیرا جامعه آنان را به بدترین مرگ محکوم ساخته است. در چنان کشوری هرج و مرج دائمی برقرار و کشت و کشتار رواج یافته دستجات پارتیزانی به وجود آمده امنیت و آسایش از مردم سلب به جای سعادت به بدترین شقاوتها دچار خواهند گشت. شما را به وجدان و شرافت قسم قدری بیشتر و بهتر در اطراف این شاه حکم فکر کنید به بینید این بیچاره چقدر جاهل و بی‌مایه و بی‌اطلاع از دنیا بوده که نتوانسته راهی برای اصلاح دزد پیدا کند و او را به خوردن داغ باطله که مضارش ذکر شد محکوم کرده است. حال به ریش معتقدین این کیش با این احکام درخشان نباید خندید.

غنا حلال رقص حرام است

(ص ۱۵ سطر ۱ انا حللنا لکم الصفاء الاصلوات و النغمات [صفحه ۹۸] ایاکم ان یخرجکم الاصفاء عن شأن الادب و الوقار افرحو بفرح اسمی الاعظم الذی ناله تولهت الدفئده و انجذبت عقول المقربین) ترجمه: ما حلال کردیم برای شما شنیدن آوازها و نغمه‌ها را ولی مبادا که سماع شما را از حد ادب و وقار خارج سازد. شاد باشید با شادی نام بزرگ من که به وسیله‌ی آن دلها بوده افتاده و مجذوب گردیده خردهای نزدیکان. چون بعضی آخوندها غنا را حرام دانسته‌اند لذا بهاء الله اغنام خود را بدین وسیله مسرر و عرض اندامی نموده است. در عین حال تأکید کرده که مبادا ساز و آواز اغنام را به بی‌ادبی وادارد و آنان را به رقص آرد که از حد ادب و وقار خارج شوند. ولی به جای رقص می‌توانند نام بهاء الله را به زبان رانده و بدان وسیله شاد باشند یعنی نام بهاء را به جای رقص استعمال کنند (درست دقت فرمائید چه می‌گوید). ولی شوقی افندی ولی امرش دستور نیای بزرگ خود را زیر پا گذارده و اولین درسی که در اکسفورد لندن به خوبی آموخت همان رقص بود. اکثر جوانان و بانوان بهائی هم به این امریه بهاء الله و قعی نه نهاد و عموما رقص را مانند سایرین آموخته و بر خلاف گفته مولای خود ادب و وقار را تقدیم خود بهاء الله نموده بر خلاف ادب

می‌رقصند. [صفحه ۹۹]

تناقص آشکار

(ص ۱۶ سطر ۵ قد ارجعنا ثلث الدیات کلها الی مقر العدل و نوصی رجاله بالعدل لخالص لیصرفوا ما اجتمع عندهم فیها امر و به من لدن علیم حکیم). ترجمه: بر گردانیدیم یک سوم دیات را همه آن را به سوی قرارگاه داد و وصیت می‌کنیم مردان آن را به داد ناب که به مصرف رسانند آنچه جمع شده است نزد ایشان در چیزی که مأمور شده‌اند به آن از نزد دانا و حکیم). از اول کتاب اقدس تا اینجا که خوانندگان همراه ما بوده‌اند فقط دیه که معین شده راجع به زنا بوده که حسب الامر بایستی تمام آن را به صندون بیت العدل پرداخته و رسید دریافت دارند. اکنون بهاء الله مانند اینکه از عقیده خود برگشته یا گفتار پیشین خویش را فراموش نموده که یک سوم آن را به بیت العدل هدیه می‌کند و از دو سوم دیگر سخن نمی‌گوید که تکلیف دو سوم دیگر چیست این پول حلال به جیب کدام شخص مجهول الهویه باید سرازیر شود. البته مسلم است به جیب مبارك ولی امر و اولادش یعنی ۶ مثقال طلا از ۹ مثقال طلائی که دیه هتك ناموس یك نفر از اغنام اناث است باید به صندوق مخصوص ولی امر هر که باشد و یك سوم آن که عبارت از ۳ مثقال طلا است به صندوق بیت العدل پرداخت گردد. اما کلمه ثلث الدیات کلها از ابتکارات بهاء الله و اعجاز وی به شمار می‌رود اشخاص معمولی امثال ماها نمی‌توانند درباره‌ی این کلمات [صفحه ۱۰۰] بحث نمایند. اگر خواننده گرامی موقع مطالعه این کتاب به حیرت فرو رود یا اظهارات ما را باور نفرماید لطفا مطالعه خود را در همین جا ختم کرده به سراغ یکی از افراد برجسته بهائی دکتر یا مهندس خارجه دیده رفته و با او در اطراف احکام بهاء الله سخن گوید تا آنچه ما دیده‌ایم، دستگیرش شده و به درد دل ما واقف گردد. به نظر نگارنده بهاء الله به واسطه‌ی معاشرت و مجالست چندین ساله با دراویش و قلندران با اخلاق و حالات آنها مأنوس و تدریجا مرد صوفی منش و قلندر مآب و درویش بیکاره مفت خور بی‌بند و باری از کار در آمده، هیکل و قیافه با آن ریش و پشم و گیسوان بلند تا شانه ریخته و کلاه نمدی درویشی دراز بلند (که پسرش همیشه آن را تاج مبارك می‌گفت) بهترین شاهد بر مدعی است. مگر خدا یا پیغمبر شدن لازمه‌اش تغییر قیافه آن هم چنین قیافه هیولائی است، بهترین سنجش و میزان افکارش همین هیکل و قیافه است، بیچاره درویش آواره متدرجا اوهام و خرافات چنان قبضه‌اش کرده که در دریای تصور و خیال غوطه‌ور و امواج وهم و خیال به هر طرفی غلطانده گیج و از خود بی‌خود شده هر پرت و پلائی به نظرش آمده به عنوان آیات روی کاغذ آورده نامش را کلمات آسمانی گذاشته است، چون کسی جز مشتی شیعه مقیم ایران آن آیات را نمی‌دیده و آن هم که می‌دیده مثل گوینده‌اش غرق در وهم و خیال بوده و چون مخفی و قاچاق هم به دستشان می‌رسیده عنوان و ارزشی داشته است (بدیهی است هر چیزی که به زحمت و دزدکی به دست آید ارزش و تأثیرش بیشتر است). [صفحه ۱۰۱]

جریمه نامعین یا خدای فراموشکار

ص ۱۷ سطر ۸ اما الشجاج و الضرب احکامهکما باختلاف مقادیر هما و حکم الدیان لکل مقدار دیه معینه انه لهو الحاکم العزیز المنیع لو نشاء نفصلها باالحق و عدا من عندنا انه لهوا لموفی العلیم). ترجمه: اما سر شکستن و کتك زدن حکم آنها به اختلافات مقدار آنها است و کرده است دیه معین کننده از برای هر مقداری جریمه معینی زیرا او حاکم و عزیز و منیع است ما اگر بخواهیم جریمه‌ها را به تفصیل و حق بیان می‌کنیم و وعده می‌دهیم زیرا او وفا کننده و دانا است) در اینجا که به کلمه‌ی اما جمله را شروع نموده می‌رساند که تمام دیات را از جزئی و کلی کوچك و بزرگ بیان کرده و فقط جریمه سرشکستن و کتك زدن باقی مانده که آن را هم به طور ناقص و وعده‌ی آینده ذکر می‌کند، در صورتی که از اول کتاب اقدس تا اینجا جز جریمه زنا جریمه و دیه دیگری ندیدیم. در اینجا هم واقعا اعجاز را تمام کرده که با آب و تاب زیادی می‌گوید دیه و جریمه سرشکستن و کتك زدن بسته

به مقدار آنها است و ما اگر بخواهیم می‌توانیم آن را مفصلا شرح دهیم. آیا از هیچ شخص عاقلی یک چنین مهملاتی می‌شود شنید که ممطلبی ناتمام و دم بریده بیان کرده سپس بگوید من اگر بخواهم می‌توانم این مطلب را کامل و درست بیان کنم (درست دقت فرمائید گوینده [صفحه ۱۰۲] این حرف کسی است که مدعی خدائی بوده و در خلقت این جهان دست داشته است). اگر می‌توانستید چرا بیهوده وقت خود و دیگران را ضایع ساختید: در احکام و نظامات اجتماعی اگر بخواهیم معنی ندارد، اگر نمی‌خواستید چرا نام بردید، و اگر می‌خواستید چرا نتوانستید، تا آخر کتاب هم مطالعه شد از این موضوع دیگر نامی برده نشده، مانند اینکه خدا هم فراموش کار یا عاجز از دیات است که در خود آیه وعده داده و می‌گوید خدا به وعده وفا کننده و دانا است ولی وفا نمی‌کند و نادان است. آیا آقایان و مبلغین و فضلاء بهائی که کتاب اقدس را مطالعه کرده به خطا و غلطهای مولای خود پی برده و به مراتب علم و دانش و ادراک او واقف شده‌اند یا ما نفهمیده و بکنه مطالب آن پی نبرده‌ایم اگر واقعا چنین باشد وجدانا برایشان فرض و واجب است که ما و دیگران را به اسرار و حقایق بهائیت و اقدس آشنا سازند و راضی نشوند مردم محروم بمانند بزرگترین خدمت به بهائیت و تبلیغ امرالله جواب دادن به همین ایرادات و احکام مشعشع کتاب مقدس آسمانی اقدس است. بنویسید تا بهائیان و دیگران گمراه نشده دچار صرصر امتحانات نگردند. ولی ما می‌دانیم جواب نخواهید داد زیرا جوابی ندارید بدهید، منکر کتاب اقدس که نمی‌توان شد. [صفحه ۱۰۳] اینهائی که در این کتاب آمده تماما کلمات جمال مبارک خدای لم یلد و لم یولد است، چه دارید در مقابل این حرفها بگوئید تماما دو دو تا چهار تا است هر چه بگوئید تف سر بالا است. خواننده گرامی شاید پس از مطالعه احکام اقدس نتواند باور کند که واقعا اینها آیات و احکام بهاء الله می‌باشد. زیرا این احکام و آیات با آنچه بهاء الله در ابتدای کتاب اقدس وعده نمود مغایرت کلی دارد و ممکن نیست هیچ آدم متوسط العقل و متوسط الفکری گوینده این لاطائلات را دیوانه و لا یشعر نداند.

میهمانی با آب

(ص ۱۷ سطر ۱۱ قدر قم علیکم الضیافه فی کل شهر مرته واحده و لو با الماء ان الله ارادان یؤلف بین القلوب و لو باسباب السماوات و الارضین). ترجمه: به تحقیق نوشته شد بر شما مهمان داری در هر ماهی فقط یکبار (ماه بهائی ۱۹ روز است) هر چند که این مهمانی به آب باشد برای آنکه خداوند خواسته است که بین دلها تألیف نماید گرچه به اسباب آسمانها و زمین‌ها باشد). به موجب این آیه بر هر فرد بهائی واجب است در هر ۱۹ روز یک بار عده‌ای را که یکبار عده‌ای را که کمتر از ۹ نفر نباشند دعوت به مهمانی نماید، مهمانی چه در زمان بهاء الله و چه امروز عبارت از این است که حداقل ۹ نفر را در هر ۱۹ روز به شام یا نهار دعوت نمایند، بدیهی است این [صفحه ۱۰۴] مهمانداری بسیار مشکل بلکه محال است که هر خانواده بتواند هر ۱۹ روز یکبار ۹ نفر را به شام یا نهار دعوت و از آنان پذیرائی نماید، پس ناچار چنان که خود بهاء الله نیز به اشکال این موضوع برخورده لذا به جمله ولو باالماء ختم نموده است. درباره‌ی این آیه و این حکم نو ظهور بهاء الله دقت فرمائید تا به مراتب علم و دانش وی پی ببرید. عجیب این است که می‌گوید: خداوند می‌خواهد بین بندگان خود تألیف قلوب نماید هر چند که به وسیله‌ی اسباب آسمانها و زمین‌ها باشد، درست به پوچی این گفتار دقت فرمائید که این جمله «اسباب السماوات و الارضین» پس از جمله‌ی ولو بالماء آورده، توجه فرمائید این مرد چه اندازه باید پیاده باشد که به چنین مهملی تفوه کند. می‌گوید: خداوند مایل است که بین بندگان خود محبت و دوستی برقرار سازد هر چند که به وسیله‌ی اسباب آسمانها و زمینها باشد. نوع بشر در کره زمین زندگی می‌کند و کره زمین هم محاط به سایر کراه دیگر است که به قول بهاء الله و قدماء به آسمانها تعبیر شده. پس نوع بشر که مخلوق کره زمین بوده و کره‌ی زمین هم محاط بر آسمانها باشد آیا میتوانید وسیله‌ی دیگری بیابید که خارج از اسباب آسمانها و زمینها باشد؟ اندکی در این گفتار بیندیشید تا درست بکنه آن پی ببرید، گویا بهاء الله سایر وسائل تألیف قلوب را از قبیل محبت، از خودگذشتگی، خدمت، بذل بخشش اثیار و

غیره را، خارج از اسباب آسمانها و [صفحه ۱۰۵] زمینها می‌دانسته که می گوید هر چند که به اسباب آسمانها و زمینها باشد و گویا ایشان اسباب آسمانها و زمینها را فقط منحصر به آب می‌دانسته. این بیچاره که گفتار معمولی روزانه خود را یاد نداشته آیه هم نازل می کند آن به عربی و به سبك قرآن، از اغلاط و کج فهمی این بزرگوار صرف نظر کرده صراحت گفتارش را مدرك قرار می‌دهیم که بر هر فرد بهائی هر ۱۹ روز یکبار واجب است که عده‌ای را به آب دعوت نماید، فرضا شما یکی از مدعوین باشید همین که عموم مدعوین حاضر شدند در برابر هر یك یك لیوان آب بگذارند و میهمانی را با این نحو خاتمه دهند آیا شما به خود و میزبان فحش و ناسزا نخواهید گفت، اگر بهائیان می گویند مقصود از دعوت آب تأکید در امر بوده است، پس در این صورت بر می گردیم به حال اول که آیا برای تمام افراد بهائی از هر طبقه ممکن است که ۱۹ روز یکبار حداقل ۹ الی ۱۹ نفر به طور معمول به شام یا نهار دعوت نماید، هرگز، پس این حکم هم از محالات و لاطائلات است.

قرارداد بین زن و شوهر

(ص ۱۹ سطر ۷ قد کتب الله لکل عبدار ادالخروج من وطنه ان یجعل میقاتا لصاحبه فی آیه مده اراد ان اتی و وفی بالعهدانه اتبع امر مولیه و کان من المحسنین فی قلم الامر مکتوبا و الا ان اعتذر بغدر حقیقی فلا ان یخبر قرینه و یکون فی غایت [صفحه ۱۰۶] الجهد للرجوع الیها فان فات الدمران فلها تربص تسعه اشهر لمعدودات و بعد اکمالها لاباس علیها فی اختیار الزوج فان صبرت انه یحب الصابرات اعملو او امری و لا نتبعو کل مشرك کان فی اللوح اثما) ترجمه: به درستی که نوشته است خداوند برای هر بنده که بخواهد بیرون رود از میهن خود که قرار دهد وقتی را برای رفیقه‌اش که در چه مدتی می‌خواهد بیاید و وفا به عهد نماید او پیروی فرمان مولای خود را نموده و از نیکوکاران خواهد بود که از قلم فرمان نوشته شده و اگر معذور به عذر حقیقی شده بر اوست که خبر دهد همسر خود را و در غایت کوشش برای برگشت به سوی او باشد اگر که او فوت شد پس بر اوست (بر زن) که منتظر شود نه ماه شمرده شده پس از تکمیل نه ماه باکی بر او نیست در اختیار شوهر و اگر بردباری نماید او دوست می‌دارد زنان بردبار را عمل کنید فرمانهای مرا و پیروی نکنید هر مشرك را که در لوح گناه کار قلمداد شده). این آیات که به عربی تلفیق شده گاهی به حدی زننده و مهوع است که انسان بی‌اختیار مشمئز و بیزار می‌شود مثلا برای ادای یك مطلب ساده که می‌توانست به آسانی بگوید (من ارادالسفر) گفته است (من اراد الخروج من وطنه) اگر بخواهیم همین مطلب فارسی بیان شود خواهیم مگفت کسی که بخواهد مسافرت نماید و اگر به جای آن بگوئیم (کسی که خواسته است بیرون شود از وطنش) چقدر یاوه و غلط خواهد بود یا به جای جمله‌ی متی یرجع! ملاحظه فرمائید چه می گوید (فی آیته مذه ارادان الی آخر) که به فارسی جمله ما چنین است (کی بر می گردد، ولی معنی جمله بهاء الله این است (در کدام مدت اراده کرده است اینکه [صفحه ۱۰۷] بیاید) از همین دو جمله کوتاه می توان به میزان دانش و حماقت این مرد مازندرانی پی برد، کتاب اقدس از اول تا آخر صرف نظر از اغلاط صرف و نحوی از حیث اسلوب و شیوه کلام به عربی مانند نیست. اکنون بر گردیم به اصل مطلب اگر مطابق این حکم کسی خواست مسافرت نماید با خانم خود نیز پیمان منعقد ساخت که در رأس موعد معین مراجعت نماید ولی نتوانست به وعده‌ی خود وفا نماید و وسیله هم نداشت به زوجه‌ی خویش خبر دهد مثلا جنگ شروع و روابط قطع گردید وظیفه خانم این است که فقط ۹ ماه صبر کند و پس از انقضاء مدت ۹ ماه شوهر تازه مطابق میل خود اختیار نماید اگر سه روز پس از انقضاء ۹ ماه شوهر اولی مراجعت و زن خود را در آغوش دیگری دید حق هیچگونه اعتراضی ندارد چشمش کور تا دیگر سفر نکند و احکام بهاء الله را به بازیچه نگیرد این است معنی سعادت بشر.

حق هیچگونه ایراد به زمامدار ندارید

(ص ۲۱ سطر ۱۴ لیس اللاحدان یعترض علی الذین یحکمون علی العباد دعولهم ما عندهم و توجهو الی القلوب) ترجمه: هیچ کس

حق ایراد بر کسانی که به مردم حکومت می‌کننـد نـدارد واگذاریـد ایشـان را به آنچه در نزد آنـان است و به دلهـا توجه کنیـد) به موجب این آیه نامقـدسه بهائیـان هیچگاه حق ایراد و اعتراض به اعمال و رفتار زمامـداران ندارنـد و آنها در طرز اعمال و رفتار خود آزاد و نزد کسی مسئولیت ندارند، هر نوع ظلم و ستم که نسبت به مردم [صفحه ۱۰۸] روا دارند کسی حق چون و چرا ندارد، فرض بفرمائیـد مطـابق آرزوی اغنـام روزی شـهر یـا کشوری با قوانین بهائیت اداره شود عموم حکام از زمامـدار و اسـتاندار و فرمان دار و بخش دار و دهـدار و غیره بـه مـوجب ایـن حکـم آزادی عمـل دارنـد. هر عمـل و کردار زشـتی را خواسـتند نسـبت بـه مردم اجری می‌نماینـد «مثل سـلاطین قـدیم که اگر شب مزاجشان خوب کار کرده بود صبح آن روز خوشـحال و خندان اطرافیان را مورد تفقد قرار داده و بذل و بخشـش فراوان می‌نمودند و اگر خدای نخواسته مزاج وظیفه خود را خوب انجام نداده و به یبوست مبتلا می‌شدند عصـبانی و اوقات تلخ به همه بدبین به در و دیوار ناسزا گفته احکام غلط و شداد صادر چه بسا شکم‌ها پاره و چشمها از حدقه بیرون آورده گردن‌هـا بـا شمشـیر زده می‌شـد حتی به اولاـد و نزدیکان خود رحم نکرده از دین بینائی یک عمر محرومشان می‌کردنـد». با اجرای این حکم و آزادی عمـل حکـام و سـلب حق اعـتراض از مردم حـال و روزگـار چنین ملتی چگونه خواهـد بود؟! اگر آقایـان حکام به ناموس بهائیان تعرض نمودند تکلیف چیست بدیهی است شخص بهائی در برابر حکومت باید تسلیم صرف بوده و دم نزند به دلها توجه داشته باشد، و اگر بعد از دست درازی به ناموس، به مال و دارائی هم طمع نموده هستی‌اش را از دستش گرفت باز هم حق اعتراض ندارد، اگر اقدام به قتل نفس نموده خانه‌های آنها را به آتش کشـید بهائی مورد که به اقدس ایمان آورده و آیات او را احکام الهی می‌داند نمی‌تواند هیچگونه اعتراضـی نموده وظیفه او در قبال [صـفحه ۱۰۹] این همه ظلم و تعـدی و غیره فقط توجه به دلها است و بس: اگر این مهملات را کسـی به عنوان احکام آسـمانی برای وحشـیان آفریقا بگویـد او را زنـده زنـده نخواهند خورد بی‌خود نیست که بهاء الله اینها را اغنام خطاب کرده کسـی که فهم و شـعور را از دست داده خودش از کار افتاده در مقابل هر گونه مصائب حتی مرگ هم تسلیم است.

طلا یا معبود بهاء الله

(ص ۲۷ سطر ۱۸ و الذی تملک مأه مثقالا من الذهب فتسـعه عشـر مثقالا لله فاطر الارض و السـماء ایاکم یا قوم ان تمنعو انفسکم عن هـذا الفضل العظیم) ترجمه: کسـی که دارای یکصد مثقال طلا شد پس نوزده مثقال آن برای خدائیست که آفریننده زمین و آسـمان است مبادا خویشـتن را از چنین بخشـش بزرگی باز داریـد). بازگو از نجـد و از یاران نجـد تا در و دیوار را آری بوجد از اول کتاب اقـدس تـا اینجا خواننـده عزیز با ما همراه بوده و تا انـدازه بایـد درک نموده باشـد که خـدائی یا پیغمبری بهاء الله از چه قرار و بر چه منوال بوده است، اکنون آشـکار و هویـدا می‌گردد که تمـام فرمایشاتشـان تا اینجا مقـدمه و هموار نمودن جاده و آشـنا نمودن افکار اغنـام به احکـام و آیات خود بوده است، اینکه تا انـدازه آنان را زیر بار کشـیده و افسار به دهنشان زده مقصـد و مقصود غائی و نهایی خود را ابراز و در اظهار این مطلب چنان دچار شتاب و اضطراب گردیده که سر از پا نشناخته [صفحه ۱۱۰] چندین آیه پشت سر هم بافته هر نوع تهدید، تخفیف، تشویق اصـرار، التماس را جائز دانسته، باالاخره فهم و درک و علت و حکمت این گدائی را نیز از حـدود اسـتعداد و ادراک اغنام خارج و محدود به خداوند نموده و بس. در صورتی که فهم و درک این طملب بر خلاف فرموده بهاء الله که خواسـته است افکار اغنام را منحرف نماید بسـیار سهل و آسان است. اکثر افراد بشر در راه رسیدن به ریاست و آقائی در دوره زنـدگانی خود از هیچ نوع پستی و رذالت اخلاقی تملق و چاپلوس، تزویر و تدلیس، مکر و فریب، ظلم و خونریزی، خودداری نمی‌کنند برای زندگانی چند روزه هر یک راهی را انتخاب و روشی را پیروی می‌نمایند، تا اژدهای نفس پلید خود را ساکت و آرام سازند، این صـفات در اشـخاص متفاوت است. بعضـی به صـرف تملق و چاپلوسی، فریب و تزویر قناعت می‌نمایند، برخی از آن هم تجـاوز کرده دین و ایمـان و شـرافت و نـاموس و هر چه در نزد شـرافتمندان عزیز است. همه را فـدای خود خواهی و شـهوت پرستی

می‌نمایند از ارتکاب به هیچ نوع رذالت، دنائت، پستی، بی‌شرفی، و وقاحت، و قباحت، فروگذار نه نموده به جائی می‌رسند که به مقام مقدس ایزدی نیز توهین روا می‌دارند و به نام او گدائی می‌کنند و او را همچون خود بشری پست و رذل تصور می‌نمایند که نیازمند به پول و طلا باشد: ملاحظه فرمائید پستی و دنائت اخلاقی باید تا چه پایه واندازه باشد که گدائی را به خدا نسبت دهند و نام مقدس او را خوار و بی‌مقدار [صفحه ۱۱۱] سازند و نام منزه او را که آفریننده عالم و عالمیان است به طلا و امثال آن آلوده کنند، بدبخت تیره روز و گدای ولگرد را به نام مقدس خداوندی چکار؟ طلا چیست؟ پول کدام است؟ که در راه اصول به آن از هیچ نوع وقاحت و قباحتی فروگذار نمی‌کند که در آیه‌ی بعدی می‌گوید: (قد امرناکم بهذا بعد ازکنا غنیا عنکم و عن کل من فی السموات و الارضین). ترجمه: شما را به این کار امر کردیم پس از آنکه از شما و از هر کس که در آسمانها و زمینها است بی‌نیاز هستیم. پر روئی و تردستی رامشاهده فرمائید کوسه و ریش پهن یعنی چه کسی که از زمین و آسمان بی‌نیاز است به گدائی چه نیاز دارد که با کمال وقاحت تکرار نماید. (که ان فی ذلک لحکم و مصالح لایحط بها علم احد الا الله العالم الخبیر) ترجمه: در این کار حکمت‌ها و مصلحت‌هائی است که علم احدی به آن احاطه نمی‌کند مگر علم خدای دانا و با خبر. حکمت یعنی چه، مصالح کدام است، که علم احدی به آن نرسد، شاید طلا را خدای خود دانسته که علم احدی بکنه آن نمی‌رسد، و یا اغنام خود را به حدی گوساله تصور کرده که به چنین مهملاتی تفوه نموده، والا زر و سیم چه ارزش و اهمیتی در نزد خدا دارد که دارای این همه اسرار باشد و این همه اصرار ورزد و بگوید: (قل بذلک اراد تطهیر اموالکم و تقربکم الی مقامات [صفحه ۱۱۲] لا یدرکها الامن شاء الله انه لهو الفضال العزیز الکریم). ترجمه: بگو بدین وسیله خواسته دارائی شما را پاک نماید و شما را به مقاماتی برساند که درک نمی‌کند کسی آن را مگر کسی که خدا خواسته باشد. ثروت و دارائی اگر از راه مشروع و پسندیده گرد آمده باشد به خودی خود پاک و تمیز است و اگر از طریق نامشروع و ناپسند جمع شده باشد. باید به صاحبان اصلی آن مسترد گردد (نه به بهاء الله) تا پاک شده و ذمه شخص بری گردد. ایشان چگونه می‌خواهند با دریافت ۱۹ درصد دارئی نامشروع و ناپاک را طاهر و پاک گردانند، و با دریافت این پول «مثل کشیشان زمانهای پیش که بهشت می‌فروختند» تقرب به خدا بفروشند، خدائی که قرب او به واسطه‌ی دریافت پول حاصل شود بشر پستی است نه خدا. با این همه اصرار باز قلبش آرام نگرفته و تأکید بیشتری را لازم دانسته می‌گوید: (یا قوم لاتخو نوفی حقوق الله و لا تصرفوا الا بعد اذنه کذلک قضی الامر فی الالواح و فی هذا اللوح المنیع). ترجمه:ای مردم در حقوق خدا خیانت نکنید و آن را خرج ننمائید مگر بعد از اجازه چنین گذشت امر در الواح دیگر و این لوح بزرگ). در اینجا نصیحت می‌کند که در سهم خدا خیانت نکنند و آن را بدون تحصیل اجازه از خدا به مصرف نرسانند. [صفحه ۱۱۳] مقصود ایشان از این خدا کیست که باید اجازه دهد، اگر همان خدائی که خالق جهان است و همین طلا و معادن را به وجود آورده احتیاج به پول و طلا و فلان (که بهاء الله برای یک مثقال دلش لک زده) ندارد. و اگر مقصودش از کلمه خدا خود اوست (چنان که از آیه اخیر استنباط می‌شود) که نام او میرزا حسینعلی نوری است نه خدا، و با این عمل بزرگترین اهانت را به مقام مقدس ذات پروردگار، خدای بزرگ توانا نموده که اگر از تمام گناهانش هم صرف نظر شود این تقصیر و گناه و جسارت بزرگ را ندیده نمی‌توان گرفت و آن دهن را با سرب مذاب باید پر نمود شداد، و نمرود، و فرعون، هم این غلط بی‌جا را کردند هنوز که هنوز است به لعنت ابدی گرفتار و بهاء الله نفر چهارمی خواهد بود. شعری به خاطرم رسید که بی‌مناسبت نیست اینجا آورده شود خانه‌ی فرعون را شیطان شبی حلقه بر در زد که دارم مطلبی گفت فرعونش ایا تو کیستی آدمی جنی مرا گو کیستی کرد شیطان بادی از مقعدرها گفت بادا این به ریش آن خدا گو نمی‌داند برون خانه کیست حلقه بر در می‌زند از بهر چیست باز هم خجالت نکشیده چنین می‌سراید (من خان الله یخان بالعدل و الذی عمل بما امر ینزل علیه البرکته من سماء عطاء ربه الفیاض المطفی الباذل القدیم). ترجمه: کسی که به خدا خیانت کند به عدل خیانت کرده هر کسی به آنچه مأمور شده رفتار کند (طلا بدهد) فرود می‌آید بر او برکت از [صفحه ۱۱۴] آسمان بخشش و عطا کننده و بذل کننده باستانی) خیانت به خدا به واسطه‌ی ندادن پول یعنی چه، چنین خدائی پست و محتاج و

حقیر است. تعالی الله عما یصفه الظالمون علوا کبیرا پروردگارا، تو خود گواهی که ما از چنین خدائی که نیازمند زر و سیم باشد بیزاریم و چنین خدای را مخلوق پست و رذل می‌شماریم که از زور تنبلی به دریوزگی و گدائی پرداخته موجب ضلالت و گمراهی برخی از مخلوقاتت گردیده است. پروردگارا، تو خود آگاهی که مقصود و مقصدی جز آگاهی بنده‌گانت نداریم، آنان را به فضل عمیم و رحمت بی‌منتهای خود به راه راست هدایت فرما تا تو را چنان که هستی به یگانگی و بی‌همتائی شناخته پرستش نمایند. کردگارا، ما به گفتار مقدس تو پی بردیم و ایمان آوردیم که گوش دارند ولی نمی‌شنوند چشم دارند لیکن نمی‌بینند دل دارند اما نمی‌فهمند. پس گوشهای آنان را شنوا و چشم‌های ایشان را بینا و دلها را خردمند و داناگردان. بارالها، نادانان و گرفتاران وادی ضلالت را دانا و به راه راست خداشناسی آشنا و راهنما فرما خدایا جز تو و سایه‌ی تو پناهگاهی نداریم ما را در پناه سایه‌ی خود پناه ده تا وظیفه‌ای را که به گردن گرفته‌ایم به انجام رسانیم، آمین یا رب العالمین. [صفحه ۱۱۵]

استحمام غیر عملی

(ص ۲۹ سطر ۱۸ قد کتب علیکم تقلیم الاظفار و الدخول فی ماء یحیط هیا کلکم فی کل الاسبوع و تنظیف ابدانکم بما استعملتوه من قبل ایاکم ان یمنعکم الغفلته عما امرتم به من لدن عزیز عظیم ادخلو ماء بکرا و المستعمل منه لایجوز الدخول فیه ایاکم ان تقربوا حماماه العجم من قصدها وجد رائحتها المنتنه قبل وروده فیها تجنبو یاقوم و لاتکونن من الصاغرین انه یشبه بالصدید و الغسلین ان انتم من العارفین). ترجمه: نوشته شد بر شما گرفتن ناخنها و داخل شدن در آبی که احاطه کند (بپوشاند) هیکل‌های شما را در هر هفته و پاکیزه کردن بدن‌های شما به آنچه به کار برده‌اید از پیش مبادا اینکه باز دارد شما را غفلت از آنچه امر شدید بر آن از جانب عزیز و بزرگ داخل شوید به آب بکر (دست نخورده) و به کار برده شده آن جایز نیست دخول در آن مبادا آنکه نزدیک بشوید به گرمابه‌های عجم (ایران) از قصد آن (عمدا) یافت بوی و تعفن آن را پیش از ورودش در آن به پرهیزید ای مردم و نباشید از اهانت شدگان به درستی که آن مانند چرک و خون و آب غساله می‌باشند اگر شما از دانایان باشید). مقصود آخدا از این همه وراجی این است که ناخن‌ها را بگیرید و هفته یکبار در آب بکر و دست نخورده داخل شده استحمام نمائید و به گرمابه‌های خزانه داخل نشوید که آنها بدبو و متعفن می‌باشند. از همین جا می‌توانید به گفتار عربی این خدای قرن بیستم پی ببرید [صفحه ۱۱۶] که تا چه اندازه متعفن است. ما ناچاریم این مهملات را تحت اللفظی ترجمه نمائیم زیرا اگر به سبک و شیوه‌ی فارسی ترجمه کنیم باید در معنی هم تصرف شود که این عمل ناصحیح است. عربی بهاء الله درست همانند همان ترجمه‌ای است که ملاحظه می‌فرمائید، هر قدر شما از این ترجمه فارسی لذت می‌برید یک نفر عرب و عربی‌دان هم از عربی بهاء الله لذت خواهد برد، باری به موجب نص صریح این آیه گرما به دوش و نمره برای بهائیان حرام است، زیرا طرز استحمام را با زحمت زیادی بیان نموده که باید هر نفری در مقدار آبی که تمام بدن او را بپوشاند داخل شود، یعنی استحمام را منحصرا به همان نحو دستور داده‌اند و غیر آن جائز نیست، در این صورت با دوش ممنوع خواهد بود، اگر اغنام بخواهند مطابق این دستور استحمام کنید هیچگاه عملا موفق به استحمام نخواهند شد، زیرا حداقل هر خانواده را اگر پنج نفر تصور نمائیم پنج بار هر باری دو متر مکعب آب لازم است تا هیکل شخص را بپوشاند و این مقدار آب در هفته مخصوصا در زمستان باید گرم شود یعنی در هر هفته‌ای برای یک خانواده پنج نفری ده متر مکعب آب گرم لازم است تا بتواند مطابق دستور فوق رفتار کند هزینه سوخت ده متر مکعب آب در هر هفته برای خانواده‌های طبقه دوم و سوم میسر نخواهد بود. پس بهائیان ناچار باید از نظافت چشم پوشیده یا بر خلاف دستور خدای خود به گرمابه‌های عمومی بروند و با خدا و مولای خود عصیان ورزند روح مشوش و مضطربش را در عالم ارواح پریشان‌تر سازند [صفحه ۱۱۷] تا دوباره احکام دیمی و بدون مطالعه نازل نفرمایند و ادعای خدائی نکنند واقعا مسخره است.

دو عید بزرگ

ص ۳۱ سطر ۱ قد انتهت الاعیاد الی العیدین الاعظمین اما الاول ایام تجلی الرحمن علی من فی الامکان باسما له الحسنی و صفاته العلیا و الاخر یوم فیه بعثنا من بشر الناس بهذا لاسم لدی به قامت الاموات و حشر من فی السموات و الارضین) ترجمه: به تحقیق منتهی (منحصر) شد عیدها به دو عید بزرگ اما نخستین روزهائی است که در آنها جلوه نمود خدا بر آفرینش (هستی) به نامهای نیکو و صفات بزرگ، و دیگری روزی است که در آن برانگیختم کسی را که به مردم بشارت دهد به این واسطه آن مرده‌ها زنده شدند و بر پا خواستند کسانی که در آسمانها و زمینها بودند» مقصود از عید اول روزهائی است که میرزا حسینعلی نوری در بغداد کلاه را به سر برادر گذاشته جانشینی سید باب را نمود «از ۸ اردیبهشت ماه الی ۱۲ که در بین بهائیان به عید گل و عید رضوان نامیده می‌شود» دوم روزی است که سید علیمحمد باب ادعای مهدویت کرده که بنا به قول بهاالله وی را هم خود ایشان مامور ساخته و به سوی مردم فرستاده تا مردم را به ظهور من یظهرالله بشارت دهد که خدا قریبا خود ظاهر گشته و تمام مرده‌ها را زنده گردانیده و تمام مخلوق آسمانها و زمینها را محشور خواهد ساخت و بشر را به اوج سعادت و خوشبختی خواهند رسانید، و دیدیم هنوز مرکب این وعده وعیدها خشک نشده [صفحه ۱۱۸] جنگ جهانی اول شروع و دنیا را به خاک و خون کشیده همان آرامش و امنیت هم که داشتیم از برکت انفاس قدسیه این درویش مازندرانی از بین رفته و اعجاز ظاهر گشت. این قلندر عاجز بیچاره که تا این دجا حرفهای جنون آمیز و خارج از منطقش را شنیده و یک حرف به درد بخور در بین تمام گفتارش ندیده‌ایم دم از خدائی زده و می گوید من خالق جهانم، چقدر پست و چقدر خنک، و در عین حال چه اندازه وقیح و پر رو، که با نداشتن هیچگونه تفوق بر دیگران با کمال بی‌شرمی و بی‌حیائی چنان ادعای بزرگ و غلط بیجائی را بنماید، و یک دسته گوسفند هم بع بع گویند یا للعجب از این چشم بندان. البته خوانندگان محترم به کفتار بیهوده و یاوه‌های بهاء الله پی برده‌اند که این مرد پر رو پای بند هیچ منطق و دلیلی نبوده هر چه به زبانش آمد گفته و نوشته است. حال صرف نظر از بطلان ادعای هر دو بزرگوار اگر به گفته بهاء الله سید علیمحمد از طرف او مامور بوده ظهور و قریب الوقوع خدا را به مردم دنیا بشارت بدهد، او فقط باید مبشر و خبر دهنده باشد، در صورتی که می‌بینیم سید علیمحمد نه اسمی از بهاء الله برده و نه اعتنائی به او نموده بلکه خویشتن را فرستاده مستقل خدا، قائم، و مهدی، معرفی و کتاب و احکام عجیب و قریبی نازل و مردم را به اطاعت اوامر و احکام خود خوانده و در هیچ جا اسمی از بهاء الله نبرده است. حال اگر حرف بی‌دلیل بهاء الله را قبول کنیم، سید علیمحمد را دروغگو، و اگر ادعای سید علیمحمد را قبول نمائیم بهاء الله که فردی از [صفحه ۱۱۹] مریدان سید باب بوده دروغش آشکار می گردد، باید دانست و از بهاء الله پرسید به چه دلیل ایشان ظهور کل شده‌اند، باب و کتاب بیانش هیچ جا اسمی از ایشان نبرده فقط یکجا گفته است. پس از انقضاء مدت المستغاث که دو هزار و چند سال می‌شود «من یظهرالله» ظاهر خواهد شد، من یظهر الله دو هزار سال بعد به ایشان چه، که خود را روی دستگاه خدائی انداخته و باب را مبشر و خبر دهنده خود دانسته و بخورد اغنام داده است، من یظهر الله به او چه مربوط است او میرزا حسینعلی نوری است و یکی از بابیان ناقض سید باب است، به فرض محال من یظهر الله دو هزار سال بعد باید بیاید نه سیزده سال، شهدالله شیاد عجیبی بوده بدون هیچگونه دلیل و مدرکی من یظهر الله شده. فداکاری و از جان گذشتگی طرفداران باب که در راه او جان و مال و همه چیز داده‌اند به حساب خود آورده. همه جا مبلغین از خود گذشتگی اصحاب باب را به رخ مردم کشیده و در راه کیش بهاء به حساب می گذارند، در حالی که باب بهاء را اصلا نشناخته در هیچ جا اسمی ذکری از او نه نموده است، مؤمنین باب در راه پیشرفت دین باب سر و جان را فدا کرده‌اند به میرزا حسینعلی نوری مازندرانی چه مربوط است، او یک نفر بابی بوده که در زندان تهران برای نجات از مرگ باب را سب و لعن هم نموده است. ولی حالا در بغداد آیه نازل و ظهور او را عید می گیرد؟ وقتی که انسان شرم و حیا را کنار گذاشت همه کار می کند. مطلب قابل توجه این است فرض کنیم یکی از این دو واقعا از طرف خدا مبعوث و برای هدایت بشر آمده‌اند هنوز مرکب احکام و [صفحه ۱۲۰] دستورات سید علیمحمد باب خشک نشده و احکامش

مورد عمل و اجری قرار نگرفته بهاء از آن طرف سر در آورده قوانین آب نکشیده «آن هم روی کاغذ قاچاقی و دزدکی» که نمونه‌هایش گفته شد قی کرده و مردم را به اطاعت از پرت و پلاهایش دعوت نموده، اکنون جای پرسش است که در یک زمان به دو دین و دو شریعت چه نیاز می‌بوده اگر سید باب از طرف خدا آمده و آن شریعت را با دستور او گذارده (که مورد تائید بهاء الله نیز می‌باشد زیرا بعضی از احکامش نسخ و بعضی را تائید و جزء احکام خود آورده) چرا بایستی هنوز چند سالی نگذشته و شریعتش روان نگردیده نابود گردانیده شود. این کار از خدا بعید و نشدنی است. پس با ایمانی ثابت و عقیده راسخ باید گفت که هر دو دروغگو دزد و شیاد می‌باشند.

حل مسئله خیلی بغرنج

(ص ۳۱ سطر ۱۴ اذا مرضتم ارجعوا الی الحذاق من الاطباء انا ما رفعنا الاسباب بل اثبتناها من هذا القلم الذی جعله الله مطلع امره المشرق المنیر» ترجمه: هر گاه بیمار شدید به پزشک حاذق مراجعه نمائید ما اسباب را از بین نبردیم بلکه آنها را استوار ساختیم ازاین قلم که خداوند آن را محل تابش فرمان فروزنده و نور بخش خود قرار داده. امروز هر کودک دبستانی هم می‌داند که اگر بیمار شد باید به پزشک [صفحه ۱۲۱] مراجعه نماید حتی حیوانات سگ و گربه خویش را مردم موقع بیماری به دام پزشک نشان می‌دهند ولی گویا روی سخن بهاء الله با اغنام است چون در قانون بیان سید باب مراجعه به پزشک و استعمال دارو را ممنوع و حرام کرده است. بهاء الله حکم سید باب رانسخ نموده بر گوسفندان خود منت می گذارد و اجازه مراجعه به پزشک را در موقع بیماری می‌دهد. حقیقتا احکام و دستورات این دو نفر مصروع خنده آور و موجب تعجب و حیرت است که چگونه به چنین مهملاتی نام احکام نهاده و چطور با چنین احکامی می‌خواهند سعادت بشر قرن بیستم را تأمین نمایند، چگونه می‌توان باور کرد کسی به اندازه‌ی خردلی فکر و عقل داشته باشد و این احکام را موجب سعادت داند، خدایا زین معما پرده بردار، جز اینکه بگوئیم هیچ یک از افراد بهائی از احکام اقدس اطلاعی ندارند چاره نداریم، و جز اینکه به عباس و شوقی افندی در نابود ساختن کتاب اقدس حق بدهیم جوابی نداریم، زیرا اگر این کتاب‌ها (بیان و اقدس) ترجمه و چاپ شود شاید ۹۹ درصد بهائیان به هوش آمده از کیش خود باز گردند. سبحان الله برای چند روز زندگی چه اندازه موجب گمراهی مردم می‌شوند؟ برای چهار روز ریاست و شهوت رانی چه جنایاتی مرتکب می گردند، هفتاد نفر زن و مرد و اطفال معصوم و بیگناه را در یزد دچار دژخیم مرگ کردند و خود به جای آنکه اندکی متأثر شوند «شرق منور شد، غرب معطر گردید» سرودند. عجبا اینان مگر دل از سنگ دارند یا اصلا دل ندارند که خود [صفحه ۱۲۲] به بطلان کیش خود پی برده کتابش را نابود می کنند تا مردم بیشتر در ضلالت و گمراهی بمانند، زیرا زندگی خود را در گمراهی دیگران یافته‌اند، اینان جواب وجدان را چه می‌دهند یا شاید اصلا وجدان ندارند اگر می‌داشتند در گمراهی دیگران نمی کوشیدند واقعا از هر بی‌رحمی به رحم‌تر و از شقی شقی‌تر و از هر ظالمی ظالمتر و از هر قصابی قصاب‌ترند.

اجازه‌ی مضحک

(ص ۳۲ سطر ۱۴ قد اذن الله لمن اراد ان یتعلم الالسن المختلفه لیبلغ امر الله مشرق الارض و غربها و یذکرها بین الدول و الملل علی شأن تجذب به الافئده و یحیی بکل عظیم رمیم) ترجمه: اجازه داده است خداوند به کسی که بخواهد زبانهای مختلفه را بیاموزد برای اینکه امر خدا را در خاور و باختر زمین تبلیغ کند و آن را بین دولت‌ها و ملت‌ها ذکر نماید به طوری که دلها را جذب کند و استخوانهای پوسیده را زنده سازد. خدا اجازه داده که زبان خارجی را فقط به منظور تبلیغ امر خدا در بین دولت‌ها و ملت‌ها بیاموزند یعنی در غیر این صورت و برای مقاصد دیگر از قبیل تحصیل علوم و صنعت، تحصیل زبانهای خارجی ممنوع و حرام است. اندکی در این مورد بیندیشید، اجازه موقعی از مقامی صادر می‌شود که موضوع آن ممنوع باشد یعنی برای کارهائی که طبعا و فطرتا [

صفحه ۱۲۳] و قانونا آزاد است احدی محتاج به کسب اجازه از هیچ مقامی نیست. پس دادن اجازه معلوم می‌کند در کیش بهاء تحصیل زبان خارجی ممنوع بوده حال تحصیل را فقط به منظور تبلیغ امرالله اجازه داده ولی خود به زبان خارجی آیات نازل و سخن گفته است. در تمام مذاهب و ادیان تحصیل زبان خارجی آزاد و منع نگردیده. فقط بهاء است که غیر از برای تبلیغ تحصیل زبان خارجی منهای خودش را ممنوع دانسته و اغنام نباید برای علوم جدید که زبان خارجی هم جزء برنامه و دروس می‌باشد استفاده نموده و یاد گیرند، این هم یکی از معجزات و کرامات بهاء الله و یکی از وسائل سعادت اغنام است که مردم از درک و فهم چنین سعادتی محروم می‌باشند. نمی دانم این تیره بختان و گمراهان وادی ضلالت چرا نمی‌خواهند بیدار شده قدری در اطراف کیش خود فکر کنند این کلمات بی‌ارزش مسخره که به واسطه‌ی چرند بودنش از انظار مخفی کرده و از بین برده‌اند بیندیشند مگر با جان و روان خود دشمنی دارند. اینها در مدت ۶۰ و هفتاد سال از جناب عبدالبهاء یا شوقی افندی نپرسیده‌اند چرا مطالعه و داشتن کتاب اقدس ممنوع و حرام است این کتاب را جمال مبارک برای مردم نازل فرموده‌اند که مورد استفاده مردم قرار گرفته و سرمشق زندگی باشد، برای حبس در صندوقخانه نازل نفرموده‌اند، شوخی نیست این کتاب اقدس اس اساس مذهب است، مال مردم است، برای مردم است، نه تنها برای اغنام بلکه برای تمام مردم جهان که بخوانند و از کلمات و دستورات که هیچ کس از اولین [صفحه ۱۲۴] و آخرین قادر نبوده‌اند مثلش را بیاورند استفاده نموده داخل گله گردیده بهائی شوند، و بهائیت جهان گیر شده قضیه تمام شود، چرا کتاب خدا را زندانی کرده‌اید، شیکش نفر هم این سؤال را نکرده چرا یک نفر بهائی حق ندارد در خانه‌اش یک جلد اقدس داشته باشد خواندن و نگه داشتن کتاب بیان چرا گناه است مگر اینها کتاب آسمانی نیستند مگر اینها نازل نشده‌اند مگر اینها تماما کلمات و آیات الهی نمی‌باشند؟ آیات الهی مگر برای مردمان روی زمین نازل نشده، چرا باید مردم روی زمین از کلمات و گفتار خدا بی‌نصیب و محروم باشند، اگر بنا بود مردم این کتاب را ندیده و نخوانند پس چرانازل گردید، نازل شده که در صندوقخانه گذاشته درش را هم مهر و موم کنند؟ چرا ترجمه‌اش را حرام کرده‌اند، کلمات و آیات خدا باید به تمام زبانهای دنیا ترجمه و چاپ شود که مورد استفاده مردم جهان قرار گیرد، این گوسفندان اینقدر گوسفند بودند که حتی یک نفر هم بینشان پیدا نشد سؤال کند چرا، آخر چرا، کتاب آسمانی که برای من نازل شده چرا نمی‌گذارند مردم ببینند نه اجازه‌ی چاپ نه اجازه داشتن، نه اجازه خواندن، نه اجازه ترجمه، اجازه هیچ یک از اینها را ندارند یعنی اصلا باید نام اقدس فراموش گردد، واقعا داستان عجیبی است! شما در تمام کره‌ی زمین یک چنین جمعیتی می‌توانید پیدا کنید که هر چه بگویند و امر کنند گوسفندوار در مقابل گوینده فقط بع بع کنند؟ آقایان بهائی به شرافت و انسانیت قسم من هیچگونه خصومت و دشمنی با شما ندارم اینهائی که گفته و نوشته می‌شود روی دلسوزی است و اینکه می‌بینم چنان غرق در این حرفها هستید و از دنیا بی‌خبرید که [صفحه ۱۲۵] گویا همان طوری که بهاء الله تشخیص داده واقعا گوسفندید که گوسفند، آخر به خود آئید، به بینید دنیا درباره‌ی شما چگونه قضاوت می‌کند، اگر انشاالله ترجمه اقدس تمام و چاپ شد در کشورهای انگلیسی زبان هم به کلی آبروی شما خواهد رفت، شما را از مردمان ما قبل تاریخ خواهند دانست که پیدا شده و به این اراجیف معتقد شده‌اید.

مشروبات الکلی

(ص ۳۷ سطر ۱۷ لیس للعاقل ان یشرب ما یذهب به العقل و له ان یعمل ما ینبعی به الانسان لامایر تکبه کل غافل مریب) ترجمه: شخص خردمند را سزاوار نیست چیزی که عقل را زایل می‌کند بنوشد بلکه شایسته او اعمال انسانی است نه آنچه که هر غافل و شکاک به جا می‌آورد» واقعا بهاء الله در بیان علت و فلسفه احکام بی‌داد می‌کند، نوشابه را به علت زایل ساختن خرد روا نمی‌داند، حال آنکه حرمت نوشابه‌های الکی و ممنوعیت آن برای زوال عقل نیست بلکه اصولا چون برای مزاج مضر است نوشیدنش ممنوع شده ممکن است یک نفر خمره‌ای را سر بکشد و عقلش زائل نگردد بلکه به درجات از آقای بهاء الله عاقل‌تر باشد، به نص این آیه

برای چنین کسی روا و جائز خواهد بود بر عکس برای کسی که سابقه و عادت نداشته به گیلاسی مست شده و عربده آغاز می‌کند ناروا و ممنوع است، خلاصه اگر کسی عقلش زائل نشود می‌تواند نوشابه بنوشد، علاوه بر این صراحت آیه حرمت نوشیدن [صفحه ۱۲۶] مشروبات الکلی را نمی‌رساند، بلکه یک نصیحت اخلاقی است که شخص عاقل با دست خود خرد خویش را زائل نمی‌نماید، اگر کسی نخواست به این نصحیت گوش ندهد خلافی نکرده و فعل حرامی را مرتکب نشده، به قول آخوندها ترک اولی کرده است، شاید به همین جهت هم باشد که اکثر بهائیان عرق را مثل آب نوش جان می‌فرمایند، خادم مشرق الاذکار عشق آباد که سید پیرمرد یزدی دائم الخمری بود می‌گفت من خادم خانه خدا هستم و خدا هم همیشه عرق من را پیش پیش می‌رساند.

آزادی شیوه حیوانات است

(ص ۳۳ سطر ۱۰ انا نری بعض الناس اراد و الحریه تنتهی عواقبها الی الفتنه لا نخمد نارها کذالک یخبرکم الموصی العلیم فاعلمو ان مطالع الحریه و مظاهرها هی الحیوان و لانسان ینبغی ان یکون تحت سنن یحفظ جهل نفسه و ضر الماکرین ان الحریه تخرج الانسان عن شئون الادب و الوقار و یجعله من الارذلین فانظر الخلق کا الاعنام لابدلها من راع لیحفظها ان هذا الحق یقین انا نصد قهافی بعض المقامات دون الاخر انا کنا عالمین) ترجمه: ما می‌بینیم بعضی مردم را که طالب آزادی می‌باشند منتهی می‌شود پایان آن به فتنه که خاموش نخواهد شد آتش آن چنین آگهی می‌دهد شما را وصیت کننده‌ی دانا پس بدانید که محل طلوع و بروز آزادی عبارت از حیوان است و برای انسان سزاوار است که [صفحه ۱۲۷] زیر روشهائی باشد که نگاه دارد او را از نادانی نفس او و زیان مکر کنندگان به درستی که آزادی انسان را از شئون ادب و وقار بیرون می‌سازد و او را جزء اراذل قرار می‌دهد پس مردم را مانند گوسفندان به بینید که ناچار برای آنها چراننده لازم است که آنها را نگاهداری نماید این گفتار حق و یقین است ما آزادی را در بعضی جاها تصدیق می‌کنیم دون دیگر ما بودیم دانایان) عجبا افراد بشر پس از آنکه از غارها بیرون آمده و زندگانی اجتماعی را شروع و تشکیل تمدن دادند چه جانها باخته و خونها ریخته و مشقت و مرارت‌ها کشیده تا به شکستن سدهای استبداد موفق شده آزادی را به دست آوردند، در نتیجه فداکاریهای آزادیخواهان ترکیه حکومت استبدادی عثمانی سرنگون و جناب بهاءالله از زندان آزاد و مشغول نزول آیات گردیدند این همان آزادی است که از شئون حیوانات می‌دانند. در دنیای متمدن امروز هر ملتی که از آزادی محروم و در زیر یوغ استبداد زندگی کنند اصولا ـ جزء انسان به حساب نمی‌آورند، آقای بهاء الله که احکام خود را مایه سعادت بشر می‌داند آزادی را از شئون حیوانات دانسته و صریحا در نهایت وقاحت می‌گوید ملت مانند گله گوسفند است و چراننده لازم دارد تا چراننده به نفع و میل خود دسته دسته آن بی‌زبانان را به کشتارگاه برده سر از تنشان جدا کرده به فروش رسانده صدی ۱۹ را تقدیم خدا نمایند. اگر این حکم مشعشع را با حکم قبلی راجع بعدم اعتراض به حکام و اطاعت اوامر آنان مربوط سازیم دیگر کار تمام است مخازن [صفحه ۱۲۸] سعادت یک جائی و در بست تحویل اغنام الهی خواهد شد. واقعا چشم بهائیان روشن که در زیر سایه چنین احکامی به زنده‌گانی سعادتمندی نائل خواهند گردید. می‌فرمایند آزادی انسان را از حد ادب و وقار خارج می‌سازد اگر این ادعا درست باشد باید در بین تمام ملت آمریکا و انگلیس یک نفر شخص موقر و مؤدب یافت نشود چون در این دو کشور آزادی به معنی تمام حکم فرما است و انگلیس‌ها در دنیا معروف و به وقار و متانت هستند. بهاء الله یا معنی آزادی را نفهمیده یا خواسته سفسطه و مغالطه نموده بدین وسیله بنیان استبداد را استوار سازد، آزادی که مردم در راه به دست آوردن آن از همه چیز خود گذشته و فداکاریها نموده جان و مال در راهش رایگان نثار کرده گردنها زیر گیوتین‌ها رفته و هنوز در بعضی از نقاط دنیا خونها ریخته می‌شود و خانمانها نابود شده از بین می‌رود یک چنین نعمت بزرگی را بهاء الله از شئون و خصایل حیوان می‌داند. به عقیده‌ی بهاء الله عموم ملل متمدن و آزاد را باید حیوان دانست نه انسان به دلیل آنکه آزادند و آزادی از شئون حیوان است. اگر آزادیخواهان ترک فداکاری نکرده آزادی را به دست نیاورد بودند، بهاء الله هم در زیر فشار استبداد مانده و

آزاد نشده بود که آزادی را از شئون حیوانات بداند همین آزادی است که به ایشان اجازه داده این مزخرفات را بگوید. شما ای خواننده عزیزای آقایی بهائی،ای بهائی زادگان بی‌تقصیر، عاجزانه استدعا می‌کنم قدری بهتر و بیشتر و عمیق‌تر در [صفحه ۱۲۹] اطراف این حکم و احکامی که گذشت خوب فکر کنید و بیندیشید، این مرد چه می‌گوید، موقع سرودن این آیات مست بوده، یا تب داشته، یا حشیش کشیده بوده است، مغز این مرد از چه موادی ترکیب یافته، مردم و اغنام خود را چگونه شناخته، هیچ فکر نکرده است که این حرفها را مردم خوانده و با ادعاهائی که خود را به مقام خدائی رسانده روی هم تلمبار کرده چه خواهد گفت، وقاحت و بی‌شرمی حد و حدودی ندارد، آن راه نزدیکت، و آن پول زیادت، و این هم عمل زشتت، اگر این احکام به زبانهای خارجی مثلا انگلیسی ترجمه شود و شخص آمریکائی آن را بخواند که در برابر سوزانیدن یک خانه کلی مرتکب را زنده بسوزانند، یا ارزش ناموس بهائی ۹ مثقال طلا است، یا آزادی از شئون حیوانات است، آیا این آمریکائی چنین کتابی را نخواهد سوزانید که مردم را گوسفند پندارد، و برای آنان چراننده لازم بداند، آیا به عقل و فکر گوینده‌ی این مهملات نخواهد خندید، این مرد را دیوانه و محتاج معالجه نخواهد دانست، و به حال اشخاصی که این مهملات را احکام آسمانی و کلید سعادت بشر می‌دانند تاسف نخواهند خورد.

آزادی پیروی احکام بهاء الله است

باز هم آخدا از رو نرفته در تائید گفتارش می‌گوید: (قل الحریه فی اتباع اوامری لو انتم من العارفین لو اتبع الناس ما نزلنا لهم من سماء الوحی لتجدن انفسهم فی حریته بحته طوبی لمن عرف مراد الله فیما نزل من سماء مشیته المهیمنته علی العالمین). [صفحه ۱۳۰] ترجمه: بگو آزادی در پیروی فرمانهای من است اگر شما از عارفین باشید اگر مردم پیروی کنند آنچه را که ما نازل کردیم برای ایشان از آسمان وحی هر آینه خود را در آزادی محض خواهند یافت خوشا به حال کسی که مراد خدا را دانست در آنچه که نازل شد از آسمان خواست مسلط بر جهانیان. آری ما هم تصدیق داریم که آزادی کامل بلکه هرج و مرج و بی‌بند و باری در پیروی از احکام بهاء الله است و بس، زیرا با پرداخت ۹ مثقال طلا هر زن و دختری را در کمال آزادی می‌توان به آغوش کشیده و از برکت احکام بهاء الله کام دل ستاند، با به کار بردن اندکی خجلت و انفعال هر بچه امردی را بدون بیم و ترس مفعول قرار داد از خواهر و دختر خویش استفاده نمود بدون آنکه مورد ملامت و سرزنش واقع شود، آزادی محض و حیوانی مگر همینها نیست، پس در این مورد بهاء الله راست گفته که آزادی محض در پیروی از احکام اوست، هر کسی مایل به چنین آزادی و شهوت رانی باشد بهائی شده پیرو احکام بهاء الله گردیده فقط سالیانه ۱۹ درصد خود را بپردازد دیگر آزاد است واحدی حق اعتراض را به وی ندارد خوشا به حالش.

تابوت بلور

(ص ۴۴ سطر ۴ قد حکم الله دفن الاموات فی البلور و الاحجار اللممتنعه اولو الاخشاب الصلبه اللطیفه و وضع الخواتیم المنقوشه فی اصابعهم انه لهو المقتدر العلیم: [صفحه ۱۳۱] یکتب للرجال و لله ما فی السموات و الارض و ما بینهما و کان الله بکل شیء علیما و للورقات و لله ملك السموات و الارض و ما بینهما و کان الله علی کل شیئی قدیر) ترجمه: حکم کرده خداوند دفن مرده‌ها را در بلور و سنگهای قیمتی (مانند الماس و برلیان و فیروزه و غیره) یا چوبهای محکم و ظریف (صنعتی) و نهادن انگشتری منقوش در انگشتان آنان هر آینه او توانا و دانا است نوشته می‌شود برای مردان برای خداست آنچه در آسمانها و زمین و بین آنها است و خداوند بر هر چیز دانا است و از برای برگ درختان نوشته می‌شود. برای خداست ملك آسمانها و زمین و بین آنها و خداوند بر هر چیزی توانا است). در اینجا آقای بهاء الله زنان را به ورقات تعبیر نموده که جمع ورق می‌باشد ورق هم در لغت عرب به معنی برگ درخت، یا

دراهم مسکوکه، یا ورق کتاب است، ما هم ناچار به همان برگ درختان ترجمه نمودیم. نه تنها در اینجا بلکه در اکثر الواح و آیات خود، زنان را ورقات نامیده حتی خواهر خود را ورقه علیا نام نهاده است: ۲ – درباره‌ی مردگان امت و اغنام خویش حداکثر بخشش و سخاوت را مبذول داشته آنچه از قلم اعلا نازل شده بدون فکر و مطالعه ثبت کرده و اغنام را مأمور به انجام آن نموده که حقیقتا به مسخره بیشتر شبیه است. اموات را در تابوت بلور و سنگهای قیمتی گذاردن و به خاک سپردن کار آدم عاقل نیست. [صفحه ۱۳۲] شاید آخدا مانند مصریان قدیم دوام و بقاء روح را به بقاء جسد مربوط می‌دانسته و به وسیله‌ی تابوت بلور و پنج کفن حریر می‌خواسته جسد بیشتر محفوظ بماند هر چه بوده مثل سایر احکامش غیر عملی است، چه آنکه فرض کنیم یک کشور سی میلیونی که سالیانه پنج درصد متوفیات داشته باشد و مطابق این دستور بخواهد عمل نماید اگر هر تابوتی را پنج هزار ریال در نظر گرفته و ارزش قائل شویم مجموع بهای تابوت پنج درصد اموات سالیانه ۷۵۰ ۰۰۰ ۰۰۰ ریال بالغ خواهد شد با این مبلغ می‌توان در سال دویست هزار نفر اطفال یتیم بی‌سرپرست بی‌بضاعت را به خوبی تربیت و نگه‌داری نمود و خیلی کارهای خیریه دیگر برای زنده‌گان.

پنج کفن حریر

(ص ۳۵ سطر ۴ و ان تکفنوه فی خمسته اثواب من الحریر او القطن من لم یستطع یکتفی بواحده منها کذلک قضی الامر من لدن علیم خبیر) ترجمه: کفن نمائید مرده را در پنج قطعه از حریر «پنج کفن روی هم بپوشانند که سرما نخورد» با پنبه کسی که استطاعت نداشته باشد به یکی از آنها اکتفا می‌کند این چنین گذشت امر از نزد دانا و آگاه. پنج کفن حریر روی هم به مرده پوشاندن و به خاک سپردن چه معنی دارد چه سعادتی از این عمل ناصحیح شامل حال مرده یا بازماندگان او خواهد شد، آخر برای چه حریر را آن هم پنج ثوب زیر خاک نموده [صفحه ۱۳۳] با مرده بپوسانند و هزاران بلکه میلیون‌ها نفوس سطر عورت نداشته مثل جدشان حضرت آدم برهنه زندگی کنند، آیا شخص عاقل به این یاوه‌ها تفوه می‌کند، آیا کسی که به این مزخرفات ایمان آورد از گوینده آن بی‌شعورتر نیست. ای آقای بهائی اینها را که می‌خوانی از جلد حیوانی بیرون آی و مثل پدرانت انسان شو قدری فکر کن دشمن جان خود مباش حیف است پسر انسان که بهاء الله حیوانش گفته و اغنام لقب داده چشم و گوش بسته با پای خود به کشتارگاه برود، عینک تعصب را از چشم بردار حقایق را آنچنان که هست تماشا کن، اینهایی که گفته و نوشته می‌شود بیانات جمال قدم است، تو خود اگر بخواهی قانونی برای دنیا بنویسی بدون آنکه هیچگونه ادعائی هم داشته باشی مسلما خیلی بهتر و پسندیده‌تر از پرت و پلاهای بهاء الله خواهی نوشت، حیف است خود را اینقدر تنزل دهی که بهائیی خطابت کنند. درست دقت کن ۵ پارچه حریر روی هم به تن مرده کردن شما را به وجدانتان قسم از عقل به دور نیست، اگر پنج پیراهن حریر به زنده بپوشانند باعث خنده و استهزا خواهد شد چه رسد به مرده، آخر هیچ فرد لایشعری چنین دستور خارج از منطقی می‌دهد که دسترنج بشر را زیر خاک کرده بپوسانند و میلیونها بشر هم جنس خود لخت و برهنه زندگی کنند، چه فائده از این کار احمقانه عاید خواهد شد، چه درب سعادتی به رویش گشاده می‌شود، چه باری از دوشش برداشته می‌شود، که ده متر حریر را زیر خاک کرده بپوسانند، [صفحه ۱۳۴] سطح فکر این مرد از معمولهم پایین‌تر بوده و ادعای خدائی هم کرده، همین ادعا بهترین و بزرگترین دلیل بر نفهمی و پائین بودن سطح فکر و جنون و دیوانگی‌اش می‌باشد، کسی که عقل و فهم داشته باشد یک چنین غلط بیجائی را نمی‌کند که بگوید من خدا و خالق جهانم دلیل و مدرک و معلوماتم هم کتاب اقدس است.

یک ساعت راه

(ص ۳۵ سطر ۶ حرم علیکم نقل المیت ازید من ساعته من المدینه ادفنوه باالروح و الریحان فی مکان قریب) ترجمه: حرام شد بر شما

حمل جنازه بیشتر از یک ساعت را از شهر، دفن کنید او را به خوشی و شادمانی در جای نزدیک. بهاء الله نمی‌دانست که روزی خواهد رسید که مرده را ضدعفونی کرده و دور دنیا خواهند گرداند چنان که امروز می کنند و جنازه‌ها را به وطن خود می‌رسانند بدون آنکه کوچکترین تغییری در مرده پدید آید و اگر بهاء الله می‌دانست حمل جنازه را بیشتر از یک ساعت راه حرام نمی کرد که نوه زاده و ولی امرش شوقی افندی یا غصن ممتاز مشمول این حکم شده و از سعادت شدفن در مقام اعلی یا بیت مبارک و در جوار خدا و خدازاده محروم گردیده و در لندن کعبه آمال حقیقیش به خاک سپرده شود. این ولی امر الله که اغنام معجزاتی برایش قائل هستند خبر از مرگ زودرس خود نداشت حتی از نوشتن وصیت خط و تعیین جانشین که [صفحه ۱۳۵] جزء وظایف حتمی‌اش بوده غفلت نموده یا اعتنائی به احکام آسمانی پدر بزرگش نداشته از وظیفه دینی سرباز زده است. بعد از فوتش شکافی بین اغنام پدیدار جمعی دوره‌ی خدائی را خاتمه یافته دانسته و پی کار خور رفتند، و عده‌ی دیگری مدعی شدند که مسلما وصیت خط بوده و غیر ممکن است ولی امر بر خلاف وظیفه عمل کرده باشد حتما آنهائی که در این کار ذینفع بوده‌اند وصیت خط را از بین برده‌اند. باالاخره سران قوم نشستند عقلهاشان را روی هم ریخته چنین نهادند که آیا دی امر الله در مقام شوقی افندی مرحوم مقام گرفته این دستگاه دین سازی را بگردانند حیف است چنین دستگاهی از دست داده شود، استفاده که از این پیش آمد نصیب اغنام گردید نجات و خلاصی از شر نزول الواح و شنیدن هر روز وعده‌های دروغ بوده که دیگر کسی نیست لوح نازل کند.

بیت العدل نیم بند

و بعد لازم آمد یک کار فوق العاده و برجسته انجام شود که گوسفندان رم کرده که عادت به چوپان و چراننده داشته‌اند و حالا که چراننده را از دست داده‌اند ممکن است عده‌ی دیگری از گله خارج و پی کار خود روند برای جلوگیری از این خطر و جلب نظر آنها آمدند بیت العدل که آرزوی دیرینه اغنام و اجرای یکی از احکام اقدس بود تشکیل دادند، باز اینجا شکاف دیگری پدید آمد، بدین معنی کمیسونی که شوقی افندی از پنج نفر آمریکائی در زمان حیات خود برای اداره [صفحه ۱۳۶] امور دستگاه خدائی تشکیل داده و امور را در واقع آنها اداره نموده ودستگاه را می گرداندند، این کمیسیون که همه کاره بودند با ایادی به رقابت و مخالفت برخواسته پس از آنکه نتوانستند توافق کنند آنها هم بیت العدل دیگری تشکیل و این دو بیت العدل با هم به مبارزه در آمده اغنام الهی هم دو دسته و دارای دو بیت العدل شدند که هنوز هم ادامه دارد. در حالی که خانه از پای بست ویران است، بیت العدل بدون وجود ولی امر معنی و مفهومی ندارد، طبق نص صریح الواح وصایای عبدالبهاء، و توقیع منیع ۱۰۵ صفحه ۲۱ شوقی افندی و صفحه‌های ۷۶ - ۷۷ - ۷۸ - ۷۹ - ۸۰ از کتاب دور بهائی که صریحا گفته و تأکید اندر تأکید شده که بدون ولی امر بیت العدل وجود خارجی نمی‌تواند داشته باشد، ریاست بیت العدل منحصرا با شخص ولی امر، عزل و نصب اعضاء بیت العدل فقط و فقط با شخص ولی امر است لاغیر، می گوید (بنیادش بر دو رکن رکین استوار رکن اول و اعظم رکن ولایت الهیه که مصدر تبیین و رکن ثانی بیت العدل اعظم الهی که مرجع تشریع است) فقدان یکی دلیل بر عدم وجود دیگری است، این دو لازم ملزوم یکدیگرند، اگر این نباشد آن نیست و اگر آن باشد این نیز هست، ولی این آقایان با این همه تأکید و توصیف و تضیح و غیره به ریش مبارک همه‌شان خندیده احکام و دستورات و فلان را زیر پا گذاشته بیت العدل بدون ولی امر را تشکیل و اختیار صدی ۱۹ و دیه ۹ مثقال طلای زنا کننده و غیره را در اختیار خود گرفته و دستگاه دین سازی را به گردش انداختند [صفحه ۱۳۷] من می‌خواهم از سران یا امناء یا ایادی و آنهائی که واقعا بهائی بوده و بهائیت را حق دانسته و این کیش را کیش خدائی می‌دانند سؤال کنم آیا این الواح وصایای عبدالبهاء لازم الرعایه و لازم الاطاعه هست یا نه اگر هست چگونه با گفته صریح او که (ولی امر الله رئیس مقدس این مجلس و عضو اعظم ممتاز لایعزل است) بیت العدل بدون آنکه ولی امر رئیس باشد تشکیل می‌دهد؟ یا آنکه می گوید (ایادی امر الله را باید ولی امر الله تسمیه و تعیین کند و جمع باید در ظل او باشند و در تحت حکم او) حال آیا انتخاب ایادی از

طرف بیت العدل و یا مجمع ایادی مخالف نص صریح فوق نیست؟ یا آنکه می گوید (حقوق الله راجع به ولی امر است) اخذ و مطالبه حقوق الله از ناحیه بیت العدل یا مقام دیگری مخالف نص صریح فوق نیست و دیگری می‌تواند دریافت کند؟ یا می گوید (حصن متین امر الله باطاعت من سو ولی امر الله محفوظ و مصون ماند) پس با حذف ولی امر الله از نظم بدیع الهی حصن متین امر الله چگونه مصون و محفوظ خواهد ماند؟ یا صلاحیت اخراج عضوی از اعضاء منحصرا در اختیار ولی امر است، چنانچه عضو ناصالح و فاسدی در بیت العدل یافت شود چه کسی می‌تواند او را اخراج نماید؟ و یا اعاده‌ی نفوس طرد شده که انحصارا با شخص ولی امر و دیگری را چنین اختیاری نیست با نبودن ولی امر چه صورتی پیدا می‌کند؟ یا در صفحه ۷۶ دور بهائی که ولایت امر و بیت العدل را در دو مؤسسه لاینفصم ذکر کرده و می گوید: «در بدو امر باید به نهایت وضوح... مذکور گردد که این دو مؤسسه نظم اداری حضرت بهاء الله و اساسش من عندالله است و [صفحه ۱۳۸] وظائفش خطیر و ضروری و مرام و مقصدشان مکمل یکدیگر» و باز در صفحه ۷۷ می گوید: «اختیارات و وظائفشان مکمل یکدیگر است». پس با این بیان صریح که ولی امر و بیت العدل را مکمل و متمم یکدیگر دانسته بیت العدل‌های فعلی بدون وجود ولی امر ناقص و ناتمام نیست؟ در صفحه‌ی ۷۸ دور بهائی شوقی از قول عبدالبهاء در الواح وصایا «مبین آیات الله» را انحصارا از وظائف ولی امر الله می‌داند و در صفحه‌ی ۸۰ - ۷۹ تأکیدا تفسیر و تبیین آیات را جز ولی امر به دیگری اجازه نمی‌دهد حال باید سؤال شود با نبودن ولی امر تفسیر و تبیین آیاتی که ضرورت پیدا می کند چه نفسی یا کسی می‌تواند آیات را تبیین و تفسیر نماید؟ هیچ کس باز عبدالبهاء در الواح وصایا در مورد وظائف ایادی می گوید: «این مجمع ایادی در تحت اداره ولی امر الله است که باید آنان را دائما به سعی و کوشش و جهد در نشر نفحات الله و هدایت من علی الارض بگمارد». با این بیان صریح ایادی باید در زیر هدایت و راهنمائی ولی امر به خدمات مرجوعه خویش مشغول باشند. حال با فقدان ولی امر جمع ایادی در مرکز امر چه مجوزی دارد و آنها چه محلی از اعراب را دارند؟ عجیب است خیلی هم عجیب است اینها دانسته و فهمیده پا روی احکام و دستورات دینی گذاشته آنچه دلشان می‌خواهد بدون توجه [صفحه ۱۳۹] به وظیفه‌ی کیشی عمل می کنند و یک نفر هم از اغنام صدایش در نمی‌آید این هم شد دین؟ خود شوقی که ولی امر بود چندان علاقه‌ای به انجام وظائف نداشته بلکه می‌توان گفت عقیده هم نداشته و همان کمیسیون پنج نفری کارها را اداره و ایشان به خوش گذرانی در سویس و لندن و غیره اوقات گرانبهای خود را می گذراندند حتی به وظائف واجب و لازم که نوشتن وصیت خط و تعیین جانشین بعد از خود و امثال اینها بوده توجهی نداشته و به کارهای لازم‌تری که از نظرها پنهان بوده مشغول بوده است و باز گفته‌ی عبدالبهاء را در الواح وصایا راجع به مرکز امر و بیت عدل «ما عداهما کل مخالف فی ضلال مبین» را جناب شوقی این چنین ترجمه فرموده‌اند: «و هر کس به غیر از این دو مرجع به هر مرجع دیگری توجه کند در خطای محض خواهد بود». با این نص و ترجمه خودش که حتما مکلف و موظف بوده در طی حیات خود این دو مرجع منصوص را تعیین و تشکیل نموده و هدایت و راهنمائی اغنام را دستخوش حوادث و نقشه‌های دیگران ننماید تعیین نکرده و موجب انحراف و گناه اغنام بیچاره شده است از این قبیل حرفها و ایرادات فراوان وجود دارد که شرحش باعث ملال است: خشت اول گر نهد معمار کج تا ثریا می‌رود دیوار کج شما خوانندگان عزیز خوب توجه و دقت فرمائید پایه این دین از روز اول به چه نحوی گذاشته شده بهاء الله کلاه سر برادرش گذاشته [صفحه ۱۴۰] مدتها با هم دعوی کرده و خونهائی ریخته شده بعد نوبت به عبدالبهاء رسیده او هم با برادرش میرزا محمد علی زد و خوردهائی کرده بدترین و پست‌ترین تهمت‌ها و رکیک‌ترین کلمات را نسبت به هم داده‌اند بعد از عبدالبهاء شوقی روی کار آمده با برادران و خانواده‌اش دست به یقه شده اینها هم مدتها با هم جنگیده و از دادن نسبت‌های زشت به یکدیگر مضایقه نکرده آنها شوقی را فاسد الاعمال گرفته شوقی هم مثل عبدالبهاء برادران را ناقض و مطرود دانسته است. پس از مرگ شوقی چون جانشین معین نشده بوده سران قوم و ایادی به جان هم افتاده برای استفاده از پشم و کشک و پشکل گوسفندان هر یک دسته‌ای تشکیل و به زد و خورد پرداخته‌اند آنچه در بین نبوده و نیست خدا و وجدان و انصاف است هر دسته نفع خود را در نظر گرفته به دسته‌ای دیگر

می‌تازد. پیدایش این کیش به جای نعمت نکبت آورده اگر درست دقت شود در مدت یکصد و خورده سال این جمعیت به ۸ – ۷ دسته تقسیم شده به جای وحدت و یگانگی اختلاف و تشتت ایجاد کرده و عده‌ی زیادی هم بقائش را به لقائش بخشیده پی کار خود رفته‌اند باقی مانده هم اکثرا بهائی زاده بوده و از کیش خود اطلاع درستی ندارند. یکی مرد و یکی مردار شد یکی هم به غضب خدا گرفتار شد به این دستگاه خدائی درست توجه فرمائید هر پیشوا و رهبری که عوض شده با جنجال و فحش و توهین و زد و خورد توام بوده حتی یکی هم بدون سر و صدا و انشعاب انجام نشده هر دسته‌ای ساز به خصوصی نواخته و راه متسقلی پیش گرفته هنوز هم مبلغین مفت خور خود فروخته و رندانی که سر نخ را در دست دارند اغنام بیچاره گیر افتاده را [صفحه ۱۴۲] امیدوار می‌سازند که کیششان دنیا گیر شده و بشریت تحت لوای امر مبارك به آرزوی دیرین خود که صلح و صفا است نائل آمده احکام بهائیت سر تا سر گیتی را بهشت برین کرده گرگ و میش از یک چشمه آب خورده و مردم دنیا برابر و برادر خواهند شد، این کیش با آنچنان پیشوایان و این چنین احکام و دسته جاتی که در داخل خود به وجود آورده واقعا جا دارد که آرزوی اغنام را بر آورده کند؟ فاعتبرو یا اولوالابصار

دو جا و جاها

(ص ۳۵ سطر ۱۵ و ارفعن البیتین فی المقامین و المقامات اللتی فیها استقر عرش ربکم الرحمن کذلك اخبرکم مولی العارفین) ترجمه: بلند سازید دو خانه را در دو جاو جاهائی که برقرار شده است در آنجاها تخت پروردگار شما که بخشنده است چنین فرمان می‌دهد شما را مولای عارفین. مقصود بهاء الله از دو خانه چنان که گذشت، خانه سید علیمحمد باب در شیراز و حسینیه بغداد است و جاهای دیگر نیز از قبیل سلیمانیه و اسلامبول و ادرنه و عکا و حیفا می‌باشد که خدای در آنجاها قرار گرفته بوده است. در اینجا میرزا حسینعلی نوری به صراحت ادعای خدائی خود را آشکار می‌سازد و خویشتن را پروردگار می‌خواند و دستور ساختن کاخهای مرتفع در جاهائی که چند روزی در آنجا بوده می‌دهد. بهاء الله علاوه بر تمام تبه کاریها و یاوه گوئی‌ها مردم را به بست [صفحه ۱۴۳] پرستی سوق داده که با دست خود در کجا و کجا کاخی ساخته آن را پرستش کنند. بر فرض محال بهاء الله نیز مانند سایر انبیاء از جانب خدا آمده باشد بتخانه ساختن و پرستش کردن یعنی چه، کدام یک از پیغمبران خدا چنین امری را نموده که آخرین آنها بهاء الله باشد؟ پس وجود کثیف خود را که آکنده از کثافات است خدا نامیدن و پروردگار دانستن مسخره نیست از او مسخره‌تر کسانی باشند که به این مزخرفات گوش فرادهند و وجود پلیدی را خدا خواند و برای او جا و مکان قائل شوند در عین حال ادعای عقل و خرد هم بنمایند. یك فرد بشر بدبخت و ناتوان خود را خدا خواند و عده‌ای از همه جا بی‌خبر و کور کر اطاعتش نموده او را خدا دانند وای بر این نفهمی.

بوی خدا در زندان

(ص ۳۶ سطر ۱۱ و الذی تفکر فی هذه الایات و اطلع بما ستر فیهن من لالی المخزونه تا الله انه یجد عرف الرحمن من شظر السجن و یسرع بقلبه الی الله باشتیاق لاتمنعه جنود السماوات و الارضین قل هذا الظهور یطوف حوله الحجته و البرهان کذلك انزله الرحمن ان انتم من المصفین قل هذا روح الکتب قد نفخ به من القلم الاعلی و انصعق من فی الانشاء الامن اخذته نفحات رحمتی و فوحات الطافی المهیمنه علی العالمین) [صفحه ۱۴۴] ترجمه: و کسی که فکر کند در این آیات و آگاه شود به آنچه که پوشیده شده در آنها از گوهرهای گنجینه شده، به خدا سوگند او می‌باید بوی خدا را از جانب زندان و به تندی با دل خود به سوی او می‌شتابد با شوقی که باز نمی‌دارد او را آتش‌های آسمانها و زمینها، بگو این ظهور می‌گردد دور او حجت و برهان چنین فرود آورد خداوند، اگر شما از شناسندگان باشید، بگو این جان کتابها است که دمیده شده به آن از قلم بلند و مبهوت شده‌اند موجودات مگر کسی که

گرفته است او را بوهای خوش بخشش من و عطر مشکهای لطف من که مسلط بر جهانیان است. خواننده گرامی از ابتدای اقدس همراه ما بوده آیات آن را به دقت مطالعه و به ارزش ادبی و علمی مادی و معنوی آن کاملا پی برده اکنون به رجز خوانی بهاء الله بر می‌خورد که با کمال وقاحت و پر روئی می‌گوید کسی که در اطراف آیات من تفکر نماید و به آنچه در آنها مستور است بیندیشد هر آینه بوی خدا را از جانب زندان استشمام خواهد کرد «در اینجا مقصود بهاء الله از خدا خود او و از زندان عکا می‌باشد» و چنان به سوی او خواهد شتافت که نیروهای آسمان و زمین نتوانند جلوگیری نمایند. علاوه بر اینکه این ظهور با حجت و برهان توام است کتاب اقدس نیز جان و عصاره‌ی کتابها است. تقاضا و تمنای ما هم از مردم به ویژه بهائیان همین است که در اطراف آیات و گفته‌های بهاء الله فکر کرده و با میزان علم و عقل بسنجند: ما اکنون برای هزارمین بار به اتفاق خواننده محترم به دستور بهاء الله رفتار و همین آیه را با موازینی که در دست داریم سنجیده تجزیه و [صفحه ۱۴۵] تحلیل می‌کنیم شاید ما هم بوی خدا را استشمام کنیم، از حیث ترکیب کلمات و سبک آیات در خور اعتنا نیست که بتوان در اطراف آن بحث نمود، و اما از حیث معنی تاکنون آنچه آیات برجسته بود نقل کردیم و معانی آنها را آشکار ساختیم و یکایک را مورد دقت قرار داده بطلان و یاوه گی آنها را ثابت نمودیم و به جای به دست آوردن گوهر گرانبها خر مهره هم نیافتیم، حجت و برهان هم در هیچ یک از گفتارش ندیدیم که ما و دیگران را قانع سازد همه‌اش ادعا و ادعای بی‌دلیل و منطق، ادعای خنده آور بچه گانه، یکی از ادعاها این است که کتاب اقدس روح و جان کتابها است که آن روح به واسطه‌ی قلم اعلی به آن دمیده شده، از این عبارت چه می‌توان درک کرد قلم اعلی یعنی چه که به وسیله‌ی آن روح به روح دمیده شود به کتاب چطور روح دمیده می‌شود دمیدن روح به کتاب چه ربطی با مبهوتی و بی‌هوشی مردم دارد گویا می‌خواهند بگویند که بر اثر نزول کتاب اقدس که شیره و جان کتابها است. جهانیان مبهوت و بی‌هوش شدند فقط عده‌ای که مورد توجه و لطف خواص ایشان بودند به هوش آمده و به او ایمان آوردند. بقیه مردم جهان هنوز در حالت بیهوشی به سر می‌برند، و بیشتر خیلی بیشتر مردم دنیا اسم بهاء الله را هم پس از صد و خورده سال هنوز به گشوششان نخورده است. اگر جناب ایشان چنین قدرتی داشتند که می‌توانستند مردم را به هوش آورند بهتر بود که یک دفعه همه مخلوق جهان را بیدار می‌نمودند که بهائی شده و بیچاره اغنام اینقدر عقب مبتدی نه دونند خداوند که نه مرکب است، و نه جسم، نه دیده می‌شود، نه محلی دارد، (نه مرکب بود و جسم [صفحه ۱۴۶] نه مرئی نه محل) آن چیزی را که در زندان عکا محبوس ساخته و بوی خدا رابه زندان منحصر نموده‌اند چه بوده است. اگر مقصود از خدا خودشان بوده که این حرف بسیار ابلهانه و کفرآمیز است و امیدوارم منظور خودشان نبوده باشد. کتاب اقدسی که روح و جان کتابها و شیره جان به وسیله قلم اعلی به جای سوزن آمپول به او تزریق شده که تمام مردم جهان به واسطه‌ی پیدایش این کتاب بیهوش شده و در عالم بهت هنوز باقی هستند مگر همین کتاب نیست، همین کتابی است که الان زیر نظر شما و مشغول مطالعه او هستید، این همان کتابی است که به واسطه‌ی رسوائی و بیهوده بودنش عباس و شوقی افندی به جمع آوری و از بین بردنش زحمات زیادی متحمل شده ولی به نابودیش موفق نگردیدند، زیرا کتاب کتاب خدا است، آن لالی مخزونه و گوهرهای گرانبها در کجا پنهان است که ما هر چه می‌گردیم پیدا نکرده و نه می‌بینیم اگر کتاب همین کتاب و آیات همین آیات است که قابل هیچ نوع اعتنائی نبوده بلکه یک کتاب پریشان و مغلوط و بی‌معنی و بیهوده‌ای بیش نیست که شایسته و سزاوار کوبیدن بر سر مؤلف آن می‌باشد.

یک آیه بهتر از تمام کتب

(ص ۳۷ سطر ۱۲ من یقرء آیته من آیاتی لخیر له من ان یقرء کتب الاولین و الاخرین) ترجمه: کسی که یک آیه از آیات مرا بخواند هر آینه برای او [صفحه ۱۴۷] بهتر از خواندن کتابهای پیشین و پسین است. در مفاد این آیه‌ها اندکی دقت فرمائید و در اطراف عقل و خرد گوینده آن تفکر نمائید، کتابی را که بهترین آیه‌های آن را استخراج و مورد مطالعه خوانندگان گرام قرار دادیم و به

ارزش علمی و ادبی و اخلاقی آن پی بردیم. اینک به بینیـد این مرد چه می گوید، یک آیه از آن کتاب را بهتر از تمام کتب اولین و آخرین «درستتوجه فرمائید یعنی آسـمانی و زمینی و علمی و اخلاقی و غیره» دانستن بهترین و منطقی‌ترین دلیل بر بی‌خردی و جنون گوینده آن نمی‌باشد؟ کسـی که اندک قوه‌ی ممیزه داشـته و معنی خوبی و بدی صحیح و سقیم را بداند هیچگاه ممکن نیست چنین یـاوه‌ای ببافـد ولو آنکه در دیـار بی‌خردان و دیوانگان باشـد. همین ادعای بی‌خود و بی‌جا خود دلیل بر بی‌خردی است زیرا شـخص عاقل بیهوده سخن نمی گوید «کسی که یک آیه از آیات مرا بخواند برای او بهتر از کتب اولین و آخرین است» یعنی چه آیات او را یکایـک خوانـدیم و به معنی آن پی بردیم جز یاوه و بیهوده سـخن نگفته، پس چگونه یک آیه‌ی او بهتر از کتابهای اولین و آخرین اسـت. در کتابهـای اولیـن صـرف نظر از کتـب علمی - فقهی - منطقی - طبی - حکمـت - فلسفه - کتب تـوره - انجیـل قرآن در دست‌رس می‌باشـد این آیه کـذائی او در کجا است که این همه شأن برای آن قائل شـده، مگر آیات ایشان همینها نیست که ما یک یک ذکر کردیم و شـرح دادیم این آیات که از هیچ حیث ارزش نداشت پس گفتار آخدا روی چه [صفحه ۱۴۸] اصل بوده؟ کتب آخرین هم امروز در دسترس عموم است که بـا منـدرجات آنهـا بشـر امروز چه معجزاتی می کنـد. بـا چنـدین صـد خروار بار در هوا می‌پرد، در زیر دریاها ساعت‌ها و روزها شـنا می کنـد، با یک گرم جسم کثیف دنیائی را ویران می‌نماید، و با یک آمپول مزمن‌ترین امراض را نابود می‌سازد، در کره ماه پیاده می‌شود صدا و گفتگو و عملیاتش در صفحه تلویزیون دیده و شنیده می‌شود، و هزاران از این کارهـای محیر العقـول، بلی یـک آیه‌ی بهـاء الله که بوی گنـد آن دنیـا را متعفن می‌سـازد بهـتر از این اکتشافـات و اختراعـات و خـدمات بشـری است؟ شـما را به خـدا انـدکی فکر کنید آیا کسـی که به میزان متوسط عقل و شـعور داشـته باشد یا مردم را اندکی دارای عقل و شـعور بداند به چنین گفتاری مبادرت می‌ورزد؟ قطع دارم که شـما خواننده‌ی محترم به عقل و شعور ما می‌خندید چرا بیهوده در اطراف این قبیل مزخرفات اوقات گرانبهای خود را صـرف کرده به توضـیح واضحات می‌پردازیم، ولی درد اینجا است که من کسانی را سراغ دارم که با هیچ قیمتی حاضر نیستند ذره‌ای در اطراف کار خود و مولای خود فکر کنند، تعصب را چنان با سمبه در شـکم اینهـا جا داده و کوبیـده و با سـیمان و آهن بتون آرمه کرده‌انـد که جز با دینامیت به وسـیله‌ی دیگری نمی‌توان متلاشـی و نـابودش نمود، شـما اگر بـا یـک نفر بهـائی روشن فکر تحصـیل کرده طرف مـذاکره قرار گیریـد و این احکـام و آیات را به رخش بکشـید. [صفحه ۱۴۹] اولا ـ منکر خواهـد شـد که چنـان چیزی نیست، پس از آنکه کتـاب اقـدس را بـاز نموده و آیه را نشان دادید می‌رود دنبال تأویل و تفسیرهای بـدتر از گناه، وقتی آیه تفسیر را نشانش دادید که بهاء الله می گوید هیچ کس حق تأویل و تفسیر آیات مرا نـدارد، جواب خواهد داد جاهل را بر عالم بحثی نیست و در کلمات جمال مبارک اسـرار و حکمتی هست که بشـر از فهم او عـاجز است و بایـد بروم از مبلغین و علمای بهائی سؤال نموده جواب شـما را بـدهم، همین که خود را مغلوب دیـد چه یک دکتر تحصـیل کرده و چه یـک نفر بهـائی عـامی بی‌سواد به دستور مولا ـیش عبـاس افنـدی موقتـا خود را از چنگ شـما خلاص می کنـد. بعضـی‌ها هم که در مقابل دلائل منطقی در بن‌بست گیر می کننـد و جوابی ندارنـد بدهند خود را متجدد و لا مذهب مآب نشان داده تظـاهر به بی‌علاقه گی به کیش خویش نموده خود را بهائی ندانسته گاهی هم قسم یاد نکرده ضـمنا سـعی می کننـد بهائیت را جزء ادیـان قلمـداد کرده مزورانه می گوینـد هر یـک از انبیـاء آمـده جمعی را پیرو خود کرده و بین بشـر اختلاف ایجاد کرده و هنوز هم جانشـینانشان مثـل پـاپ دربـاری درست کرده و بر دنیای مسـیحیت حکومت می کنـد. بهاء الله هم مثل آنها عـده‌ای را به خود معتقد کرده همـان برنامه را انجام می‌دهـد یا بایـد همه را قبول نمود و یا منکر همشان شـده بعبارهٔ الاخری دین او را به دور انـداخت. او از این حرفهـا فقـط یـک منظور دارد و آن هم این است که بهـائیت را جزء ادیان بخورد طرف بدهـد چون پس از صـد و بیست سال [صفحه ۱۵۰] خودکشی و دونده گی هنوز که هنوز است در هیچ کشوری بهائیت را کیش ندانسته و رسمیت نداده‌اند. این تیره بختان نمی‌داننـد یا بهتر بگوئیم نمی فهمنـد که بهائیت نه تنها مـذهب نیست بلکه به مسلـک هم شـباهت ندارد چون مسلـک‌ها مرا منامه و نظامنـامه و فلاـن دارنـد که خیلی چیزهـایش به درد بشـر امروز می‌خـورد، و سـنگهائی که در جلـو پـا قرار گرفته برداشـته می‌شـود،

کارهائی که انجام می‌دهد صد در صد به نفع مردم و جامعه تمام می‌شود، ولی بهاء الله و کتاب آسمانی و احکام مسخره و رسوایش چه می کند، هیچ، فقط برای مفت خوری و ریاست، یا جلب رضایت مبعوث خود، مردم ساده لوح بیچاره را به وادی وهم و خیال سوق داده گمراه و بی‌بند و بار می گرداند همین و همین. اصولا بهایی نمی‌خواهد بفهمد، وقتی که با او طرف صحبت هستید دقت فرمائید تمام سعی و کوشش‌اش این است که پشتش به خاک نرسد، در مقام فهمیدن نیست گوسفند است که گوسفند، مغزش را چنان این مزخرفات اشغال و آلوده کرده که دیگر جائی برای شنیدن حرف حساب باقی نمانده است. اگر در گفته‌های من شک و شبهه دارید به یکی از بهائیان متمدن درس خوانده مراجعه و وارد بحث شوید تا صدق اظهارات بر شما معلوم و به درد دل ما پی ببرید، تکرار می کنم گوش دارند نمی‌شنوند چشم دارند نمی‌بینند دل دارند اما نمی‌فهمند صم بکم عمی فهم لا یبصرون: صدق الله و رسوله علت دیگری که ما را به نوشتن این کتاب وادار نموده بیماری و [صفحه ۱۵۱] مرض تبلیغ این از خدا بی‌خبران است. مخصوصا جوانهای دانشجو که گرفتار همکلاس دانشجوی بهائی خود شده و یک مشت حرفهای چرب و نرم و دلپسند تحویل گرفته و تمایل به شنیدن و دانستن دارد، و خواهی نخواهی گرفتار مبلغ خود فروخته بی‌وجدان شده، و به واسطه‌ی عدم اطلاع از سابقه این کیش ممکن است باعث انحراف بعضی جوانهای ضعیف النفس گردیده خود و خانواده‌شان را ناراحت و عصبانی گردانند بوده است. از این گوسفندان باید پرسید صد و خورده‌ای سال است که شب و روز کوچک و بزرگ زن و مرد می‌دوید و خود را هلاک می کنید که یک بیچاره‌ای را به دام انداخته داخل گله نمائید بااین همه دونده‌گی به کجا رسیده و کجا را گرفته‌اید یکی دو نسل آمده و رفته‌اند شما هم و بعد از شما هم خواهند رفت و رو سیاهی به ذغال خواهد ماند، شرم کنید حیا نمائید، کسی که با شما کاری ندارد، شما چرا مزاحم مردم می‌شوید و آتش اختلاف را دامن می‌زنید.

آمیزش با ادیان

(ص ۳۹۵ سطر ۲ عاشر و مع الادیان باالروح و الریحان لیجد منکم عرف الرحمن ایاکم ان تأخذکم حمیته الجاهلیه بین البریه کل بدء من الله و یئود الیه انه لمبدء الخلق و مرجع العالمین) ترجمه: با کیش‌ها آمیزش نمائید به خوبی و خوشی تا از شما بوی خوش خدا را بیابند مبادا شما را تعصب نادانی فرا گیرد در بین [صفحه ۱۵۲] مردم همه از خدا آغاز شده و به سوی او بر می گردد او ایجاد کننده خلق و محل برگشت عالمیان است. این آیه که در آن روح و ریحان به کار رفته یکی از آیات برجسته بهاء الله به شمار می‌آید که دست آویز بهائیان بوده و پیوسته به رخ همگان کشیده و می‌بالند، مانند آنکه مسئله بغرنجی را حل کرده و یا قطعه جدیدی در جهان کشف نموده‌اند، کیشی که پایه و اساس نداشته و بر اصل حقه بازی و پشت هم اندازی و دروغسازی عده‌ای بیچاره و از همه جا بی‌خبر را گمراه نموده دکانی باز کرده قاچاقی و پنهانی با تقیه توی مردم زندگی کرده عقیده‌ی باطنی خود را از ترس مرگ آشکار نکرده و پنهان می‌داشته، بدیهی است برای حفظ جان خود و عائله‌اش باید با روح و ریحان با مردم آمیزش کند. این به خوبی و خوشی و فلان‌ها که دستور می‌دهد و با لغت روح و ریحان عقد اخوت خوانده از ترس و ضعف و نداشتن قدرت است، والا اگر نیروئی می‌داشت مثل سید باب حکم قتل عام را صادر می کرد، چنان که دیدیم جائی که زورش رسیده از هیچگونه جنایت خودداری نکرده و چهار نفر بابی ازلی بیچاره بی‌پناه مظلوم را با شقاوت و بی‌رحمی تکه پاره‌شان کرده به قتل می‌رساند، تنها گناه اینها این بود که بهاء الله را نمی‌توانستند به خدائی بشناسند. این جنایت به قدری بی‌رحمانه و دلخراش صورت گرفته که هر شنونده‌ای را تکان می‌دهد، زیرا این چهار نفر بی‌پناه در بین آن جمعیت در واقع میهمان بوده‌اند و گناهی نداشته‌اند. بهاء الله به خیال آنکه ممکن است جاسوسی کنند بی‌انصافانه [صفحه ۱۵۳] دستور قتل آن مظلومان را می‌دهد، تف بر این وجدان و مرگ بر این عقیده. این آیه و احکام‌ها برای چند نفر بهائی گمنام در ایران نازل می‌شده چون غیر از ایران در جای دیگر بهائی وجود نداشته است. بهائیانی که به تقلید از مولا-و پیشوایانشان تقیه بیش گرفته خود را مسلمان و شیعه معرفی و در ایام عزاداری محرم به سر و

روی خود کوفته سینه و زنجیر زده روضه خوانی کرده خیرات داده خود را شیعه دو آتشه نشان می‌دادند، یک چنین مردمان قاچاق ترسو با شدشمنان خونی خود اگر به خوبی و خوشی آمیزش نکنند چه کنند.

بدون اجازه داخل نشوید

(ص ۳۹ سطر ۵ ایاکم ان تدخلو بیتا عند فقدان صاحبه الا بعد ذنه تمسکو باالمعرف و فی کل الاحوال و لاتکونن من الغافلین) ترجمه: (مبادا داخل شوید خانه‌ای را نزد گم شدن صاحب آن مگر پس از اجازه او به نیکی بیاویزید در همه حال و نباشید از غافل شدگان). هر چند تصمیم داشتیم با لفظ کاری نداشته باشیم ولی این آیات به اندازه‌ی جفنگ است که نمی‌شود از نظر شما خوانندگان عزیز پنهان داشت دقت فرمائید «عند فقدان صاحبه» چه معنی دارد. فقدان در لغت عرب به معنی گم شدن یا گم کردن است چه ربطی به [صفحه ۱۵۴] نبودن دارد. نمی‌دانم این مرد چقدر کودن بوده که نتوانسته لااقل این معنی را از قرآن اقتباس نموده بگوید: «لاتدخلو البیوت الا باذن اهلها» ایشان هم می‌خواسته همین مطلب را بگوید که «بدون اجازه به خانه مردم داخل نشوید» ملاحظه فرمائید برای اداء دو سه کلمه چه غلطهائی مرتکب شده «مبادا داخل خانه نزد گم شدن صاحب آن شوید» چه معنی دارد، اگر عین عبارت قرآن را اقتباس می‌کرد نه غلطی مرتکب شده بود و نه مجبور بود به کلمات بی‌معنی متوسل شده و باالاخره هم نتواند مقصود خود را برساند، البته یکی از آن آیات کذائی هم که خواندن آن از کتب اولین و آخرین بهتر است همین آیه می‌باشد، جماعتی که گوینده این عربی‌ها را خدا یا پیغمبر بدانند چگونه مردمانی هستند؟!

زکات بدون نصاب

(ص ۳۹ سطر ۷ قد کتب علیکم تزکیه الاقوات و مادونها بالزکوه هذا ما حکم به منزل آیات فی هذا الشرق المنیع سوف نفصل لکم نصابها اذا شاالله واراد أنه یفصل ما یشاء بعلم من عنده أنه لهو العلام ألحکیم) ترجمه: به تحقیق نوشته شده بر شما پاک کردن خوردنیها و غیر آنها بزکوه این است آنچه حکم کرده است به آن فرود آورنده نشانیها در این برگ سفید و بزرگ به زودی تفصیل خواهیم داد نصاب آن را اگر خدا بخواهد و اراده نماید زیرا او تفصیل می‌دهد هر چیزی را [صفحه ۱۵۵] که بخواهد به وسیله دانش از نزد خودش اوست بسیار دانا و حکیم» جمال قدم جل ذکزه الاعظم در عین آنکه احکام اسلامی را شایسته قرن بیستم ندانسته مع ذلک قدم بقدم از احکام اسلامی تقلید ناقص نموده از آن جمله در مورد زکوه است که پیغمبر اسلام بنا به اقتضای محیط و زمان و برای تجهیز سپاه و به منظور حفظ حدود و ثغور اسلام زکات را واجب ساخت آن هم در موارد محدود و معین مانند گندم - جو - خرما - مویز - گوسفند شتر - طلا- ولی جمال مبارک اولا زکوه را بر خوردنیها و سایر چیزها واجب دانسته «یعنی بر همه چیز» ثانیا نصاب و میزان آن را تعیین نکرده، اول وعده می‌دهد که به زودی میزان آن را تعیین خواهد کرد، سپس پشیمان شده به خواست و اراده خدائی موکول می‌سازد. این خود عمل غلط و بیجائی است که شخص موضوع را بگوید و آن را ناقص گذارده و بعد هم فراموش کند، مانند تعیین دیات «جزا» ضرب و جرح که وعده کردند ولی فراموش نمودند، اکنون با چنین حکم دم بریده تکلیف بهائی متدین چیست، زیرا زکوه را واجب کرده ولی میزان آن را معین نه نموده چه مقدار و چه مبلغ یکی باید بپردازد معلوم نیست، مسخره است، مسخره.

گدایی جز برای بهاء الله حرام است

(ص ۳۹ سطر ۱۰ لایحل السئوال و من سئل حرم علیه العطاء قد کتب علی الکل ان یکتسب و الذی عجز فللو کلاء و الا [صفحه ۱۵۶] غنیاء ان یتینوله ما یکفیه اعملو حدود الله و سننه ثم احفظوها کما تحفظون لنفسکم و لاتکوئن من الخاسرین) ترجمه: جایز و

حلال نیست سئوال (کدائی) و کسی که سئوال کرد (گدائی نمود) حرام است بر او بخشش نوشته شد بر همه اینکه کسب کنند و کسی که عاجز باشد پس بر عهده وکلا بیت العدل و اغنیاء است که معین نمایند برای او چیزی که کفایت کند زندگی او را عمل کنید حدود خدا را و روش‌های او را سپس نگاهدارید آن را چنان که نگه می‌دارید نفس خودتان را و نباشید البته از زمره زیان کاران). اگر گدائی و سؤال برای مردم حرام است چرا آقای بهاء الله با آن همه اصرار و التماس خود گدائی کرده و صدی ۱۹ عایدات اغنام را مطالبه می‌کند، مگر بین میرزا حسینعلی نوری با میرزا عیقلی کجوری چه تفاوتی موجود است که برای او عملی واجب و برای دیگران همان عمل حرام و ناروا باشد، مثل موی سر و گیسوان که برای خود مباح و برای اغنام حرام نموده است. گدائی بر اثر احتیاج و احتیاج نتیجه بیکاری و تنبلی است، گدائی چه دهشاهی چه ده هزار تومان در نفس عمل تفاوتی نخواهد داشت هر دو گدا و هر دو تنبل و هر دو بار دوش جامعه هستند وجود هر دو در جامعه مضر و انگل خواهد بود، این گدائی چه در کنار کوچه و چه در ساختمانهای مجلل، چه به عنوان رد مظالم و چه به عنوان نوزده درصد، هیچ تفاوتی ندارد هر دو مساوی است، چه تحصیل کرده اکسفورد لندن چه درس خوانده نجف اشرف، هر دو گدایند، ولی گدای گردن کلفت اگر ندادی این تکفیر و دیگری حکم نقض صادر [صفحه ۱۵۷] می‌نمایند، هر دو بگیرند و هر دو مفتخور، چرا مانند دیگران کار نمی‌کنند و زحمت نمی‌کشند. امیر المومنین علی علیه‌السلام که به اتفاق دوست و دشمن یگانه نابغه دوران زمان و خلیفه مسلمین بود جز از راه زحمت زندگی نمیگرد لقمه‌ای نان جوینی بر اثر کار و زحمت به دست می‌آورد پیراهنی از پشم شتر بر تن داشت که از زیادی وصله متن آن ناپیدا بود. چاپلوسان اظهار داشتند که سزاوار خلیفه مسلمین نباشد که چنین پیراهن وصله‌دار بپوشد، فرمود: وای بر شما از مال کی پیراهن تازه بپوشم، به خدا سوگند پوشیدن این جامه‌ی پاره پاره برای من به مراتب بهتر از استفاده از حق دیگران و گواراتر از غضب خداوندی است، دنیای شما در نظر من از کثافات شکمبه خوک نجس‌تر است، این بود طریق زندگانی پیشوا و مقتدای عظیم الشان، و این بود روش هادی و راهنمای بزرگ عالم بشریت. اکنون مدعیان نیابت را نگرید چه تشریفاتی از مال مردم برای خود قائل و بیت المال چگونه بین عشیره و اقوام تقسیم می‌شود یکی صدی ۱۹ از عایدات را می‌خواهد و می گیرد دیگری هم وزن خود طلا دریافت می‌کند. به عقیده نگارنده زیاد تقصیر متوجه این گدایان نیست مادامی که مردم باربر باشند باید سواری دهند ملتی که نتواند تشخیص دهد خدا به پول احتیاج ندارد چشمش کور اینقدر سواری بدهد تا وا ماند. [صفحه ۱۵۸]

دل شکستن با طلا جبران شود

(ص ۳۹ سطر ۱۹ قد منعتم فی الکتاب من الجدل و النزاع و الضرب و امثالها عما یحزن به الافئده و القلوب من یحزن احدا فله ان ینفق تسعته عشر مثقالا من الذهب هذا ما حکم به مولی العالمین) ترجمه: به درستی که منع شدید در کتاب از جدال و نزاع و کتک زدن و مانند آنها از چیزهائی که محزون می‌سازد دلها را کسی که محزون نماید یکی را پس بر اوست که انفاق کند نوزده مثقال طلا-این است آنچه حکم کرد به آن مولای جهانیان.» در ابتکار این حکم نمی‌توان تردید نمود زیرا جمال قدم به سکه به موضوع اخلاق اجتماعی اهمیت می‌داده خواسته است به وسیله‌ی شدن جزا فحش و ناسزا را که منجر به حزن و شکستن دل می‌شود ریشه کن و نابود سازد ولی حساب اجرای آن را نکرده و شاید لازم هم ندانسته که وقت شریف را صرف نماید چون هر چه بگوید اغنام بی‌چون و چرا عمل خواهند کرد حزن و تأثر موضوعی است وجدانی و برای تشخیص میزان الحزنی در دست نیست تا بتوان صحت و سقم ادعای اشخاص را تشخیص داد، هستند اشخاصی که به هزاران فحش و ناسزا کوچکترین ترتیب اثر نمی‌دهند. در مشهد پیرمردی می گذشت زنی به او فحش داد پیرمرد هیچ عکس‌العمل از خود نشان نداد پرسیدم چرا جوابش را ندادی؟ [صفحه ۱۵۹] گفت من فحش او را تحویل نگرفتم. اشخاصی هم وجود دارند که به یک کنایه متاثر می گردند قاضی بیت العدل به چه وسیله و از چه راهی می‌تواند میزان حزن را تشخیص دهد؟ علاوه بر این دامنه محزونی دلها بسیار وسیع است هر روز بین زن و شوهر، پدر و

پسر، آقا و نوکر، رفیق و دوست، رئیس و مرئوس، هزاران کلمات حزن آور بی اختیار مبادله می‌شود که اگر همه به محکمه مراجعه نمایند کار قاضی زار و به کار دیگر نخواهد رسید. موضوع این آیه نکته‌ی دیگری را بیاد ما می‌آورد که خدای قرن بیستم دل شکستن را بالاتر از هتک ناموس امت خود دانسته برای این ۱۹ مثقال طلا جزا قائل شده، یعنی هتک ناموس یک دوشیزه بهائی با نصف کمتر یک فحش مساوی دانسته است، پس صرفه در این است که از فحش صرف نظر کرده به سراغ زن یا دختر آن کس رفته هم لذتی برده هم دق دلی در آورده و از همه بهتر ده مثقال طلا- هم صرفه جوئی کرده است. به نظر شما خواننده عزیز گوینده‌ی این یاوه‌ها از عقل و خرد عاری نبوده و کسانی که به خدائی این شخص و احکام او ایمان دارند از عقل و شعور بری نیستند؟ معلوم می‌شود بهاء الله اصولا- به ناموس و عفت و عصمت چندان ارزشی قائل نبوده آن را جزء موهومات دانسته به ثمن بخس که ۹ مثقال طلا باشد معامله کرده است تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل [صفحه ۱۶۰]

الواح باسماع خوانده شود

(ص ۴۰ سطر ۱۵ علمو ذریاتکم ما انزل من سماء العظمه و الاقتدار لیقرلو الواح الرحمن باحسن الالحان فی الغرف المبنیه فی مشارق الاذکار) ترجمه: بیاموزید اولاد خود را آنچه نازل شده از آسمان بزرگی و توانائی تا بخوانند الواح خدا را به نیکوترین آهنگ‌ها در غرفه‌های بناء شده در مشرق الاذکارها». جمال قدم خواسته‌اند رکاکت لفظی و معنوی الواح آسمامی خود را به وسیله‌ی آواز و آهنگهای خوش برطرف نمایند تا شنونده متوجه اغلاط و رکاکت الفاظ و پوچی الواح نشده خاطرش مشمئز نگردد بلکه متوجه سماع باشد و از آواز خوش لذت برد زیرا آواز خوش هر شعر و نثر پوچ و بی‌معنی را دلپذیر می‌سازد این است علت و شان نزول این آیه آسمانی.

مصیبت بزرگ بهائیان

(ص ۴۱ سطر ۱ کتب علیکم تجدید اثاث البیت بعد انقضاء تسعته عشر سنه کذلک قفل الامر من لدن علیم خبیر) ترجمه: نوشته شد بر شما تجدید اثاثیه خانه پس از گذشتن نوزده سال این چنین گذشت امر از جانب دانا و آگاه.» به موجب این حکم مصیبت بزرگ برای بهائیان هر نوزده سال [صفحه ۱۶۱] یکبار آغاز می‌شود، زیرا افراد بهائی مجبورند هر نوزده سال یکبار هر چه اثاثیه دارند بسوزانند یا به دریا بریزند و اثاثیه جدید خریداری نمایند. در بادی امر از کلمه سوزانیدن یا به دریا ریختن اثاثیه تعجب خواهید کرد ولی تعجب نفرمائید فقط توجه کنید، بهاء الله هنگام انزال آیات و همچنین عبدالبهاء و شوقی افندی مرتبا در الواح و گفتار و بخش نامه‌های خود دنیاگیر شدن این کیش در زمان خیلی کوتاهی را به اغنام وعده داده اغنام هم به همین امید و آرزو شب سر به بالین می‌گذارند صبح که بیدار شدند دنیا را بهائی به بینند، اکنون ما هم بر همین فرض با آرزوی آنها شریک شده فرض می‌کنم بهائیت دنیا را گرفته و فقط احکام اقدس در روی زمین روانست، همه بهائی هستند و همه می‌خواهند. اثاثیه کهنه را فروخته اثاثیه جدید تهیه کنند، وقتی که اهالی یک شهر یا یک کشور بخواهند اثاثیه خود را بفروشند خریدار اثاثیه مستعمل وجود نخواهد داشت، چون همه بهائی هستند باید تجدید اثاث کنند، پس ناچار اثاثیه کهنه را عموما یا به دریا ریخته یا باید بسوزانند زیرا نه مصرف دارد نه خریدار، موضوع اجناس نفیس و قیمتی هم تقریبا منتفی است، درب تمام موزه خانه‌های دنیا را باید کل گرفت، چون بهاء الله فرموده هیچ شیئی بیش از ۱۹ سال نباید عمر کند. اشیاء یادگاری خانواده گی که چند پشت نگهداری شده و جزء اشیاء عتیقه در آمده و قیمت خیلی خوبی پیدا کرده به امر بهاء الله باید سوزانده و به دور انداخته شود، با ظهور اعظم این عادات و رسوم باید [صفحه ۱۶۲] از بین برود، اشیاء عتیقه چیست، یادگار خانوادگی و اجدادی کدام است، همه چیز باید تازه شود، چون دین هم تازه شده. تازه جناب بهاءالله یک استخوان هم لای زخم گذاشته معلوم نکرده اشیائی که ۱۹ سال کار کرده باید تعویض شود یا کلیه

اثـاثیه خـانه، اگر نظر اولی باشـد که هر خانواده برای هر تکه اثاث بایـد شناسـنامه و دفتر و دسـتک تهیه کنـد که وقتی ۱۹ ساله شد نابودش کند، و اگر منظور کلیه اثاثیه باشد اشکال دیگری پیش می‌آید یعنی چنانچه ۶ ماه قبل از تعویض اثاثیه فرضا یک تخته قالی یا قالیچه یا لوستر کریسـتال و غیره خریداری شده جزء اثاث منزل در آمده باشد طبق این آیه شریفه باید تعویض شود ولو شما خیلی هم علاقه به شـیئی نامبرده داشـته باشـید. از این مرد لایشـعر بایـد سؤال کرد چرا ظروف ظریف دوره‌های قبل، چینی‌های قدیم، شال وزری‌های کهنه، مجسـمه‌های فلان مجسـمه ساز معروف، تابلو و نقاشی‌های نقاشان هنرمند، قالی و قالیچه‌های دوره‌های خیلی قدیم که تازه گی و درخشـندگی و جلوه خود را حفظ کرده، و یک بر صد یا هزار بلکه صد هزار بر قیمتش افزوده شده و نشانه صنعت و تمـدن یک ملتی است بایـد به دور انداخته یا سوزانده از بین برده شود، از این عمل چه سـعادتی نصـیب بشـر خواهد گردید، بیچاره بدبخت عاجز با این فکر و تدبیر ادعای خدائی هم می کند.

پاها را بشوئید

(ص ۴۱ سطر ۵ اغسلوا رجلکم کل یوم فی الصیف و الشتاء [صفحه ۱۶۳] کل ثلثه ایام مره واحده و من اغتاظ علیکم قابلوه بالرفق و الذی زجرکم لاتز جروه و دعوه بنفسه توکلو علی الله المنتقم العادل القدیر). ترجمه: بشوئید پاهای خود را هر روز در تابسـتان، و در زمسـتان هر سه روز یکبار فقط، و کسـی که غضب کرد بر شـما در عوض به مدارا رفتار نمائید و کسـی که شما را بیازارد شما او را نیازارید واگذارید او را به خود و توکل نمائید بر خدائی که انتقام گیرنده و توانا است. به به عجب خدای رئوف و مهربانی است که به اغنام خود شسـتن پا را تعلیم می‌دهد گویا خود و امت خود را در عصر حجر تصور کرده که شستن پا را تعلیم می‌دهد، مثل اینکه تمـام احکـام را از کلی و جزئی مو به مو تشـریح کرده و هیـچ حکمی از احکـام مـا به الاحتیاج بشـری را فرو گـذار نکرده اینک به فروعات پرداخته شسـتن پا را یاد می‌دهد، و عجب این است که در زمسـتان شسـتن پا را فقط به سه روز یکبار محدود می‌سازد یعنی اگر کسـی همه روزه پای خود را بشویـد تخلف از امر خـدا کرده و معصـیتی را مرتکب شـده است زیرا به جمله مره واحده منحصـر می‌نمایـد. ملت‌هـای متمـدن که نامی از بهائیت و جمال مبارک و جمال قـدم به گوشـشان نخورده و نشـنیده‌اند، صـبح از تختخواب یکسره به حمام رفته سر تاپای خود را زیر دوش شسته سر میز صبحانه حاضر می‌شوند، گذشته از اینها شستن پا در زمستان و تابستان چه ربطی به توکل بر خدا و مدارا کردن در برابر زجر دارد در دنباله شسـتن پا می‌بایستی گفته باشد پاهای خود را بشوئید تا دیگران از بوی تعفن پای شما در عذاب نباشند، نه اینکه بگوید پای خود را بشوئید و کسی که نسبت به شما [صفحه ۱۶۴] غضب کرد با به مـدارا رفتـار نمائیـد، و به خـدا توکـل کنیـد، اینهـا هیـچ ربطی بـا هم ندارنـد. آیا گوینـده این گفتارهای ناهنجار دیوانه نیست، مگر بی‌ربطی گفتار دلیل بر جنون گوینـده آن نمی‌باشد؟ تازه کسـی که کلام خود را با انتقام گیرنده و توانا ختم می کند چرا ما قبل آن را با تعلیم بی‌غیرتی و بی‌حسـی تنظیم می‌نمایـد؟ در صورتی که قرآن قصاص را توصـیه می‌نماید گویا در اینجا خواسـته چاشـنی از افکار حضرت مسیح داشته باشد!

صعود بر منبر حرام است

(ص ۴۱ سطر ۸ قد منعمتم عن الا رتقاء الی المنابر من ارادان یتلو علیکم آیات ربه فلیقعه علی الکرسی الموضوع علی السریر و یذکر لله ربه و رب العالمین قد احب الله جلوسـکم علی السریر و الکراسی لعز ما عندکم عن حب الله و مطلع امره المشرق المنیر) ترجمه: به درستی که منع شدید از بالا رفتن بر منبرها کسـی که بخواهد اینکه بخواند بر شـما آیات پروردگار خود را پس باید بنشیند بر تخت که نهاده شده باشد آن هم بر تخت و به ذکر خداوند پروردگار خود و پروردگار جهانیان بپردازد به تحقیق دوست داشته خداوند بر تخت و تخت‌ها به واسـطه‌ی عزت آن چیزی که نزد شـما است از دوستی خداوند و محل طلوع امر او که فروزان و نوربخش است. [

صفحه ۱۶۵] بنازم چنین خـدای مهربانی را که به گوسـفندان خود نشـست و برخاست را نیز تعلیم داده و آنان را از زحمت بالا رفتن پله‌هـای منبر نهی می کنـد، کرسـی در لغت عرب به معنی تخت و سـریر به عبـارت دیگر همـان تخت است. در اینجـا آقـای بهـاء الله خواسـته اظهار فضل و اعجاز نمايد دسـتور داده تخت را بر تخت گذارده بر آن قرار گیرند معنی این جمله چنین می‌شود که به جای منبر دو صـندلی را روی هم گـذارده بر آن قرار گیرند و به ذکر خداوند بپردازند، این عمل کار مشـکل است زیرا دو صـندلی روی هم بند نمی‌شود مگر اینکه چند نفر آن را نگه دارند، یا اعجاز بهاء الله به فریاد رسد، و یا اینکه صندلی دو طبقه بسازند که باز همان منبر خواهد شد، ولی گویا مقصود بهاءالله از نهادن کرسـی بر سریر بدین معنی نبوده، شاید مقصود دیگری داشته و از بیان آن عاجز بوده و نتوانسته مطلب خود را بپروراند، مثلا منظورش از سریر فرش قالی بوده که صندلی را روی فرش قرار دهند و بر اثر عدم اطلاع و احـاطه به لغت عرب فرش قـالی را سـریر تعبیر نموده، یـا اینکه مقصودش از کرسـی همان صـندلی و سـریر تخت معمولی بوده که صندلی را روی تخت نهند تا خواننده آیات بر آن نشسته تلاوت نماید. خلاصه مقصود ایشان هر یک از این معانی باشد غلط است، و دلیـل بر عجز و نـاتوانی در بیـان مطلب، مگر آنکه در این مورد هم متابعت از بهاء الله کرده بگوئیم هر چه ایشان گفته و نوشـته‌اند صحیـح است و مردم بایـد گفته‌ها و قواعـد زبان خویش را با آن تطبیق نمایند، چنانچه خودش می گوید گفته‌های مرا با قواعدی که در بین مردم است تطبیق نکنیـد [صـفحه ۱۶۶] بلکه قواعـد معموله را بایـد بـا گفتـار من بسـنجید، در این صورت غلطهـای لفظی و معنوی ایشان بخشوده است و بایـد اهل زبان کتب صـرف و نحو و دسـتور را اصـلاح نماینـد. باید دید مردم این ادعا را می‌پذیرند و اغلاط او را می‌بخشـند اگر مردم این اندازه گذشت داشته باشند باید یکباره ادبیات را کنار گذاشته از لغات موضوعه معانی منظوره را نداشـته باشـند، اگر کسـی به دیگری ناسـزا گفت و ادعـا کرد که منظـورش از این کلمه تعریـف و تمجیـد بـوده نه فحش از او به پذیرند در اطراف این موضوع بیش از این سخن روا نیست.

حمل اسلحه حرام است

(ص ۴۲ سطر ۱۰ حرم علیکم حمل آلات الحرب الاحین الضـروره و احل لکم لبس الحریر قد رفع الله عنکم حکم الحد فی اللباس و اللحی فضـلا من عنده انه لهو الامر العلیم) ترجمه: حرام شد بر شـما حمل اسـلحه مگر هنگام ضـرورت، و حلال شد بر شـما پوشیدن حریر، رفع شـد از شـما حکم حـد از پوشاک و ریش به واسـطه‌ی فضل و بخشـش پروردگار به درستی که او فرما نفرما و دانا است. این آیه هم مربوط به احکام (سید باب) است که آنها را نسخ کرده حلالش را حرام و حرامش را حلال دانسته بر اثر این جسارت از ترس بابی‌ها در آیه بعد می گوید: [صفحه ۱۶۷]

حلال را حرام و حرام را حلال می‌کنیم

(ص ۴۳ سطر ۲ لویحل ما حرم فی ازل الازال او بالعکس لیس لاحـدان یعترض علیه و الـذی توقف فی اقل من آن انه من المعتـدین الذی ما فاز بهذا الاصل الاسنی و المقام الاعلی تحرکه اریاح الشبهات و تقلبه مقالات المشرکین من فاز بهذا الاصل قد فاز بالاستقامه الکبری حبـذا هـذا المقام الابهی الـذی بذکره زین کل لوح منیع) ترجمه: اگر حلال نماید آنچه را که حرام بوده در آغاز پیدایش یا بر عکس، حرام نمایـد آنچه را که حلال بـوده، نیست برای کسـی که به او اعـتراض نمایـد و کسـی که یـک آن توقـف نمایـد (در خدائی بهاء الله تردید کند) به درستی که او از متجاوزین است و کسی که فائز نشد (بهاء الله را به خدائی شناخت) به این بیخ روشن و جایگـاه بالا تحریک کرده است او را بادهای شـبه‌ها و منقلب ساخته است او را حرفهای مشـرکین کسـی که رسـید به این بیـخ (به بهـاء الله ایمـان آورده و او را شـناخت) به تحقیق که رسـیده است به پایـداری بزرگ به به از این جایگـاه روشن که به ذکر او تزئین شـده هر لوح بزرگی.» این همه رجز خوانی پس از آنی است که احکـام بیـان را نسـخ نموده و مورد اعـتراض سـخت برادرش میرزا

یحیی صبح ازل و پیروان باب واقع گردیده که چگونه میرزا حسینعلی که خود یکی از پیروان و بنده‌گان رب اعلی (سید باب) بوده جسارت را به جائی رسانده که [صفحه ۱۶۸] حلال او را حرام و حرامش را حلال می‌نمایـد، بهاء الله که تازه بر خر خویش سوار و اکثر بابیـان را فریب داده مریـد خویش سـاخته، سیاست خـارجی هم پشتیبانش بوده و با کمال صـراحت در جواب می گویـد اگر ما آنچه در ازل حرام بوده (ماننـد مـال یتیم و هم بستری بـا مـادر) حلال نمائیم و آنچه در روز نخست حلال بوده ماننـد (حق الزحمه و استفاده از نـتیجه زحمت) حرام سـازیم کسـی حق اعتراض نـدارد. در این مورد صـرف نظر از بطلان ادعـای هر دو بزرگوار (سـید علیمحمـد و میرزا حسـینعلی) باز هم همان ایرادی که قبلا گـذشت وارد است زیرا معقول نیست که خداونـد کسـی را به حق مبعوث سـازد کتـاب و احکام نازل نمایـد هنوز یک حکم از احکامش اجری و عمل نشـده دیگری را بر انگیزد که احکام او را لغو و نسـخ نمایـد. نفس عمل بهاء الله که اقدام به نسخ قوانین و احکام سـید باب باشد می‌رساند که احکام او مطابق مقتضـیات عصـر و زمان او نبوده و این خود بهترین دلیـل بر بطلان ادعایش می‌باشـد. پس از آنکه ادعای سـید باب بنا به عمل و رفتار بهاء الله که خود یکی از اصـحاب و موئمنین سید باب بوده باطل گردید، ادعای بهاء الله (بر فرض حقانیت سید باب) به طریق اولی باطل می‌شود، برای درک مطلب انـدکی توجه و ذقت و فکر لازم است، در صورتی که بـدیهیات محتـاج فکر و دقت نیست ولی چه می‌توان کرد که بهائیـان مسائل بدیهی را هم نمی‌توانند تشخیص داده و تفکیک نماید، ما هم به همین اندازه قناعت نموده می گوئیم، بگذار تا بمیرد در عین خودپرستی. [صفحه ۱۶۹]

یک خط و زبان انتخاب کنید

(ص ۴۹ سطر ۱۷ یا اهل المجالس فی البلاد اختار و لغته من اللغات لیکم بهلمن علی الارض و کـذلک من الخطوط ان الله یبین لکم مـا ینفعکم و لیغنینکم عن دونکلم انه لهو الفضـال العلیم الخیر) ترجمه:ای کارمنـدان مجلس‌هـا در شـهرها برگزینیـد زبـانی را از بین زبانهـا تا با آن گفتگو کننـد هر کس که بر زمین است همچنین اختیار کنیـد از خطها به درستی که خداونـد بیان می‌کنـد برای شـما چیزی را که برای شـما نفع دارد و بی‌نیـاز سـازد شـما را از غیر شـما به درستی که او بخشـنده و دانا و آگاه است. این حکم یکی از اصول ۱۲ گانه عباس افنـدی است، که چندی پیش در دوره شوقی افندی به دسـتور او زبان اسپرانتو زبان عمومی بین المللی اعلام و بهائیـان از زن و مرد به تحصـیل و فراگرفتن آن زبـان پرداخته و آقای بهمن شـیدائی که گویا یکی از بهائیان تهران بود کتابی به آن زبان تألیف و از این راه اسـتفاده کامل برد، شور و غوغائی در بین بهائیان برپا شـد، کلاسـهای شـبانه دائر و سـر و صدای عجیبی راه انداختنـد که تعلیمات جمال مبارک عملا در دنیا اجری می‌شود، چه و چه و چه، ولی بر خلاف انتظار اغنام و ولی امر شوقی افنـدی بـا اینکه زبـان اسپرانتو زبـان آسـان و خوبی بود به نحوست بهـاء الله گرفتار و خود به خود محو شـده و از بین رفت، چنان که اکنون نامی هم از آن [صفحه ۱۷۰] زبان باقی نمانده و یکباره در بوته فراموشی نهاده شده، کان لم یکن شیئا مذکورا این آرزو را هم بهاء الله و بعـد از او عبـدالبهاء و اخیرا غصن ممتـاز شوقی افنـدی ولی امر الله به گور بردنـد و اعضای مجالس عالم به ریش مبارک خـدا پوزخند زدند. البته داشـتن یک زبان عمومی بین المللی در دنیا بسیار خوب و مفید است این چیزی است که همه می‌دانند و آرزوی آن را دارنـد حرف اینجا است که داشـتن آرزو و گفتن به اینکه فلان کار را بکنیـد مشـکلی را نمی گشاید چنانکه تا کنون نگشوده گوینـده بایـد راهش را نشان دهـد مخصوصا بهاء الله که خـدای قرن بیسـتم است خدائی که کارهایی بسـیار کوچک را نتواند انجام دهـد به چه درد می‌خورد، این چنین خدائی به دو پول سـیاه نمی‌ارزد. فللان کار را بکنید خوب است فلان عمل را انجام دهید مفید است گره از کار مردم باز نمی کند، مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد.

علامت بلوغ عالم تکمیل علم کیمیا است

(ص ۵۰ سطر ۲ انـا جعلنـا الامرين علامتين لبلوغ العالم الاول و هو الاس الاعظم انزلناه فى الواح آخرى و الثانى نزل فى هـذا اللوح البـديع) ترجمه: به درستی که مـا قرار داريم دو چيز را نشـانه بلوغ (كمـال) جهـان نخستين كه آن پايه بزرگ است فرود آورديم در الواح ديگر و دوم فرود آمـده در اين لوح تازه و بـديع. [صـفحه ۱۷۱] آخـدا چون به حد پرسـتش به طلا علاقمند بوده و تا آخرين روزهای زنده‌گی‌اش اوقات خود را مصروف كيمياگری (طلا سازی) می‌نموده ولی به كشف و ساختن آن توفيق نيافته «چنان كه در لوح كيميـای معروفش دسـتوراتی دربـاره ساختن طلا می‌دهـد» اين آرزو را هم با خود به گور برد ولی كثرت علاقه موضوع را جزء كيش قرار داده و تكميل اين علم را نشانه‌ی بلوغ و كمال عالم دانسته، بفرموده ايشان بشر هر وقت به كشف طلا سازی موفق گرديد دنيـا به حـد كمال بلوغ رسـيده است، نشانه دوم بلوغ تعالم وحـدت زبان تشـخيص داده‌انـد كه پس از كشف طلاسازی اگر موفق به وحدت زبان هم شد ديگر در عالم بشـريت نقصی وجود نخواهد داشت و به سر حد كمال خواهد رسيد. ملاحظه فرمائيد چقدر فكر اين مرد محدود و چه اندازه نظرش كوچك بوده كه بلوغ دنيا را در تكميل علم كيميا و ساختن طلا دانسته، تو خود حديث مفصـل بخوان از اين مجمل، بی‌خود نبوده كه عباس و شوقی برای نابودی اقـدس و از بين بردن آن اينقـدر خودكشـی می‌كردنـد. [صـفحه ۱۷۲]

چند سؤال از روشنفكران بهائی

خواننـدگان محترم دوسـتان عزيز خانم‌هـا و آقايـان در اينجـا احكام و آيات كتاب آسـمانی اقـدس به پايان می‌رسـد حال می‌خواهم بعضـی سـئوالات از روشن فكران بهـائی بكنم مثلاـ بپرسم معنی اين جملاـت كه بهـاء الله گفته و شـما برايش اهميـتی قائـل هسـتيد چيست؟ بسم الله الفرد الفرد - بسم الله الفرد الفراد - بسم الله الفرد الفرود - بسم الله الفارد الفارد - بسم الله الفرد الفراد - بسم الله الفر الفرور - بسم الله الفرد الفريـد - بسم الله الفرد المتفارد - بسم الله الفرد المتفرد - يا سئوال كنم اين دعا كه به تقليد از دعای (بك يا الله) شـيعيان ساخته شـده كه بی‌خردی و خداناشناسـی و غلطبافی او را يك جا نشان می‌دهـد به چه درد بشـر امروز می‌خورد بك يا علی بـك يـا وفی بـك يـا بهی انت الكـافی و انت الشـافی و انت الباقی بك يا كاشف بك يا ناشف بك عاطف انت الكافی و انت الشـافی و انت البـاقی يا باقی بك يا جان بك يا جانان يك يا ايمان انت الكافی و انت الشافی و انت الباقی يا باقی بك يا تائب بك يا نائب بك يا زادب انت الكافی و انت الشافی و انت الباقی يا باقی يا قاتل عشاق يا واهب فساق يا كافی بان تحفظ حامل هذاالورقه المبـاركه كه ثم الـذی يلقی عليها ثم الـذی يلقی عليها يمرفی حول بيت التی هو فيها ثم اشف بها كل مريض و عليل و فقير... پس از آنكه دويست بار به خـدا سوگند می‌دهد و صد نام چرند [صـفحه ۱۷۳] بر روی او می‌گـذارد در پايان چنين می‌خواهـد كه با خود دارنـده‌ی اين دعا و خواننـده آن و كسـی را كه از پيرامون خانه‌ی گذرد كه اين دعا در آن خانه باشد نگهدارد - از چه نگه دارد - چرا نگه دارد به گفته عـوام آن سوگنـدت كه می‌دهی و آن كـارت كه می‌فرمـائی. يـا سئوال كنم اينكه در لـوح احمـد می‌گويـد: «فاحفظ يا احمد هذا اللوح ثم اقرافی ايامك و لا تكن من الصابرين فان الله قد قدر لقارئها اجرماه شهيد» يعنی‌ای احمد اين لوح را از بر كن و هر روز آن را بخوان و نشـكيب زيرا خدا بخواننده آن مزد صد شـهيد خواهد داد. شهيد كسی را گويند كه در راه دين خدا جنگيده و در ميدان جنگ كشـته شده باشد. بهاء الله به كسی كه چند سطر عربی مغلوط را بخواند گذشته از اينكه هر حاجتی داشته باشـد بر آورده می‌شود ثواب و مزد صـد شـهيدی كه در ميدان جنگ جنگيده و كشـته شده به او ارزانی خواهد داشت، بايد پرسـيد چرا مگر خوانـدن يـك لوح چه سـختی دارد، يـا چه نتيجه بزرگی از آن به دست می‌آيـد كه چنين مزد بزرگی به خواننـده آن داده شود آيا چنين سـخنی از كسـی كه به دعوی پيغمبری يا خدائی برخاسـته نشان هوسبازی و بيخردی نيست؟ دوم چنين سخنی از يك بنيادگـذار دين كندن ريشه دين خود نيست؟ چه در جائی كه مردم توانند با خواندن يك لوح مزد صد شـهيد [صـفحه ۱۷۴] گيرند چه نيـازی دارنـد كه به كارهـای نيـك ديگر پرداخته از بـديها وگناهـا بپرهيزنـد. بهائی‌هـا به كسـانی كه در جنگهـای بـابيگری در

مازندران و زنجان و جاهای دیگر کشته شده‌اند بسیار ارزش قائل‌اند، بیچاره‌گان پس از آنکه جنگها کرده و آدمها کشته و خود کشته شده‌اند یک شهید بیشتر نبوده و مزد یک شهید دریافت خواهند داشت. ولی فلان جوان خوشگذران بهائی هر روز یکبار لوح احمد خواهد خواند و هنگامی که پیر شود و بمیرد مزد صدها و هزارها شهید را خواهد گرفت؟ این سخن از بهاء مانند آن است که کسی کارخانه‌ی تاسیس کند و به کارگران مزدهائی تعین نماید و یک روز هم هوس به سرش زده یک رباعی بسازد و بگوید هر کس رباعی مرا از بر کرده و بیاید در مقابل من بخواند مزد صد کارگر به او خواهم داد پیدا است که این آگهی در کارخانه را خواهد بست زیرا کارگران به جای اینکه ۸ ساعت کار کنند مزد یک روز بگیرند رباعی آقای کارخانه‌دار را حفظ کرده در مقابلش خوانده مزد صد کارگر را گرفته پی خوشیهای خود خواهند رفت. یا بپرسیم این کلمات و جملات از یک مدعی نبوت چه معنی دارد «از باغ الهی با سدره‌ی ناری آن تازه غلام آمد، هی هی هذا جذب الهی، هذا طلع رحمانی، هذا قمص ربانی» این کلمات یعنی چه از این قبیل سئوالات به قدری داریم که با آیات بیان و اقدس برابری می‌کند: آیا خدا پیغمبر و نبی را برای گفتن این مهملات به میان بشر می‌فرستد؟ [صفحه ۱۷۵] جای بسی تأسف است که این هموطنان عزیز ما که کور شده‌اند تا جمال منیر بینند و کر شده‌اند تا صدای ملیح بشنوند و گوسفند شده‌اند تا فکر و عقل نداشته باشند فاعتبر و یا اولی الابصاد

مطالعه از جنبه‌های سیاسی

حال قدری هم از جنبه‌های سیاسی قضیه را تجزیه و تحلیل کنیم در سال ۱۲۴۶ قمری زمان فتحعلی شاه قاجار پرنس دالغوره کی کارمند سفارت روسیه تزاری در تهران بوده مسلمان شده نزد شیخ محمد نامی به درس خواندن پرداخته رخت و لباس آخوندی پوشیده و زن مسلمان گرفته و به میان مسلمانان آمد و رفت می‌کرده ولی باطنا کار کن دولت خود بوده و به جاسوسی می‌پرداخته با کسانی که آشنا گردیده و خیلی با هم نزدیک و صمیمی بوده‌اند یکی میرزا حسینعلی نوری و دیگری میرزا یحیی برادرش بوده و هر دو برادر را با دادن پول به جاسوسی و امید داشته و کارهائی به زیان ایران می‌کرده است. پس از فوت فتحعلی شاه که محمد شاه به جای او نشسته مرحوم قائم مقام با حکیم احمد نامی که از علما متنفذ اندوره بوده می‌خواسته‌اند سلطنت را از قاجاریه متزع و به خاندان زندیه باز گردانند پرنس دالقوره‌کی به دستیاری میرزا حسینعلی از این داستان آگاه و به جلوگیری کوشیده و با دست میرزا حسینعلی زهر به حکیم احمد خورانیده و محمد شاه را از چگونگی آگاه نموده و او را به کشتن قائم مقام واداشته است. سپس دالقوره‌کی به روسیه بازگشته و از آنجا به عنوان درس [صفحه ۱۷۶] خواندن به کربلا رفته و در آنجا با سید علیمحمد باب آشنا گردیده و او را به دعوی امام زمانی واداشته مجددا به روسیه بازگشته و این بار به عنوان سفارت به ایران آمده و در شورش بابیگری به هواداری بابی‌ها کوشیده و جان میرزا حسینعلی نوری وعده‌ی بابیان دیگر را از مرگ نجات داده با نظارت خودش به سلامت به بغداد اعزام و حق دوستی و سابقه را به جا آورده است. این چیزی است که در کتابها نوشته شده و یک وقتی هم به عنوان (زنجیر خوشبختی) نسخه‌هائی برداشته به این و آن می‌فرستادند و روزنامه‌ها هم چیزهائی در این باره می‌نوشتند ولی از صحت و سقم این جریان اطلاع صحیحی نداشته و تحقیق هم نکرده‌ام لیکن اعمال و کردار و سابقه‌ی بهاء الله را چنانچه در نظر بگیریم می‌توانیم به خود به قبولانیم که این حرفها به آن مرد چسبنده‌گی داشته و قاتل حکیم احمد و باعث قتل قائم مقام ممکن است بوده باشد. زیرا کسی که برادرش میرزا یحیی را در ادرنه با زهر می‌خواسته مسموم کند و میرزا یحیی مطلع شده و از مرگ جسته است و کسی که پس از تبعید به عکا چهار نفر بابی به نامهای حاج سید مهدی اصفهانی «از یاران باب» میرزا آقاخان کج کلاه میرزا رضا قلی تفرشی و میرزا نصرالله که همراه آنها به عکا تبعید شده بودند میرزا نصرالله را قبل از حرکت در ادرنه مسموم و سه نفر دیگر را با وضع فجیعی در عکاتکه پاره کرده به قتل برساند که بهاء الله مدتها گرفتار بازپرس و غیره بوده و از همه اینها گذشته کسی که برای چهار روز زندگی باعث این همه کشت [صفحه ۱۷۷] و کشتار بی‌گناهان گردیده و برای ریاست و آقائی خود را از مقام پیغمبری هم

بالاتر برده به مقام خدائی برساند مرتکب این همه قتل و جنایات شده خم به ابرو نیاورد، و پشت سر هم لوح نازل کند، مردم بیچاره بی‌گناه را تشویق به مردن و کشته شدن نماید، هیچ بعید نیست که قاتل حکیم احمد نیز بوده و باعث قتل قائم مقام آن مرد وطن پرست بوده باشد. تا در ایران بود خدمتگزار سفارت روسیه تزاری و پس از تبعید به بغداد و اسلامبول و ادرنه و عکا زیر پرچم بریتانیای کبیر رفته و به پشتیبانی دولت فخمیه دین جدید را تحکیم تا خود را به مقام خدائی رسانده، بلی قدرت بریتانیای کبیر در آن زمان مافوق تمام قدرتهای جهان بوده است. بهترین دلیل خدمتگزاری این دستگاه به امپراطوری بریتانیا مفتخر شدن عبدالبهاء به عنوان و نشان «سر» از طرف ژرژ پنجم پادشاه انگلستان است که با تشریفات خاصی فرمان و نشان به وسیله ژنرال الامبی فرمانده ارتش انگلیس در فلسطین به عبدالبهاء ابلاغ و در آن روز جشن بزرگی برپا و عکسی برای نشان دادن به عالمیان گرفته شده که در همین کتاب به نظر قارئین محترم می‌رسد،به طوری که ملاحظه می‌فرمائید عبدالبهاء نشان را به سینه نصب و روی صندلی قرار گرفته پرچم انگلیس را روی میز کشیده ژنرال الامبی حامل عنوان و نشان در حضور عبدالبهاء ایستاده و یکی از اغنام فرمان را در دست داشته بقیه اغنام هم با کلاه‌های ایرانی ایستاده این عکس تاریخی را گرفته‌اند البته بر خوانندگان عزیز پوشیده نیست که عنوان «سر» در [صفحه ۱۷۹] بریتانیای کبیر به کسی داده می‌شود که بزرگترین خدمت را به امپراطوری کرده باشد حال عبدالبهاء چه خدمت بزرگی به امپراطوری بریتانیا انجام داده که استحقاق چنین موهبتی گردیده آن را باید اغنام جواب بدهند دیگر لوحی است که همین عبدالبهاء به افتخار ژرژ پنجم نازل فرموده که از نظر خوانندگان محترم می‌گذرد.

لوح ژرژ پنجم انگلیس

هو الله اللهم ان سرادق العدل قد ضربت اطنابها علی هذا لارض المقدسه فی مشارقها و مغاربها و نشکرک و بجهدک علی حلول هذا السلطنه العادله و الدوله القاهره الباذله اتقوه فی راحته الرعیه و سلامت البریه اللهم اید الامپراطور الاعظم جورج الخامس عامل انگلیتر ابتو فیقا تک الرحمانیه و ادم ظلها الظلیل علی هذا لا قلیم الجلیل بعونک و صونک و حمایتک انک انت المقتدر المتعالی العزیز الکریم حیفا ۱۷ دسمبر ۱۹۱۸ ع ع ترجمه: اوست خدا خداوندا اینکه پرده‌های عدالتت با رشته‌های آن بر این سرزمین مقدس در شرق و غرب گسترده شده حمد و ثنا می‌کنم به تو برای وجود این سلطنت عادله و دولت قاهره که قدرت خود را برای رفاهیت و سلامتی رعایا بذل می‌نماید. بارالها امپراطور اعظم جورج پنجم انگلیس را با توفیقات رحمانیه خود نگهدار و سایه عدالت گستر او را به این کشور عزیز بگستر و در زیر کمک و حمایت خود حفظ فرما زیرا تو خدای توانا و عالی و عزیز و کریم هستی حیفا دسمبر ۱۹۱۸ ع ع این لوح موقعی نازل شده که ارتش انگلیس مسلمانان را در [صفحه ۱۸۰] فلسطین و مصر و عراق درو می‌کرد و امپراطوری مسلمان عثمانی را تکه پاره کرده مثل گوشت قربانی چندین کشور دست نشانده به وجود آورد، که باز همین عبدالبهاء بعد از خاتمه جنگ بین‌المللی اول که انگلیس‌ها امپراطوری عثمانی را منکوب و خود جای آن امپراطوری وسیع را گرفتند نامه به ایران می‌نویسد که از مطالعه آن نامه موی در بدن هر مسلمان وطن پرستی راست شده و ماهیت این دستگاه خدائی؟ و دین سازی را روشن و جسارت و جرئت دست برد به مقام الهی را آشکار ساخته معلوم می‌نماید که پشتیبان خدا شدن میرزا حسینعلی نوری چه قدرتی بوده که این مرد را به چنین گستاخی بزرگی جسور نموده که نظیرش در تاریخ دنیا کمتر دیده می‌شود.

نامه با قراف

اینک نامه از مکاتیب جلد سوم عبدالبهاء صفحه ۳۴۵ طهران جناب آقای سید نصر الله با قراف علیه بهاء الله ملاحظه فرمایند هو الله ای ثابت بر پیمان مدتی بود که مخابره به کلی منقطع و قلوب متأثر و مضطرب تا اینکه در این ایام الحمدولله به فضل الهی ابرهای تیره متلاشی «مقصود حکومت عثمانی است» و نور راحت و آسایش این اقلیم را روشن نمود «مقصود حکومت انگلیس است» سلطه

جایزه زائل (حکومت عثمانی) و حکومت عادله حاصل (حکومت انگلیس) جمیع خلق از محنت کبری و مشقت عظمی نجات یافتند در این طوفان اعظم و انقلاب شدید که جمع ملل عالم ملال یافتند و در خطر شدید افتادند شهرها ویران گشت و نفوس هلاک شد و اموال بتالان و تاراج رفت و آه و انین بیچاره‌گان در هر فرازی بلند شد و [صفحه ۱۸۱] سرشک چشم یتیمان در هر نشیبی چون سیل روان، الحمدو الله بفضل و عنایت جمال احبای الهی چون به موجب تعالیم ربانی رفتار نمودند محفوظ و مصون ماندند غباری بر نفسی ننشست و هذا معجزه عظمی لاینکوها الاکل معتداثیم و واضح و مشهور شد که تعالیم مقدسه حضرت بهاء الله سبب راحت و نورانیت عالم انسانیت در الواح مبارکه ذکر عدالت و حتی سیاست دولت فخیمه انگلیس مکرر مذکور ولی حال مشهود شد و فی الحقیقه اهل این دیار بعد از صدمات شدیده به راحت و آسایش رسیدند «یعنی انگلیس‌ها عثمانیها را به زانو در آورده امپراطوری را متلاشی کرده خود جای آنها را گرفتند» و این اول نامه‌ای است که من به ایران می‌نگارم انشاء الله من بعد بازار سال می‌شود احبای الهی را فردا فردا با نهایت اشتیاق تحت ابدع ابهی ابلاغ دارید و مژده صحت و عافیت عموم احباء را بدهید هر چند طوفان انقلاب شدید بود الحمدالله سفینه نجات محفوظا مصونا به ساحل سلامت رسید حضرت ایادی امر الله و حضرت امین و همچنین ملوک ثبوت و رسوخ بر عهد و پیمان را از قبل عبدالبهاء با نهایت روح و ریحان تحیت و پیام برسانید و علیک البهاء الابهی عکا ۱۶ اکتبر ۱۹۱۸ ع ع خوب دقت فرمائید عبدالبهاء بالواح مبارکه پدرش (خدا) استناد می کند و عدالت دولت فخمیه انگلیس را به رخ اغنام خود می کشد که باید رفت و از مردم مستملکات که زیر چکمه سربازان انگلیسی لگدکوب و زن و بچه‌هاشان در مزبله‌ها برای به دست آوردن خوراکی‌های [صفحه ۱۸۲] گندیده مثل کرم میلولیدند پرسید، که چقدر عادلند، هستی‌شان را ببرند و خودشان برهنه و گرسنه باشند. واقعا معنی عدالت همین است که عبدالبهاء گفته است.

پایان گفتار مؤلف

در اینجا به گفتار و کتاب خود پایان می‌دهیم و خدای را سپاس می گذاریم که با عدم سرمایه علمی موفق شدیم احکام و آیات اقدس را از اول تا آخر عین آیه با ترجمه‌اش را در این کتاب آورده و در معرض افکار عامه قرار دادیم. به عقیده نگارنده برای هر خانواده مسلمان ایرانی لازم است یک جلد از این کتاب را در خانه داشته باشد چون جوانان و دانشجویان در دبستان و دبیرستان و دانشگاه‌ها گرفتار بچه بهائی‌ها که عشق و حرارت عجیبی به تبلیغ دارند می‌شوند و چون از پیدایش این کیش بی‌اطلاع هستند و زبان چرب و نرم و حرفهای شیرین و دلپسند، هم کلاس و هم درس خود را از صمیمیت و دلسوزی دانسته مجذوب حرفهای او شده خواهی نخواهی کارشان به مجالس تبلیغ کشیده و گرفتار مبلغین اجیر خود فروخته می گردند، و همین رفت و آمدها به واسطه‌ی عدم اطلاع ممکن است باعث انحراف بعضی جوانان ضعیف النفس گردیده خود و خانواده خود را دچار ناراحتی و عصبانیت گردانند، ولی این کتاب اگر در دست رس هر خانواده باشد با مطالعه آن به قول عوام از جیک و بوک این کیش جدید مطلع بلکه به جای شکار شدن خود، صیادرا به دام انداخته به راهش بیاورند که بزرگترین خدمت را به دین و وطن کرده‌اند. کسی که به دقت این کتاب را خوانده باشد بر من مسلم است که [صفحه ۱۸۳] اگر خود بهاء الله هم از قبر سر در آورده و زنده شود و بخواهد این شخص را تبلیغ نماید غیر ممکن خواهد بود چون بهائیت را شناخته است، و با این اسلحه‌ای که ما به دستش داده‌ایم می‌تواند به جنگ بزرگترین مبلغین بهائی رفته و فاتح و سربلند برگردد. انشاالله امید است برای بهائیان و بهائی زاده‌گانی هم که تا کنون از کیش ارثی خود اطلاعی نداشته‌اند این کتاب مفید واقع شده و متوجه شوند که به چه دامی گرفتار و چه عمر و وقتی تلف کرده‌اند، آمین یا رب العالمین. ضمنا عیب و نقص ممکن است در این کتاب بسیار دیده شود، چون من خود نویسنده نبوده و دانشی در خود سراغ ندارم، و در مقابل نویسنده‌گان پیرو جوان این دوره خود را از (صفر) هم کمتر یا پایین‌تر می‌دانم، و منظور از انشاء و جمع‌آوری مطالب این کتاب روشن نمودن و مطلع گرداندن مردم بی اطلاع مخصوصا جوانان عزیز که چشم و چراغ و امید آینده

ایران وطن عزیزمان هستند بوده، از خوانندگان و نویسندگان محترم تمنا و خواهش دارم، هر عیب و نقصی که به نظر شریفشان رسید چشم پوشی فرموده و به دیده‌ی اغماض نگریسته گذشت فرمایند. چون بیش از این سرمایه علمی و نویسندگی نداشته و آنچه داشته‌ام ظاهر و باطن در طبق اخلاص و ارادت گذاشته تقدیم طالبین راه حق و حقیقت نموده‌ام. امید است این خدمت ناچیز مورد توجه قرار گرفته و خدمتی به دین و وطن به حساب آید انشاء الله، و چون عمرم به پایان نزدیک و قریبا ندای حق را لبیک گفته غزل خداحافظی را خواهم خواند. خدای را شکر گذارم که در مدت عمر ۷۴ سال طبق شناسنامه و [صفحه ۱۸۴] (۷۷ سال مطابق نوشته‌ی پشت قرآن) حق کسی را پایمال نکرده و به حدود دیگران تجاوزی نه نموده، بلکه سایرین با کمال بی‌وجدانی و بی‌شرفی حقوق شرعی و قانونی‌ام را غصب و از هیچگونه پستی و لئآمت خودداری نکرده خسر الدنیا و الآخره شدند، و با اینکه قادر بوده‌ام حق شان را کف دستشان بگذارم فرموده مولا را در نظر گرفته تحمل و بردباری نموده صبر پیشیه کرده‌ام، و چون در زندگی به مادیات زیاد توجه نداشته و هیچوقت نخواسته‌ام ثروتمند انگشت نمائی باشم، و احتیاج زیادی هم نداشته زنده‌گانی‌ام به خوبی و خوشی گذشته و می‌گذرد، شخصیت و بزرگواری را همیشه بر مال و جیفه دنیائی ترجیح داده، آنها را به خدا و نتیجه اعمالشان واگذاشته و گذشته‌ام. و اگر در دوره زنده‌گانی خدمتی که شایسته یک انسان واقعی به بشریت است انجام نداده، یا از عهده‌ام بر نیامده، و یا اسباب و وسائلش فراهم نگردیده، و یا شانس و توفیقش را نداشته‌ام، هر چه بوده امید است این کتاب به جبران غفلتی که کرده‌ام مفید واقع گردیده، دوستان و خوانندگان و جوانان عزیز بی‌اطلاع و بی‌گناه بهائی و غیر بهاییانی که در دام تبلیغ گرفتارند، با مطالعه این کتاب پرده تزویر و ریا از جلو چشمانشان کنار رفته و پشت پرده را به خوبی دیده و اگر در دام گرفتارند خود را نجات داده و اگر چشم بسته جلو می‌روند چشمها را باز و از افتادن به دام یا بهتر بگوئیم لجن زار خودداری نمایند. در این صورت است که در آن عالم روحم شاد و خرم خواهد به امید خدا انشاء الله س. ح. ک تهران خردادماه ۱۳۴۹ شمسی

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و

رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰ ۵۳-۶۰۹۰به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار

شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹